

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال پنجم / شماره سیزدهم / زمستان 1394

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ / دانشگاه تربیت مدرس

مدیر مسئول و سردبیر: هادی بیاتی

هیأت تحریریه:

دکتر صادق آئینه‌وند.....استاد دانشگاه تربیت مدرس
دکتر سید هاشم آقاچری.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر مهدی گلجان.....دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمدحسین منظورالاجداد.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر حسین مفتخری.....دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر ابوالفضل رضوی.....دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر محمدحسن رازنهران.....استادیار دانشگاه خوارزمی
دکتر مجتبی خلیفه.....استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مدیران اجرایی:

آرمان فروهی، کامران حمانی.

مترجم انگلیسی:

توحید شریفی

حروفنگار و صفحه‌آرا:

صادق عزیزخانی

نشانی:

بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده
علوم انسانی - گروه تاریخ.

پست الکترونیک:

h_bayati52@yahoo.com * newhistory52@yahoo.com

شماره مجوز: 60/26362

فهرست مطالب

- 3 بررسی اندیشه‌های تاریخ‌نگاری مدرن در تاریخ بیهقی
شهرام اردشیریان
- 29 غارات معاویه و تأثیر آن در برآمدن امویان
دکتر فواد پورآرین، عباس روغنچیان رودسری
- 69 شرق‌شناسی و تاریخ صدر اسلام
دکتر فاروق عمر فوزی، ترجمه فاطمه جعفرنیا
- 95 مختار ثقفی و زبیریان، تفاهم یا تخاصم؟
علی سرافراز، مصطفی لعل شاطری، حسین رضانژاد
- انتخابات مجلس شورای ملی دوره بیستم مطالعه موردی حوزه انتخابیه
123 خواف
سعید عابدی، فاطمه دولتیاری
- 143 کاربست سیاست کلاسیک انگلیسی‌ها در فراز و فرود رضا شاه پهلوی ..
دکتر بهزاد قاسمی
- 171 بررسی روند ورود فرقه اسماعیلیه به مولتان (ملتان) هند
زینب مومنی لندی
- 193 حاکمان افشاری شوشتر در دوره صفویه (1135-907 هـ.ق)
مسعود ولی عرب

بررسی اندیشه‌های تاریخ‌نگاری مدرن در تاریخ بیهقی

شهرام اردشیریان¹

چکیده

مقاله حاضر به اندیشه تاریخ‌نگاری مدرن ابوالفضل بیهقی مورخ بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری قمری می‌پردازد. در آن کوشش به عمل آمده که به زندگی‌نامه و روش تاریخ‌نگاری بدیع مورخ و اندیشمند ایرانی پرداخته شود. بر این اساس، نتایج پژوهش حاکی از آن است که بیهقی از دبیران سلسله غزنوی به شمار آمده و در دیوان رسالت پله‌های ترقی را پیمود. شیوه جدیدی در تاریخ‌نگاری ارائه داد و آن را با سبک زیبایی نواخته و تدوین نموده و سرآمدی برای مورخان بعدی گردید. هدف اصلی نگارنده، بررسی آن با توجه به فحوای تاریخ بیهقی می‌باشد. لذا در پژوهش، سعی شده به روش توصیفی-تحلیلی و از طریق تاریخ بیهقی و سایر منابع، موضوع پژوهش مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: بیهقی، تاریخ‌نگاری، غزنویان، دیوان رسالت.

1. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خوارزمی. Shahramardeshiri@Gmail.Com

حکومت ترک تبار غزنویان از سلسله‌هایی است که نقش مهمی در تاریخ ایران داشته و از بازیگران سیاسی و فرهنگی این سامان بوده‌اند. به علت وجود دیوان رسالت جایگاه مهمی در تاریخ اداری ایران پیدا کرده و هم چنین آن دیوان بر امورات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداری تسلط ویژه‌ای داشته و دارای اسناد فراوانی برای تاریخ نویسی بوده است. در این دوره تاریخی، همزمان چند کتاب مهم در باره غزنویان به رشته تحریر درآمده است که یکی از آن منابع گرانسنگ، تاریخ ابوالفضل بیهقی می‌باشد. وی از دبیران دیوان رسالت غزنویان بوده که به بسیاری از اسناد دسترسی داشته و نیز از رویدادها و حوادث گوناگون، اطلاعات فراوانی کسب نموده است. به خصوص ریاست وی بر خزانه حجت - همان مرکز اسناد امروزی است - وی را بر آن داشته که بر بسیاری از اسرار محرمانه آگاهی داشته و به تعبیری مخزن اسرار نظام غزنویان می‌گردد که این امر در تاریخ نگاری وی بی‌تأثیر نبوده است. در این پژوهش، بررسی اندیشه‌های تاریخ نگاری بیهقی مدنظر بوده و اهمیت مسأله نیز با تاکید بر همین موضوع است. هدف نگارنده از این پژوهش، پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی می‌باشد: اندیشه‌های مدرن تاریخ نگاری بیهقی بر چه اساسی است؟ و نیز سئوالات فرعی: 1. بیهقی در کجای جغرافیای ایران زندگی کرده و ورود وی به دیوان رسالت و دستگاه غزنویان چگونه صورت گرفته است؟ 2. نقش بونصر مشکان در تاریخ نگاری بیهقی چگونه است؟ 3. بیهقی چه نوع روش و سبکی داشته است؟ برای جواب سئوالات چند فرضیه می‌توان بیان کرد. ابوالفضل بیهقی مورخ ایرانی در خراسان زندگی می‌کرده و دارای تألیفاتی بوده است که در

دیگر منابع معرفی شده‌اند. وی تحت تأثیر مشرب و اصول فکری بونصر مشکان قرار گرفته و روش نگارش بیهقی، بدیع و جدید بوده و بانی متد نوین تاریخ‌نگاری گردید. وی نه تنها وقایع را بیان می‌کند بلکه با توجه به دسترسی‌اش به منابع و اسناد، به عبرت گرفتن و پند پذیری از تاریخ اعتقاد داشته زیرا در آینده می‌تواند کار برد داشته باشد. سبک تاریخ‌نگاری وی بیشتر با مولفه‌های امروزی برابری و هم‌خوانی دارد.

مروری بر زندگی‌نامه و تألیفات بیهقی

بیهقی در سال (358 ه.ق) در حارث آباد بیهق به دنیا آمده است. (بیهقی، 1383: 12؛ بیات، 1370: 183) که توسط پدرش حسین، به نام محمد و کنیه‌اش ابوالفضل خوانده می‌شود. بیهقی در بیهق و سپس در نیشابور - از کانون‌های علمی ایران آن روزگار بود - به تحصیل می‌پردازد. (روان پور، 1373: 30) بیهقی روزگار جوانی را در نیشابور، که مرکز فرهنگی، علم‌پودارای مدارس و کتابخانه‌هایی بوده است را سپری می‌کند و از همان اوان جوانی به خدمت دیوان رسالت غزنویان در آمده است که علاقه وی به هنر دبیری در جذب وی بی‌تأثیر نبوده است. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، 1383: 486/13) وی پس از آن به غزنه پایتخت غزنویان رفته دیوان رسالت محمود غزنوی راه می‌یابد و این دیوان در نظام اداری غزنویان، دستگامی مهم و جایگاهی مناسب و ارزشمند داشته و دیوان رسایل هم خوانده می‌شد، دبیر نیز باید ویژگی‌های مهمی از خود بروز می‌داد تا به عضویت دیوان نایل آید. (نظامی، 1327ق / 1909 م : 12؛ مددی، 1356: 203-200) پدر بیهقی از افراد با نفوذ

در دستگاه سیاسی غزنویان بوده و در اثبات آن می توان گفت که بوالفضل بیهقی ملاقات و دیدار «خواجه ابوالفرج عالی بن المظفر» که شغل اشراف داشته را بیان می کند و بیهقی پدر را به «خواجه» ملقب ساخته است. (بیهقی، 1383: 288) سمت دبیری بیهقی در دیوان سلطان محمود غزنوی، تحت نظر بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت نیز مورد توجه مورخان قرار گرفته است. بیات، 1377: 142-143) وی در دبیری آنچنان مسلط و توانمند می گردد که علی بیهقی او را: «استاد صناعت و مستولی بر مناکب و غوارب براءت» توصیف می کند. (بیهقی، 1317: 20) از فحوای کلام مورخین و تاریخ بیهقی می توان به این نتیجه رسید که وی از نظر تسلط داشتن بر فنون ادب و نگارش، نمونه ی برجسته ای از دبیران کار کشته و قابل اعتماد بوده است و نیز در به جای آوردن آداب دربار غزنویان و امانت داری، درستکاری و شایستگی، در فن دبیری سرآمد بوده و با این ویژگی ها تلاش به عمل می آورده که به دستگاه اداری آنها نزدیک شود. وی توانست اعتماد خواجه بونصر مشکان را جلب و پله های ترقی را طی نماید و به خواست قلبی و درونی خود نایل شود. بیهقی در دیوان رسالت آنچنان لیاقت و استعداد درخشان خود را بروز داد که امانتداری، رفتار و اعمال حسابگرانه اش باعث می گردد که خزانه ی حجت را در اختیارش قرار دهند. بیهقی بیان می کند: «استادم برفت و نزدیک امیر بماند تا نماز دیگر، پس به دیوان باز آمد و آن ملطفه ی بوالفتح حاتمی نایب برید مرا داد و گفت: به رکن و در خزانه حجت نه ...». (بیهقی، 1383: 874)

وی دبیر سلطان محمود به نیابت بونصر مشکان، دبیرسلطان محمد بن محمود، دبیر دیوان رسالت سلطان مسعود، سپس مودود و در نهایت فرخزاد می شود. (بیهقی،

1317: 175) اگر چه در تاریخ بیهق، علی بیهق از خدمت دیوانی بیهقی در دوران سلطنت عبدالرشید بن محمود از سال‌های، (444-440.ق. / 1052-1048 م) ذکری نکرده است، اما بوالفضل بیهقی در ذکر (خواجه بوسعد عبدالغفار فاخر بن شریف)، خود را خدمتکار و معتمد دیوان رسالت آن سلطان می‌داند. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، 1383: 13 / 486) اما آرنلس اعتقاد دارد که بیهقی در خدمت سلطان فرخ زاد نبوده است، زیرا به هنگام نگارش رویدادهای سال (424 ه.ق) که به «استطراد خبر درگذشت، فرخ زاد» اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد. (آرنلس، 1354: 23) فردی به نام «تومان» کینه‌ی وی را به دل گرفته و بر اثر بدگویی، دشمنی و سعایت وی سلطان دستور بازداشت مورخ بزرگ را صادر می‌نماید و حتی خانه‌اش به غارت می‌رود و خانه نشین می‌گردد. (عوفی، 1353: 573-571) بعد از خانه نشینی بیهقی به علت عشق و علاقه‌ای که به تاریخ و نوشتن داشت، تسلیم قضا و قدر نشد. چون بعد از سال‌ها تجربه، حرفه‌ای شده بود و خوشی‌ها و ناملايمات زیادی چشیده و خبره گردیده بود. بیهقی با تلاش، کوشش، همت و اراده‌ی خود به مورخی بزرگ تبدیل گشت که حتی هم اکنون بعد از سال‌ها زبانزد مورخان است. وی حدود چهل سال در دستگاه سیاسی غزنویان، به خصوص در دیوان رسالت به فن دبیری مشغول بوده، و از سال (451 ه.ق) تا سال (470 ه.ق) که مورخ بزرگ به سرای باقی شتافت، اطلاعات موثقی از زندگی وی در دست نیست. شاید در این برهه از زندگی‌اش مشغول نوشتن تاریخ (30) جلدی خود بوده است که گویا 22 سال آخر زندگی ویرا در بر می‌گیرد. (امیری، 1392: 80)

اشپولر معتقد است، که بیهقی (30) جلد تاریخش را هر یک به نام و عنوانی نام گذاری نموده: «تاریخ ناصری، تاریخ یمینی، و تاریخ مسعودی» که فقط تاریخ مسعودی در بخشی از جلد 6، جلد های 7، 8، 9 و بخشی از جلد 10 باقی مانده است. (آژند، 1388: 50) و مابقی (25) جلد از مجلدات به دلایل متعددی مفقود شده اند. اشپولر به نقل از ابن فندق اشاره می کند که وی «در کتابخانه ای در سرخس و در کتابخانه مدرسه خاتون مهد عراق در نیشابور و در کتابخانه های خصوصی دیده، اما کل مجلدات نبوده است». (همان) اما باسورث بر این باور است که بخش های مفقود شده تاریخ بیهقی در فصل پایانی کتاب (رأس مال الندیم) ابن بابا القاشانی ایرانی، که به زبان عربی و در باب ادب نوشته شده است محفوظ گردیده است. (باسورث، 1372: 288) عظمت و پرمحتوا بودن کتاب تاریخ بیهقی از اظهار نظر مستشرق بزرگ روس بارتولد، هویدا می گردد که تاریخ بیهقی کمتر از استحقاقش مورد استفاده گرفته است. (بارتولد، 1352: 1/ 79) اما دیگر آثار بیهقی به غیر از تاریخ بزرگ بیهقی عبارتند از: 1) مجموعه حکایات و اسناد به نام «مقامات بونصر مشکان» 2) کتاب «زینت الکتاب» درباره وظایف هنر دبیری. (والدمن، 1375:

تأثیر بونصر در تاریخ‌نگاری بیهقی

بوالفضل بیهقی موفقیت خود را مدیون استادش بونصر مشکان می‌داند و از تجارب و هنر او در فن دبیری و دسترسی به اسناد و منابع، احاطه به امور سیاسی و اجتماعی و... و شناخت نسبت به ملوک و حاکمین همجوار ایران به خوبی از وی بهره‌ها برده و بارها از وی تمجید و ستایش می‌کند. وی سبک نگارش استاد را در مکاتبات سلطانی و امور دیوانی سر مشق قرار می‌دهد و آنرا «نمط دیگر» می‌خواند. در کتابش بارها و به کرات از وی سخن به میان آورده و او را به نیکی و بزرگی یاد کرده و ملقب به «استاد» می‌خواند. در اوایل سلطنت سلطان مسعود تعدادی دبیر را از عراق می‌آورند که توانایی و هنر آنها را در فنون دبیری به بونصر مشکان یاد آوری کنند و بیهقی تصور می‌کند که می‌خواستند آنها را به رخ استادش بکشند ولی بونصر مشکان را در فن دبیری «یگانه‌ی زمانه» می‌داند. (بیهقی، 1383: 63-64) به نظر می‌رسد بونصر مشکان مستقیم و غیر مستقیم به هدف و آینده‌ی بیهقی که همانا، نوشتن تاریخ بود، در تاریخ‌نگاری وی موثر واقع شده است. چنانکه اشاره شد بیهقی از مورخ و دبیرانی بود که کمال تاریخ‌نگاری را اثبات نمود و از سویی به علت رعایت راز داری و معتمد بودن به «خزانه حجت» دست یافت. (همان: 874) و به اسناد، مدارک، مکاتبات و مشکلات، راز و اسرار گوناگون دربار غزنویان واقف می‌گردد و از آنجا که مورخان منابع و مآخذ و اطلاعاتی که در اختیار دارند را آغازگر بررسی‌های اولیه خود قرار می‌دهند. (گری، جی. همیلتون، رندال کولینز و دیگران، 1387: 66) بنابراین همین بررسی‌های اولیه توسط بیهقی با استناد به منابع در دسترس وی، او را وادار می‌سازد که به تاریخ‌نگاری بپردازد.

به نظر می‌رسد که اگر وی مورخی، صاحب سبک می‌شود، ناشی از عنایت بونصر مشکان و انتخاب وی بر ریاست خزانه‌ی حجت و دست‌یابی به اسناد و مدارک، مطالعه‌ی کتابهایی که قبلاً نگارش یافته و یا در زمان وی تالیف شده بودند، هم چنین حضور مداوم بیهقی در دیوان رسالت و دستگاه سیاسی بوده است. لذا وی با توجه به عوامل ذکر شده، توانست تاریخ (30)جلدیش را تدوین و تالیف کند. بی‌شک اگر چنانچه نوشته‌ها و تمامی بخش‌های تاریخ بیهقی ماندگار و ناپدید نشده بود، از تاریخ بزرگش و تاریخ نگاری وی بهره‌ای وافی نصیب خوانندگان می‌شد. و دیگر اینکه به راز جاودانی و ماندگاری مکتب تاریخ نگاری بیهقی نیز بیشتر پی می‌-

بردیم.

منابع و تاریخ نگاری بیهقی

به شکلی اصولی، اخبار تاریخی که بنیان و ساختار ثابتی نداشته باشد و نیز روایت کنندگان، متعدد باشند، و همچنین اخبار متضاد و مشابه، برای مورخ مشکل آفرین خواهند بود. لذا مورخ باید با بصیرت و آگاهی تاریخی، واقعیت‌های تاریخی را بررسی نماید. (ملایی توانی، 1392: 132) با یقین می‌توان گفت که بیهقی با چنین خبرهایی مواجه گردیده و آنها را با عنایت به اسناد و مدارکی که در اختیار داشته و اخباری که از افراد موثق شنیده بود، با هم تطبیق و قیاس می‌نمود. وی «از خطر سبک سری، سهل باوری، بی دقتی، خستگی در جستجوی واقعیات و... در همه‌ی مراحل اجتناب ورزید». (همان، 133) بیهقی با اتکا به موارد ذکر شده، بدون تردید هر نوع سند و مدرکی را چشم بسته نپذیرفته است. اگرچه مورخین و محققین امروزی نقد درونی و بیرونی روایت را مطرح می‌کنند و در تاریخ نگاری و بررسی روایت و اسناد به کارگیری آن را لازم می‌دانند. (حضرتی، 1386: 144-143) لاجرم بیهقی اسناد و مدارک کتبی و شفاهی را نقد و بررسی نموده است، زیرا وی در طراحی و نوشتن «تاریخ پایه‌یی» بوده است. (بیهقی، 1383: 152) تاریخ پایه‌اش نه تنها جاودان بماند، بلکه مورخی الگو، برای مورخان و خوانندگان باشد. به نظر می‌رسد که اقدام وی با توجه به اصول اولیه تاریخ نگاری که همان اسناد و مدارک می‌باشد، این جسارت و توانایی را در درون خود با عشق و علاقه احساس نموده که تاریخ پایه را به نگارش در آورد. بدون تردید بیهقی کتابهای زیادی را مطالعه کرده، به خصوص چند کتاب مهم و معتبر هم زمان خود، به اسامی: 1- زین الاخبار گردیزی، اثر ابو سعید عبدالحسن بن ضحاک بن محمود به زبان فارسی که در حدود

(442 ه.ق) تحریر گشته است. 2- تاریخ سیستان که مولف آن، نامشخص و حوادث را از قدیم الایام تا سال (725 ه.ق) تألیف کرده است. 3- کتاب الیمینی به زبان عربی، تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار محمد عتبی، که حوادث رویداد های شرق ایران را از سال (365 ه.ق) تا (412 ه.ق) را تاریخ نویسی کرده است. (بیات، 1370: 189) بیهقی درباره‌ی مطالعه و بررسی منابع تاریخی اعتقاد داشته و قبل از نوشتن کتاب تاریخی خود، کتب متعددی را دیده و مطالعه کرده است. در تصدیق آن بیهقی می‌نویسد: «پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان که اندر زیادت و نقصان کرده‌اند و بدان آرایش آن خواسته اند...». (بیهقی، 1383: 62) بیهقی به نقاط ضعف و قوت تاریخ‌های گذشته احاطه داشته و بر آن بوده است که «زیادت و نقصان های» آن‌ها را تکرار نکند و کتاب تاریخی بی عیب و نقصی را برای آیندگان به ارث بگذارد. اگر بگوییم بیهقی هدفی جز خلق یک مکتب جدید تاریخ نگاری نداشته است اغراق نشده است.

زیبایی نثر بیهقی

روزنتال تعریف جامعی از تاریخ ارایه می دهد: «وصف ادبی اعمالی که بر انسان، خواه افراد یا گروه‌ها، وارد شده است و در سیر تحول و تطور گروه یا فردی معین متجلی و موثر بوده است.» (روزنتال، 1366: 21) تاریخ نویسی و تاریخ نگاری بیهقی با نظر روزنتال در تعارض و مابینت قرار ندارد. وی تاریخ را به فارسی بلیغ و شیرین تدوین کرده و بدون تردید وی در زبان و ادبیات فارسی، استاد بلاغت نیز بوده است و نوع روش نگارش و سبک وی در دیگر نوشته‌های آن زمان کمتر یافت می شود.

(بیات، 1377: 142) بیهقی در جلدهای بر جای مانده‌ی از اثرش با عنایت به تعریف روزنتال، ادیبانه و به زیبایی طنازی کرده است. بیهقی در وصف اعدام حسنگ وزیر چنین خلق اثر می‌کند: «... تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار. و همه خلق به درد می‌گریستند. خودی، روی پوش، آهنی بی‌آوردند عملاً تنگ، چنانکه روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشند تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه...». (بیهقی، 1383: 234) وی که دبیری حاذق بود هم صنایع ادبی را آراسته و هم تاریخ انسان شایسته‌ای که دچار ظلم و استبداد سلطان مسعود و دخالت خلیفه در اعدام حسنگ وزیر، به بهانه قرمطی بودن، با هنرمندی به صنع تاریخ پرداخته است. همچنین «و چون به غزنین بوسهل زوزنی در باب خوارزمشاه آلتونتاش حیلتی ساخته بود و تضریبی کرده بود و تطمیعی نموده در مجلس امیر، چنانکه آلتونتاش در سر آن شد و بوسهل را نیز بدین سبب سختی بزرگ افتاد...». (همان، 437) و جملات زیبایی در باره‌ی نصر احمد سامانی: «آن شیر بچه ملک زاده‌ی سخت نیکو بر آمد و ...». (همان، 160) و نمونه‌های فراوان دیگری که هم ادبی و هم تاریخی هستند. قابل ذکر است که قتل امیر احمد سامانی و جانشینی نصر در سال (301 هـ ق) اتفاق افتاده است. (نگاه کنید: فروزانی، 1381: 79؛ اشپولر، 1364: 147)

فایده و هدف در تاریخ‌نگاری بیهقی

نگاه بیهقی به تاریخ و تاریخ‌نگاری در راستا و سمت و سوی فایده، عبرت و تجربه برای خوانندگان تاریخ و آیندگان است. وی تاریخ را «خزاین اسرار امور» می‌داند،

چنانکه پزشکان بیماری‌ها را تشخیص و درمان می‌کنند. لاجرم، مردم نه تنها حوادث تاریخی را باید بدانند، بلکه اسباب و علت آن را نیز باید بفهمند و تحلیل کنند و آن را در اذهان خود پردازش و به نتیجه‌ای مفید دست یابند. به ظن قوی وی معتقد است که در تاریخ باید به تفکر و اندیشه پرداخت، زیرا تاریخ را نتیجه‌ی تراوش فکری فرهیختگان و عقلای عالم می‌داند که به دست خواننده رسیده است. (آیینه‌وند، 1360: 19) بیهقی با تکیه بر هدف خود، برای تاریخ‌نگاری و تدوین آن، نه به دستور حاکمین و نه وزرا و حتا بدون چشم‌داشتی تاریخی را می‌نگارد، زیرا انگیزه درونی وی برای تاریخ‌نویسی، تحقیق و دانستن بوده است. (زریاب، 1368: 761) عشق و علاقه وی به تاریخ او را واداشته که واقعیات را بیان کند و هدفی جز بیداری و آگاهی خوانندگان، چیز دیگری را تجسم نکرده است. وی معتقد بوده، برای اینکه تاریخ موجب بیداری شعور خوانندگان شود، مورخ باید: «بر راه راست باید برود که او را نیست در تخسیر (زیان) و تحریف و تفسیر و تقطیر... (تنگ گرفتن، تذبذب کردن)» (بیهقی، 1383: 678) هنگام مطالعه و بررسی ژرف اندیشانه‌ی تاریخ بیهقی، خواننده هوشیار پی می‌برد که در درونش شور، شغف و شوق مضاعفی از علاقه درونی بیهقی برای تاریخ‌نگاری وجود داشته است و برای نوشته‌هایش اهداف ارزشمندی قایل بوده است. قلم شیوای وی خوانندگان را به خود جذب می‌کند و آن چنان شورانگیز است، که کسی علاقه‌مند نیست آن را کنار بگذارد، به تعبیری آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. بیهقی می‌خواهد در فضای ناملایمات، بیدادها، ظلم و تجاوز، جاسوسی، خون‌ریزی، حب و بغض، دو رویی و خودخواهی، از جامعه و دربار غزنویان بنویسد، که شاید تلنگری برای آیندگان باشد. یوسفی می‌نویسد: «در

مقایسه با برخی از تاریخ‌ها که اهل تساهل و تسامح و خوش آمدگویی به صاحبان قدرت، و اهل تملق و چاپلوسی بوده‌اند، تفاوت آشکار تاریخ بیهقی در حق پرستی و صداقت با آن‌ها مشخص می‌گردد و کتاب وی چشم دل را می‌نوازد. باید یقین داشت که تاریخ کم نظیری است». (یوسفی، 1376: 7)

تاریخ تحلیلی در سبک بیهقی

مایکل استنفورد، تاریخ‌نگاری را به سه روش تقسیم بندی و متمایز نموده، که به نظر وی عبارتند از: الف) تاریخ‌نگاری توصیفی. ب) تاریخ‌نگاری تاریخ. ج) تاریخ‌نگاری تحلیلی یا نقدی. که به شرح و تفسیر آن‌ها پرداخته است. (استنفورد، 1391: 6) در کتاب تاریخ‌نگاری در اسلام به سه روش تاریخ‌نگاری اشاره شده است: الف) روایی ب) ترکیبی ج) تحلیلی. که مورخان در دوره‌های متفاوت و گوناگون، با توجه به شرایط زمانی و مکانی به تاریخ‌نگاری پرداخته‌اند. (سجادی؛ عالم زاده، 1391: 54-44) در تاریخ‌نگاری به روش تحلیلی مورخان ضمن نقل روایات تاریخی به تحلیل، تبیین و بررسی علل و موفقیت‌ها و ناکامی‌ها می‌پردازند. (همان، 54) لذا اگر تاریخ را به دوره یا مکان مشخصی زمان بندی شود، مورخ در بررسی، مطالعه و تحلیل آن توانمندتر شده، تا تاریخ تحلیلی شکل بگیرد. (زرین کوب، 1362: 117) لذا یکی از وظایف مهم و خطیر مورخان علاوه بر بیان (چیستی) رویدادهای تاریخی، بیان (چرایی) و نیز تحلیل علل آن رویدادها است. (پلام، 1386: 118)

امروزه صرف بیان رویداد و حوادث تاریخی برای اندیشمندان و مورخان کافی و وافی نیست و چنین تاریخ‌نگاری مربوط به سده‌های گذشته است. امروز چراها و

علتها در تاریخ بسیار ارزشمند بوده و مورخ به دنبال آن خواهد بود. بنابراین مورخ باید در تاریخ‌نگاری، ضمن توجه به رویدادها و واقعیاتی که وجود تاریخی داشته است، مورخ باید آن را برای خوانندگان (قابل فهم) نماید. (مفتخری، 1391: 86) زیرا فهمیدن و تحلیل تاریخ، ارزشمند و کاربردی خواهد بود تا افراد و آیندگان بتوانند با پند و عبرت آموزی از آن بهره ببرند. والش معتقد است در لابلای وقایع تاریخی، دلایل رویدادها را باید شناسایی کنیم و آن را بدانیم. (والش، 1363: 25) بنابراین در بررسی علتها در تاریخ برای نیل به تحلیل آن باید به کنش اجتماعی افراد نیز توجه کرد و آن را باید شناخت، زیرا وظیفه‌ی مورخ شناخت این کنش‌ها و ساخت اجتماعی یا همانا فضای گفتمانی گذشته است. (رضوی، 1391: 229)

در تاریخ، تبیین، فهم نظام‌مند واقعیت‌های تاریخی تعبیر می‌شود. (همان، 250) بیهقی مورخ بزرگ، در اثر جاودانه اش ضمن بیان حوادث و رویدادها به تبیین و تحلیل آن‌ها پرداخته است. وی علاوه بر بیان جزئیات حوادث که در تحلیل تاریخ لازم است و بیهقی آن را جزء «قصه گویی» نمی‌داند توجه اندیشمندان‌ای به آن داشته است. (سجادی؛ عالم زاده، 1391: 56) بیهقی با ذکر جزئیات بیشتری در تاریخ عظیمش اهدافی داشته و بی‌شک وی نسبت به صحت آن‌ها اعتماد و اعتقاد داشته است. بدین معنا بیهقی در تاریخ‌نگاری به جزئیات و نکات ظریف پرداخته تا به اصل و گوهر رویداد دست یابد. (سجادی، 1392: 82) علاقه‌مندان و خوانندگان تاریخ بیهقی، که با دقت و ظرافت بیشتری آن را دنبال می‌کنند، متوجه خواهند شد که جمع‌آوری و تدوین تعداد زیاد جزئیات، اگر مستند، قابل اعتماد و هیچ‌گونه خدشه‌ای در آن روا نباشد در بررسی علت و تحلیل رویدادهای اصلی و تبیین آن

مفید و مثمر خواهد بود. بیهقی برای اینکه اهداف مورد نظرش و نتیجه‌گیری از حوادث و اتفاقات تاریخی را به خوانندگان یاد آوری نماید و یا اینکه آیندگان از آن بهره و حظ کافی ببرند به ذکر بعضی احوال و اخبار غیر تاریخی نیز پرداخته است، تا به تعبیر خودش «بیداری افزایش و تاریخ به راه راست رود». (بیهقی، 1324: 438 - 419؛ سجادی، عالم زاده، 1391: 57) در تاریخش، بردار کردن حسنک وزیر، اوضاع و احوال دربار غزنویان، چاپلوسی، بدگویی، دشمنی، بد زعارتی، اوضاع مذهبی و چگونگی سرکوب مخالفین با سوء استفاده از مذهب، و ... با قلم هنرمندانه‌اش به ذکر و تحلیل آن‌ها پرداخته است. (بیهقی، 1383: 236 - 226) قیاس اعدام حسنک وزیر با عبدالله زبیر و قتل عام برمکیان، از نکات تاریخ نویسی و تاریخ نگاری آگاهانه و هدفمند بیهقی است. (همان، 242 - 237) در واقعه ورود سلطان مسعود به گرگان و آمل و آتش زدن شهر و غارت، چپاول و عدم موفقیت سلطان، با اندیشه‌ی فرهیخته‌ای آن را تحلیل و گزارش نموده است. (همان، 683 - 678)

حکایات تاریخی

از نکات آموزنده تاریخ نگاری بیهقی این است که برای تأثیر گذاری تاریخ، هر جا که مناسب می‌بیند حکایات تاریخی را برای آراستن و نیز آگاهی خوانندگان، تاریخش را به حکایاتی، هنرمندانه مزین می‌کند. بیهقی، مانند شیخ اجل سعدی شیرازی با آوردن حکایت‌هایی در گلستان ساحرانه عمل کرده است. (نگاه کنید به گلستان سعدی) وی در تاریخ نگارش با ذکر حکایات سلیم، پرمعنی و مرتبط با

مطلب مورد نظر، درس تاریخ، واقعیت و حقیقت می آموزد. بدیهی است که بیهقی تاریخ را با ژرف نگری و اندیشمندانه فهمیده و اندیشه‌ی تاریخ نویسی نوینی را با فضل و هنر خود ارایه داده است. (بیهقی، 1350: مقدمه، ه)

اما اهداف بیهقی، در ذکر حکایات تاریخی که با برنامه و هدفمند بوده است، عوامل ذیل را می‌توان برشمرد:

الف) با ذکر حکایات نادر و ارزشمند، بر آن بوده که بر آگاهی خوانندگان بیافزاید. (همان، 1383 : 189)

ب) خوانندگان بهتر قضاوت کنند. (همان، 647)

ج) حاکمین از خونریزی و پایمال کردن حقوق دیگران خودداری کنند. (همان، 244)

د) حاکمین و انسان‌ها از خود نام نیک به یادگار بگذارند. (همان، 976)

در اثبات این حکایات تاریخی، والدمن به نقل از بیهقی معتقد است که آن‌ها را از قبل مطالعه کرده و سپس به مطالب خود افزوده است. انتخاب حکایات با مضمون واقعه‌ای که رخ داده است هم خوانی و تناسب دارد. اگرچه والدمن مردد است که آیا این حکایات به دلیل علاقه‌ی بیهقی به تاریخ بوده؟ یا به مجموعه‌ای که داستان را، بیهقی از آن اخذ نموده است؟ (والدمن، 1375 : 114 - 112) اما جولی اسکات ذکر حکایات تاریخی را گریز زدن‌های بیهقی دانسته که در واقع نوعی حاشیه رفتن می‌داند و دیگر اینکه برگشت به حوادث گذشته، چهارچوب زمانی روایت تاریخی

را به هم می‌زند. (میثمی، 1391: 117) با وصف انتقاد وی نسبت به بیهقی، باز بر این باور است که هدف بیهقی از آوردن حکایات، تعمق خوانندگان نسبت به آن، و در تصدیق و اثبات مطالب تاریخی است. دوم، آراسته کردن کتاب تاریخ وزینش می‌باشد. سوم باید گفت بیهقی انتقادات و سخنان تند خود را در قالب حکایات فرعی بیان می‌کند. (همان، 120 - 119) چهارم اینکه بیهقی مقاصد و اهداف تعلیمی و اخلاقی مد نظرش بوده است. پنجم، حاکمین را از استبداد اندیشی منع، و به خود داری از آن فرا می‌خواند. (همان، 127) البته والدمن بیان حکایات و اندرزهای تاریخی را از جنبه‌ی مذهبی آن مورد توجه قرار داده است. (والدمن، 1375: 115) و در آخر از سویی، میلانی با گزینش حکایت بزرجمهر در تاریخ بیهقی، هدف وی را تحقیر دین باستان ایران، با اشاره به کسرا پادشاه ساسانی، تذکر و نهیبی به آینده‌ی سلطان مسعود می‌داند. (میلانی، 1385: 147) نگارنده پژوهش، اهداف بیهقی را از ذکر حکایات و داستان‌های تاریخی را به دلایل ذیل می‌داند:

الف) زیبا و آراسته کردن اثر جاودانه‌اش.

ب) تلنگری به اسباب قدرت و زمامداران، برای فرمانروایی خوب، عادل و با انصاف.

ج) توجیه و پر بار نمودن واقعیت‌های تاریخی.

د) بیان انتقاد، با رعایت اندیشه‌ی محافظه کارانه در قالب حکایات.

ه) گسترده کردن تاریخ خود با اوصافی که (30) مجلد بوده است.

و) عنایت و تعلق خاطر بیهقی به مذهب و تاثیر آن بر باورها و افکار.

ز) یادآوری گذشته و افرادی که نامی در تاریخ ندارند.

ح) از همه مهم‌تر، ارایه‌ی حکایات مملو از عبرت، پند و تجربه اندوزی برای دیگران.

نقد و انتقاد

از ویژگی‌های کم نظیر تاریخ نگاری بیهقی آن منتقد زیرک، انتقادات به جا و مناسب وی در تاریخش است که جلوه‌گری می‌نماید. اندیشه‌های انتقادی و هوشیارانه‌ی وی در تناسب با حوادث و رویدادها، تاریخش را مشعشع و درخشان نموده است. بیهقی نقدهایش عاقلانه و محافظه کارانه است و باید به روش وسبک وی احترام و ارزش قایل شویم. زیرا وی در یک حکومت سلطانی و در دیوان رسالت که دستگاهی دولتی بود، خدمت می‌کرد. بدون تردید می‌دانست که اگر نقدهایش صریح و بی‌پرده بیان شود، شاید دچار گرفتاری‌های سیاسی و محاکمه‌ی بی‌دلیل درباریان گردد و از طرفی به آرزوهای خود نخواهد رسید. و هر لحظه ممکن بود جان خود را در معرض خطر قرار دهد، بنابراین ناچار بوده است که در مواقعی به پرده پوشی و عمل محافظه‌کارانه روی آورد. بیهقی در انتقاد از سلطان مسعود با ظرافت و نکته بینی، روزه داری و شرابخواری سلطان - که با هم در تعارض هستند - بارها در تاریخش به آن اشاره کرده است. ماه رمضان (قرآن کریم، 2/183) که ماه تزکیه نفس بوده و مسلمانان در آن به عبادت می‌پردازند و از منظری دیگر شرابخواری در دین اسلام فعل حرامی است. (قرآن کریم، 2/219) وی رفتار مسعود را زیرکانه به کام نقد می‌-

کشاند که مسلمان و کسی که دیانت دارد نباید رفتاری در تعارض با دین و اعتقادش داشته باشد. «... و ماه روزه در آمد و روزه بگرفتند... و امیر به هرات آمد دو روز مانده ازین ماه و در کوشک مبارک فرود آمد و آن جا عیدی کرد.» (بیهقی، 1383: 40) و در جایی شراب خواری سلطان را با قلمش نشانه می‌رود، که مسعود برای اینکه نشاط و طراوت داشته باشد استقصای شراب کرده و شرب خمر می‌کند. (همان، 41) انتقاد تیز، اما هوشیارانه بیهقی در خصوص لشکرکشی سلطان به گرگان و آمل در ربیع الاول سال (426 ه.ق) را نیز در تاریخش صفحه آرایی کرده، اگر چه انوشیروان و اباکالیجار اظهار اطاعت و بندگی کرده بودند. (مهرآبادی، 1374: 187 – 186؛ فروزانی، 1390: 224) اما نفس خود خواه و خود رای، سلطان را وا می‌دارد که به آن سرزمین حمله کند و ظلم، ستم و خون ریزی به راه اندازد. (فروزانی، 1390: 225 – 224) بیهقی آن را با هنرشتاریخی و جاودانه کرده و به نقد می‌کشد و «قلم را لختی» می‌نوازد، که سلطان دچار اشتباه غیر قابل جبرانی شده است. زیرا مسعود باید به توصیه‌های افراد دانا و آینده‌نگر گوش می‌داد تا بعد از آن اظهار پشیمانی ننماید. اگرچه بیهقی این انتقاد را برای خود سخت و گران می‌داند، اما نمی‌خواهد در معرض دادگاه خوانندگان و وجدان بیدار خود محکوم شود. زیرا اعتقاد داشت که در تاریخ‌نگاری نباید ابایی داشت، بلکه باید واقعیت‌ها را بدون واهمه تقریر کرد. (بیهقی، 1383: 686) مورخ بزرگ از تاریخ نویسی، مضطرب بوده که مبادا خوانندگان، وی را مورد عتاب و سرزنش قرار دهند که صداقت، انسانیت، واقعیت و عدالت را زیر پای درباریان و دستگاه خود خواه و استبداد غزنویان ریخته است. این نوع تاریخ‌نگاری وی، حکایت از آن دارد که بیهقی، آینده‌نگری چیره

دست و اندیشه ورز بوده و مورخ دربار نیست. وی خوارزمشاه ابوالعباس را نیز نقد نموده است تا ثابت نماید که نقادیش به حکم هوای نفسانی نیست و فقط نوع عمل فرد برای وی معنا دارد. (همان، 1100) بیهقی حتی استادش بونصر مشکان - که احترام فراوانی نسبت به وی قایل بوده و بارها او را ستوده است - را با قلمش به نقد کشیده که اگر رفتار و روش نیکویی داشته، اما لجاجت وی را نیز نکوهیده است. (همان، 618 - 617)

به نظر می رسد راز ماندگاری تاریخ نگاری بیهقی اعتدال این مورخ بزرگ است. وی از سویی در دیوان رسالت غزنویان به مقام والایی رسید و مدیون دستگاه سیاسی سلطنت غزنویان، به خصوص سلطان مسعود بوده و از طرفی مدیون استادش بونصر است که وی را در ملایمات و ناملایمات یاری می کرده است. اعتماد وی باعث می گردد که بیهقی، بیهقی شود. اما این مورخ ضعفها، مشکلات، اخلاقیات ناستوده درباریان را با تاریخ ممزوج نموده و به آیندگان درس تاریخ می آموزد و مورخین را به مکتب تاریخ نگاری خود ارجاع و فرا می خواند تا درس آموزی نماید. اوصاف زیبا و دلنشینی از دکتر غلامحسین یوسفی که تاریخ نگاری بیهقی را با قضاوت خود ستایش نموده است، را ختم کلام قرار داده تا ارزش تاریخ نگاری بیهقی بیشتر فهمیده شود: «... جوهر اصلی و درخشان کتاب او همانا حقیقت است و هر چه پیش از این به قلم آمد مقدماتی است برای وصول به این هدف. عشق نویسنده به راستی و انصاف و تعهدی که در این باب با خود و با خوانندگان دارد به منزله ی روح این کتاب است که سراسر اوراق آن جان بخشیده است و با هم سازگار و هم آهنگ کرده است.» (یوسفی، 1376: 31) به باور نگارنده راز موفقیت

بوالفضل بیهقی در تاریخ نویسی و تاریخ نگاری، که او را سرآمد مورخین ایرانی در گذشته قرار داده و تبدیل به مورخی بزرگ گردید عوامل زیر می باشد:

- 1) حرفه‌ای و سرآمد بودن در فن دبیری.
- 2) ادیب و چیره دست بودن در ادبیات فارسی و عربی.
- 3) معتمد، امانت داری و راز داری.
- 4) دسترسی به مدارک و اسناد و به تعبیری «خزانه حجت».
- 5) انشاء مکاتبات سیاسی با ملوک و حاکمین اطراف و همسایگان.
- 6) شاگردی و کمال استفاده از تجربیات ابونصر مشکان.
- 7) عشق و علاقه‌ی وافر درونی و احساس بزرگی نسبت به تاریخ نویسی.
- 8) همراهی با سلاطین و حضور در جنگ‌ها و رویدادهای نظامی.
- 9) ارتباط تنگاتنگ با تشکیلات اطلاعاتی و جاسوس.
- 10) تاریخ را درس عبرت‌گیری و تجربه آموزی برای افراد و حکومت داری لازم می‌داند.
- 11) نگاه بیهقی نسبت به تاریخ با سایر مورخین متمایز بود.

نتیجه‌گیری

با بررسی تاریخ‌نگاری بیهقی، قابل‌نتیجه‌است که ابوالفضل بیهقی دبیر مورخ دیوان رسالت غزنویان با توجه به لیاقت و توانایی خویش، و همچنین پیشینه و نفوذ پدرش به دیوان رسالت راه یافت و با استظهار بونصر مشکان راه ترقی پیمود. وی با اینکه در قرن پنجم هجری زندگی می‌کرد، به پختگی و تبحر در تاریخ‌نگاری دست یافت و در کمال صراحت و ظرافت تاریخ را به خوبی فهمید و سرآمد مورخان گردید. وی به مولفه‌های تاریخ‌نگاری مانند فلسفه تاریخ، تبیین، زیبا نویسی نثر، هدفمندی تاریخ، نقد تاریخی توجه ویژه‌ای داشت. وی مقصودش این بوده که آیندگان ضمن خواندن تاریخ، پندگیری و تجربه کسب کنند و تاریخ جنبه کاربردی داشته باشد.

منابع و مأخذ

- آژند، یعقوب، (1388)، تاریخ نگاری در ایران، چاپ دوم، تهران: نشر گستره.
- آینه‌وند، صادق، (1360)، علم تاریخ در اسلام، تهران: وزارت ارشاد و اسلامی.
- آرنس، آ. ک، (1354)، تاریخ مسعودی و مولف آن، مترجم اسدالله حبیب، آریانا، کابل، س 33، ش 44.
- استنفورد، مایکل، (1391)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.
- اشلر، برتولد، (1364)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج 2، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- باسورث، کلیفورد ادموند، (1372)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- بارتولد، و. و، (1352)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج 1، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیات، عزیزالله، (1370)، کلیات تاریخ ایران، تهران: موسسه میراث ملل.
- بیات، عزیزالله، (1377)، شناسایی منابع و مأخذ تاریخ - از آغاز تا سلسله صفویه، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (1324)، تاریخ مسعودی، چاپ غنی و علی اکبر فیاض، تهران: چاپ سعید.

- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (1350)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (1383)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (1383)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ نهم، تهران: نشر مهتاب.
- بیهقی، علی، (1317)، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار، تهران: بنگاه دانش.
- پلام، جان هرولد، (1386)، مرگ گذشته، ترجمه عباس امانت، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- حضرتی، حسن، (1386)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- روزنتال، فرانتس، (1366)، تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه‌اسدالله آزاد، چاپ اول، تهران: موسسه چاپ و انتشارات آستانی قدس رضوی.
- رضوی، سید ابوالفضل، (1391)، فلسفه انتقادی تاریخ، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- روان پور، فرگس، (1373)، گزیده ی تاریخ بیهقی، تهران: نشر علم.
- زریاب خویی، عباس، (1386)، بزم آورد: شصت مقاله درباره ی تاریخ، فرهنگ و فلسفه، تهران: انتشارات محمد علی علمی.

- زرین کوب، عبدالحسین، (1362)، تاریخ در ترازو، تهران: امیر کبیر.
- سجادی، عالم زاده؛ سید صادق، هادی، (1391)، تاریخ‌نگاری در اسلام، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات سمت.
- سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله، (1374)، گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دهم، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- عوفی، سدید الدین محمد، (1363)، جوامع الحکایات، به کوشش امیر بانو مصفا و مظاهر مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فروزانی، سید ابوالقاسم، (1381)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره ی سامانیان، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- قرآن مجید، (1376)، به خط عباس مصباح زاده، مترجم عباس مصباح زاده، تهران: جاویدان.
- گری، جی. همیلتون، رندال کولینز و دیگران، (1378)، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقا جری، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر.
- مددی، محمد اکبر، (1356)، وضع اجتماعی دوره غزنویان، کابل: انتشارات بیهقی.
- میلانی، عباس، (1385)، تجدد و تجدد ستیزی در ایران، چاپ ششم، تهران: نشر اختران.

- مفتخری، حسین، (1391)، مبانی علم تاریخ، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- میثمی، جولی اسکات، (1391)، تاریخ نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)، مترجم محمد دهقانی، چاپ اول، تهران: نشر ماهی.
- موسوی بجنوردی، کاظم، (1383)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، بوسنه سرای، پوریای ولی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملایی توانی، علیرضا، (1392)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، (1327 ه ق / 1909 م)، کلیات چهار مقاله، به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: چاپ کتاب فروشی اشراقی.
- والدمن، مرلین، (1375)، زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران.
- والش، دبلیو. اچ، (1363)، مقدمه ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- یوسفی، غلامحسین، (1376)، دیداری با اهل قلم، ج 1، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی.
- مقالات
- امیری، سجاد، (1392)، تاریخ نگاری در تاریخ بیهقی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، مرداد، شماره 182.

غارات معاویه و تأثیر آن در برآمدن امویان

دکتر فواد پورآرین¹

عباس روغنجیان رودسری²

چکیده

غارات معاویه از حوادث مهمی است که در نیمه دوم خلافت خلیفه چهارم علی علیه السلام بر سرزمین‌های اسلامی روی داد و باعث نوعی ناامنی، پریشانی و ترس در حوزه حکومت اسلامی گردید. حکومت مرکزی نیز که پس از سه جنگ فرسایشی داخلی تمام نیرو و توان خود را از دست داده بود و مورد نافرمانی از سوی سپاهیان خود قرار می‌گرفت در جلوگیری از این حملات تا حدود زیادی عاجز بود. سرانجام این حملات که باعث تضعیف حکومت مرکزی در دید مردم، بدبینی و بدگمانی نسبت به خلیفه و همچنین ترس از حکومت شام بود که منجر به شهادت علی علیه السلام گشت و پیامد وضعی این حادثه، به قدرت رسیدن دشمنان دیرینه اسلام (طلاق) به رهبری معاویه بن ابی سفیان و تأسیس حکومت اموی بود.

واژگان کلیدی: غارات، امویان، معاویه، نعمان بن بشیر، ضحاک بن قیس، سفیان بن عوف.

1. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران. pour721@gmail.com

2. کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی تهران. javad.rudsari@gmail.com

تاریخ دریافت: 1394 / 7 / 17 تاریخ پذیرش: 1394 / 10 / 11

مقدمه

در دوران خلیفه چهارم علی علیه السلام، سرزمین‌های اسلامی شامل سه منطقه مهم حجاز، عراق و شامات بود. حجاز بیشتر مرکزیت دینی داشت و خاستگاه اسلام و محل خلافت سه خلیفه نخست بود و جماعت انصار و مهاجر بیشتر در آن سکنی داشتند. عراق با دو مرکز عمده بصره و کوفه مقر فرماندهی فتوحات شرق بود و شامل عراقین، جزیره، ایران و ... می‌شد که استعداد نظامی فوق العاده‌ای را در خود جای داده بود. در این میان شام به مرکزیت دمشق همسایه دولت مسیحی روم بود و به نوعی مقر فرماندهی غرب اسلامی بود که از بدو فتوحات زیر نظر امویان اداره می‌شد.

حاکمیت مقتدر بر سرزمین‌های اسلامی مستلزم تسلط بر این سه ناحیه بود. علی علیه السلام که پس از شورش مردم و کشته شدن خلیفه سوم عثمان بن عفان با اصرار مردم بر سر کار آمده بود، با چند مشکل عمده روبرو بود که مهمترین آن‌ها، قدرت یافتن بنی‌امیه - دشمنان اصلی پیامبر - در شام بود که از خلیفه جدید نیز به دلیل کشتن اجدادشان در جنگ‌های صدر اسلام، دل خوشی نداشتند.

علاوه بر عدم اجماع مهاجرین بر خلافت علی علیه السلام (جعفریان، 1392، 229-230) بنی‌امیه به سرکردگی معاویه بن ابی‌سفیان در شام بر علیه حکومت جوان علوی دست به کار شده و علم خونخواهی عثمان را برافراشتند. این امر باعث شد که شام از حیثه‌ی فرمان خلافت خارج شود و تا سال روی کار آمدن معاویه، این امر همچنان ادامه داشت. (طوقوش، 1391، 17)

مشکل سوم علی علیه السلام بیعت شکنی صحابه نامی پیامبر بود که در شورای عمر نیز حضور داشتند و به همراهی ام المومنین عایشه و به راهنمایی برخی وابستگان معاویه، به سوی عراق حرکت کردند؛ تا این سرزمین را نیز از حوزه قدرت مدینه خارج نمایند. ایشان کسی جز طلحه الخیر و سیف الاسلام زیبر نبودند. (طبری، 1369، 6:2357)

بنابراین عراق و شام، یکی توسط صحابه پیامبر و دیگری توسط بنی امیه در برابر خلیفه ایستادند. معاویه از ابتدا به دنبال براندازی حکومت مرکزی بود، وی از فرصت ایجاد شده نهایت استفاده را نمود و خطاب به زیبر نوشت اگر عراق را همراه کند و بیعت بستند در شام مشکلی نخواهد داشت. (ابن ابی الحدید، بی تا، 1:230) علی علیه السلام که اولویتش مقابله با شام بود، محتاج پایگاهی بود که او را حمایت نماید و مسلماً آن مکان مدینه نبود زیرا استعداد نظامی مناسبی نداشت، بنابراین ابتدا بسوی عراق حرکت کرد تا غائله جمل را فرونشاند و پایگاهی نیز برای رویارویی قریب الوقوع با شام برگزیند. در ادامه حوادث پرشماری در عمر کوتاه حکومت ایشان رخ داد که جنگ صفین با شامیان، مسئله حکمیت و غائله خوارج از این حوادث بود که پرداختن به آنها در این نوشتار نمی گنجد.

پس از پایان جنگ نهروان در سال 38 هجری قمری و ایجاد شکاف بین سپاهیان عراق و نافرمانی بخش عمده‌ای از آنان برای اعزام بسوی شام، جاسوسان معاویه و در راس آنان عماره بن عقبه، به معاویه خبر این سستی و پراکندگی را مخابره نمودند. ایشان در نامه‌هایی با بیان اینکه عده‌ای از قراء به دست علی بن ابی طالب

کشته شده‌اند و اختلاف و نارضایتی از حکومت در کوفه افزایش یافته است، شامیان را تحریک به تجاوز به سرزمین عراق نمودند. (سبحانی، 1384، 355)

دیدگاه صحیح جاسوسان معاویه از آن جا ناشی می‌شد که علی علیه السلام پس از پایان کار خوارج مردم را بسوی جنگ با بنی‌امیه و شامیان فراخواند که به سبب مسئله حکمیت ناتمام باقی مانده بود، اما در جواب چیزی جز نافرمانی نیافت. هنگامی که نبرد نهروان به پایان رسید علی علیه السلام به سپاهیان گفتند: «ای مردم، خداوند شما را به مارقان پیروزی داد، هم اکنون بدون درنگ آماده جنگ با قاسطان شوید». گروهی از یاران که اشعث بن قیس نیز در میان آنان بود، گفتند: «شمشیرهای ما کند شده و سرنیزه‌های ما کند و خراب شده است. ما را به شهر خودمان برگردان که با بهترین ساز و برگ و ابزار جنگ آماده شویم». علی علیه السلام به نخیله رفت و مردم به تدریج به کوفه بازگشتند، به طوری که بیش از هزار نفر باقی نماندند. علی نیز ناچار به کوفه بازگشت. (ابوحنیفه دینوری، 1371، 257)

این حوادث زمینه غارات را برای معاویه فراهم نمود. وی با مشورت یاران خود بصورت تدریجی بسوی سرزمین‌های تحت فرمان خلافت یورش آورد و به تامین منافع خود همت گمارد. در این زمینه مولف فروغ ولایت آورده است: «معاویه زمینه را برای ایجاد یغماگری و قتل شیعیان علی مناسب دید و از این جهت با اعزام گروه‌هایی به مناطق حجاز، یمن و عراق به جنگ روانی دست زد و با ایجاد اغتشاش و قتل افراد بیگناه و غارت اموال زنان و بیچارگان، نه تنها امام را از اندیشه تسخیر

مجدد شام بازداشت، بلکه عملاً می‌خواست ثابت کند که حکومت مرکزی قادر به حراست از مرزهای خود نیست». (سبحانی، 1384، 356)

پژوهش پیش رو در نظر دارد تا تأثیر غارات را در تشکیل حکومت اموی بررسی نماید، هر چند در پژوهش‌ها و کتاب‌های مختلف درباره غارات به عنوان یکی از مهمترین حوادث صدر اسلام پرداخته شده است و در ذیل قدرت یافتن امویان به آن پرداخته شده است، اما هیچ منبعی مستقلاً تأثیر این حملات را در برآمدن امویان بررسی ننموده است.

البته قابل ذکر است که پژوهشی توسط عبدالرفیع رحیمی با عنوان نقش غارات در تسریع صلح امام حسن (ع) صورت پذیرفته است که بیش تر ناظر بر وقوع روند صلح پس از شهادت خلیفه چهارم می‌باشد و تلویحاً بر ظهور امویان به عنوان یک سلسله حکومتی در دامن اسلام نیز اشاره دارد و یکی از علل وقوع صلح امام حسن علیه السلام را پیگیری روند غارات توسط معاویه عنوان می‌دارد، اما پژوهش حاضر بر جنبه تأثیرگذاری غارات معاویه بر حذف خلیفه چهارم به بهانه خونخواهی عثمان و روند مرتبط با آن همچنین بستر وقوع چنین حوادثی در بلاد تأثیرگذار اسلامی در آن دوره در برآمدن امویان بر اثر این اقدامات تأکید دارد.

1. غارات، معنای لغوی و مفهوم اصطلاحی

غارات جمع غاره در عربی و غارت در فارسی است که به معنی چپاول و تاراج است، همچنین بر فرد غارت کننده نیز دلالت دارد. (معین، 1386، 760) این واژه

چپاول و تاراج اموال را بیان می‌دارد. (همان) اما می‌تواند معنای گسترده‌تری نیز داشته باشد و علاوه بر مال، جان و آبرو و ... را نیز شامل گردد.

از جنبه اصطلاحی نیز غارات به سلسله یورش‌های سپاهیان شام به گستره حکومت علی علیه السلام اطلاق می‌گردد که در آنها جان و مال طرفداران علی علیه السلام و همچنین بی‌طرفان محترم شمرده نمی‌گردد که در فاصله زمانی بین جنگ نهروان تا شهادت علی علیه السلام و حتی بعد از آن اتفاق افتاد. مرحوم محدث ارموی در تحقیقات خود پیرامون کتاب غارات می‌گوید: «مقصود مولف غارات در تدوین این کتاب اشاره به حملات وحشیانه و غارت‌ها و کشت و کشتارها در ولایت و شهرهای زیر فرمان امیرالمومنین علیه السلام می‌باشد و از این جهت نام آن را غارات گذاشته و اسم با مسمی بسیار مناسب دارد.» (ثقفی، بی‌تا، 15)

2. وضعیت سرزمین‌های اسلامی در آستانه غارات

همانگونه که آمد سرزمین‌های اسلامی شامل سه منطقه اصلی حجاز (مرکزیت دینی)، عراق (مرکزیت فتوحات شرق) و شامات (هم مرز با روم) بود. برای آگاهی از چگونگی اتفاق افتادن غارات و بسترهای شکل‌گیری آن، ابتدا باید شرایط این سه ناحیه را در آستانه غارات بررسی نمود تا کارکردهای غارات برای معاویه در تضعیف حکومت مرکزی روشن گردد.

شام از دیرباز و از زمان فتح آن توسط مسلمانان خانه امویان بود و به سوگند اهل شام برای عباسیان، ایشان تا زمان برافتادن امویان، خویشاوندان دیگری جز امویان برای پیامبر نمی‌شناختند. (جعفریان، 1392، 407) شام از زمان فتح ابتدا در دست

یزید بن ابی سفیان و پس از او برادرش معاویه بود و به عبارت صحیح‌تر شامیان تربیت‌یافتگان مکتب اسلام اموی بودند.

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که پس از کشته شدن عثمان و ادعای خونخواهی او از سوی معاویه و نصب پیراهن خونی‌اش در مسجد شام، هفتاد هزار شیخ برای او گریه می‌کردند. (همان، 286) بنابراین وضعیت شام اینگونه بود و شام خاص و خالص برای امویان بود، از این رو تمامی دشمنان حکومت علی علیه السلام پس از واقعه جمل در شام اجتماع کرده بودند و شام به سرکردگی معاویه رهبری جریان‌ی برانداز را بر عهده داشت.

حجاز خواستگاه وحی که شامل شهرهای مهم مدینه و مکه بود نیز بیش از آنکه گرایش علوی داشته باشد، رنگ بوبکری و عمری داشت (همان، 237) و یا در بهترین حالت خنثی بود و بی‌طرف، زیرا اولاً کسانی که دل در گرو محبت علی و حکومتش داشتند به همراه ایشان از مدینه به سوی عراق خارج شده بودند و در مرتبه بعد نیز این شهرها مسکن شیوخ و خواصی بود که باقی‌ماندگان جریان جمل بودند مانند ام المومنین عایشه و فرزند سیف الاسلام زبیر و یا از قاعدین بودند که با علی بیعت نکرده بودند، مانند عبدالله بن عمر خطاب و سعد بن ابی وقاص (همان، 238) که سایر مردم بر ایشان چشم داشتند. بنابراین حجاز نیز اگر در صف مخالفان نبود، به نفع وی نیز نبود.

تنها سرزمین عمده باقی‌مانده عراق بود که شامل دو اردو شهر بصره و کوفه بود که از زمان فتوحات اولیه در شرق تاسیس شده بودند. بصره از زمان جنگ جمل رنگ

عثمانی به خود گرفت و بیشتر سر عناد و ستیزه با خلیفه جدید داشت تا دوستی! البته این امر می‌توانست دلیل دیگری نیز داشته باشد و آن هم عناد با کوفه و کوفیان از ناحیه مردم بصره باشد، زیرا این دو شهر از زمان فتوحات به نوعی رقیب هم محسوب می‌شدند و حال کوفه مرکز حکومت بود و آشوب بصره با کمک نیروهای مستقر در کوفه سرکوب شده بود.

از سوی دیگر کوفه نیز که تنها پایگاه قابل توجه و اتکای خلیفه بود پس از پشت سر گذاشتن سه جنگ به نظر می‌رسید از انرژی و انگیزه خالی شده زیرا این جنگ‌ها نه غنیمتی در پی داشت و نه افتخاری، و از بیت المال نیز چیزی بیش از استحقاقشان به ایشان تعلق نمی‌گرفت، بنابراین زعمای قوم رغبتی به همراهی خلیفه نداشتند و اگر نبود دشمنی سنتی با اهل شام و ترس از سیطره ایشان، شاید تنه‌ی انگیزه کم رنگ خویش را نیز از دست می‌دادند. مغیره ضبی در وصف کوفیان در این دوره آورده است: «بزرگان اهل کوفه و سران قبائل با علی علیه السلام مخالف بودند زیرا آن حضرت بیش از آن چه استحقاق داشتند به آنان نمی‌داد. آنها همه طرفدار معاویه بودند زیرا او به هر یک از اشراف دو هزار دینار می‌داد.» (ثقفی، 1372، 41)

علی علیه السلام پس از ناامید شدن از همراهی کوفیان و بسیج آنها در برابر شامیان، طی سخنانی افراد تحت امر خود را چنین توصیف کردند: «شما کسانی نیستید که بتوان به شما اعتماد کرد و به وسیله شما با دشمنان جنگید و یا کاری پیش برد.» (همان، 40)

مصر نقطه‌ی دیگری از سرزمین‌های اسلامی بود که بخشی از شهرتش را مدیون شورش مردمان این دیار بر خلیفه سوم عثمان بن عفان و در نهایت قتل وی بود، اما در مصر نیز اوضاع بهتر از کوفه نبود. هنگام حمله عمروعاص به مصر گروهی از مردم مصر به او پیوستند (همان، 144) در این میان تنها چهار هزار تن در کنار محمد بن ابی‌بکر و کنانه بن بشر ماندند که در مواجهه با ائتلاف لشکر شام و شورشیان مصر مقاومتشان در هم شکسته شد. (همان، 148) این منطقه اولین نقطه‌ای بود که از بدنه خلافت توسط شامیان جدا گردید.

پس از فتح مصر و آگاهی معاویه از سستی مردم عراق، علی‌الخصوص کوفیان که پشتوانه اصلی حکومت عراق بودند، معاویه تصمیم گرفت تا با ناامن کردن سرزمین‌های تحت نفوذ حکومت مرکزی، ضربات بیشتری را بر پیکره آن وارد آورد، این مسئله از نامه‌ای که به قصد مشورت با عمروعاص برای اعزام عبدالله عامر بسوی بصره می‌نویسد، کاملاً مشهود است. (همان، 204)

3. غارات معاویه بن ابی سفیان

غارات معاویه که در واپسین سال‌های حکومت علی علیه السلام اتفاق افتاد دارای یک طراحی هوشمندانه و استراتژیک بود تا حکومت مرکزی را که با یک بحران داخلی به اسم خوارج درگیر بود به گونه‌ای مشغول سازد تا از فکر حمله به شام منصرف گردد و این کار را با همکاری فرماندهان خود به بهترین شکل انجام داد، به طوری که این حملات به آن اندازه پراکنده و ناگهانی بود که سریع‌ترین عکس‌العمل به آن نیز کارساز نبود. شاید معاویه در ابتدا شروع غارات فقط به فکر حفظ شام بود اما سیر حوادث او را به سویی سوق داد که یک امپراطوری موروثی را تاسیس نماید که عمر آن به حدود یک قرن رسید و در این راه غارات تاثیر اساسی را در تضعیف پایه‌های حکومت علوی و قدرتمند شدن حکومت اموی داشت، هر چند نباید از ترور علی علیه السلام به دست خوارج نیز چشم‌پوشی نمود، زیرا مسیر نیل به مقصود را برای شامیان کوتاه‌تر نمود. در اینجا به چند نمونه از اقدامات معاویه اشاره می‌گردد، البته ناگفته پیداست که غارات منجر به سقوط حکومت عراق در عصر حسن بن علی علیه السلام دارای ابعاد گسترده‌تری می‌باشد که از حوصله این مقاله خارج است.

3-1 جدا کردن مصر از پیکره خلافت

مصر از جمله سرزمین‌هایی بود که در شورش علیه خلیفه سوم نقش اساسی را بر عهده داشت و به قول مشهور شورش نهائی علیه خلیفه، محاصره و سرانجام قتل وی در اثر نامه‌ای بود که به منظور تادیب و مجازات سران شورشی به حاکم مصر

ارسال شده بود. (طبری، 1369، 6: 2230) هر چند که در اصالت نگارش این نامه توسط خلیفه شبهاتی وجود داشت اما ممهور به مهر خلیفه بود که دامادش مروان بن حکم نیز به آن دسترسی داشت. به هر ترتیب پس از انتخاب علی علیه السلام به عنوان خلیفه، قیس بن سعد به حکومت مصر برگزیده شد. (یعقوبی، 1382، 2:77) بدیهی بود پس از آشوب رخ داده، گروهی به نفع خلیفه مقتول سخن برانند و از شام تبعیت کنند و گروهی نیز طرفدار خلیفه جدید و دسته‌ای دیگر بی‌طرفی پیشه کنند. قیس با سیاستی که برگزید توانست شام را از گزند مخالفان بصورت موقت مصون بدارد اما به زودی برای سرکوبی ناکثین از مصر فراخوانده شد و محمد بن ابی‌بکر جانشین وی گردید. (جعفریان، 1392، 317)

پس از صفین گروهی در مصر به خونخواهی عثمان بر علیه محمد بن ابی‌بکر به پا خواستند که ساده باوریست اگر دست پنهان امویان و عمروعاص که امارت مصر آرزوی دیرینش بود، نادیده انگاشته شود.

وقتی خبر آشوب مصر به علی علیه السلام رسید، با بیان این جمله که کار مصر را دو کس می‌توانند سامان دهند، قیس بن سعد یا مالک اشتر و به دلیل آنکه قصد روانه کردن قیس به آذربایجان را پس از حکمیت دومه الجندل داشت، مالک اشتر را از جزیره فراخواند و راهی مصر نمود تا غائله پیش آمده را سامان بخشد. (ابن اثیر، 1383، 5:1951)

مالک اشتر با توطئه شامیان علی الخصوص عمروعاص در ناحیه قلزم مسموم شد و هرگز به مصر نرسید. (یعقوبی، 1382، 2:100) هنگامی که خبر قتل مالک به

معاویه رسید، خدا را شکر کرد و گفت: «علی دو دست داشت که یکی در صفین قطع شد یعنی عمار بن یاسر و دیگری اینک قطع شد، یعنی اشتر». (طبری، 1369، 6: 2622)

معاویه پس از این حادثه در حالی که نمی‌توانست شادمانی خود را پنهان دارد، عمروعاص، حبیب بن مسلمه، بسر بن ابی ارقطاه، ضحاک بن قیس، عبدالرحمن بن خالد، ابو اعور سلمی و شرحبیل بن سمط کندی را فراخواند و در کار مصر با ایشان به رایزنی پرداخت. (ابن اثیر، 1383، 5: 1954) عمروعاص که بی‌تاب حکومت بر مصر بود و به شرط امارت مصر در کنار معاویه قرار گرفته بود، وی را به گشودن مصر تشویق نمود و سایرین نیز مخالفت نمودند. (همان)

در آن هنگام شاید معاویه به سایر نواحی تحت نفوذ عراق چشم نداشت و به حفظ شام و حداکثر انضمام مصر به حکومت خویش برای پیشکش به مشاور اعظم خود راضی بود، اما سیر حوادث و خبر نافرمانی کوفیان و اهل عراق او را واداشت تا به سایر نقاط قلمرو خلافت نیز یورش برد، چنانکه از میان افراد مورد مشورت، بسر مامور غارت حجاز و یمن، ضحاک فرمانده غارات هیت، انبار و مدائن گشتند و در کنار عمروعاص که عازم گشودن مصر شد، کار غارتگری و کشتار، همچنین ایجاد ترس و رعب در قلمرو حکومت عراق را آغاز نمودند.

اولین گام معاویه ارتباط با سران شورشی مصر بود. او با نوشتن نامه به مسلمه بن مخلد و معاویه بن حدیج سکونی ارتباط خود را با شورشیان برقرار کرد و ضمن تشکر و قدردانی و همچنین تشویق به سرکشی و نافرمانی بر حکومت عراق،

عمرو عاص را با شش هزار نفر عازم مصر نمود. (همان، 1954) در این میان با نافرمانی مردم کوفه از علی علیه السلام و عدم اعزام نیروی کمکی برای والی مصر، محمد بن ابی بکر با چهار هزار نفر از اهالی مصر به مقابله با شامیان پرداخت. از این تعداد دو هزار نفر به فرماندهی کنانه بن بشر با لشکر متحد شام و شورشیان مصر به نبرد پرداختند که هزیمت گشتند و فرماندهشان کشته شد. وقتی خبر شهادت کنانه به محمد رسید، اطرافیانش او را تنها گذاشتند و فرزند خلیفه اول در تنهایی و تشنگی با وضع فجیعی به دست ابن حدیج کشته شد تا انتقام تشنه کشته شدن عثمان گرفته شود. (همان، 1958) طبری از قول واقدی کشته شدن محمد بن ابی بکر توسط عمال معاویه را صفر سال 38 هجری می‌داند. (طبری، 1369، 6:2635)

وقتی خبر شهادت والی مصر به علی علیه السلام رسید به شدت متالم گشتند و خطبه تندى خطاب به مردم کوفه ایراد کردند که در آن از پنجاه روز درخواست کمک از سوی امام برای مدد رساندن به محمد و عدم تبعیت کوفیان صحبت به میان آمده بود. (جعفریان، 1392، 318)

بدین ترتیب مصر از محدوده قدرت خلیفه چهارم خارج گردید و زمینه هجوم به سایر بلاد تحت نفوذ حکومت عراق نیز فراهم گردید. منابع سال‌های مختلفی را برای این غارات بیان می‌دارند اما به نظر می‌رسد قول ابن اسیر منطقی‌تر باشد که حمله به مصر و حوادث بصره را در سال 38 ه.ق و بقیه را در سال 39 ه.ق می‌داند. (ابن اثیر، 1383، 5:1981)

البته غارات تا هنگام کشته شدن علی علیه السلام به دست خوارج و حتی بعد از آن به نوعی دیگر ادامه داشت، چنانکه ثقفی اقدام جاریه برای بیعت گرفتن از مردم مدینه برای حسن بن علی علیه السلام را پس از حملات بسر بن ابی اراطه می‌داند که پس از رمضان سال 40 ه.ق اتفاق افتاده است. (ثقفی، 1372، 337)

3-2 عبدالله حضرمی و غارات بصره

بصره همان‌گونه که بیان شد از ابتدای خلافت علی علیه السلام رنگ عثمانی به خود گرفت و این گرایش همچنان ادامه یافت، بطوری که بصره عثمانی تا مدت‌ها در برابر کوفه شیعی قرار می‌گرفت.

پس از تصرف مصر، مخابره خبر توسط خبرچین‌های معاویه از نابسامانی‌های عراق، معاویه متوجه سایر بلاد شد و عبدالله حضرمی¹ را بسوی بصره گسیل داشت. معاویه با تاکید بر گرایش عثمانی بصره و اینکه بصریان خسارت‌های زیادی را در جریان غوغای جمل متحمل شده‌اند و هنوز خونخواهی کشته‌هایشان را انجام نداده‌اند و دشمن حکومت مرکزی هستند، عبدالله حضرمی را بسوی بصره روانه نمود. (همان، 202)

در نبود عبدالله بن عباس، والی بصره که برای مشاوره و همچنین عرض تسلیت شهادت محمد بن ابی‌بکر در کوفه به سر می‌برد، عامل معاویه بر بصره بطور نسبی چیره شد و برخی قبائل مانند بنی‌تمیم به حمایت او پرداختند. (ابن اثیر، 1383، 5:1963) زیاد بن ابیه جانشین ابن عباس در بصره با کوفه بنای مکاتبه گذاشت و خبرها را به علی علیه السلام منتقل کرد. (همان) و پس از فرستادن افرادی مانند اعین

اشجعی بسوی مردم بصره و مکاتبه با ایشان، سرانجام گروهی برای جنگ با متجاوزان آماده شدند. (ثقفی، 1372، 225) طرفداران علی علیه السلام که عمدتاً از قبیله ازد بودند در مقابل عبدالله حضرمی که مورد حمایت بنی تمیم بود قرار گرفتند و سرانجام جنگ به سود ازدیان خاتمه یافت و عبدالله و هفتاد تن از یارانش در خانه‌ای که در آن پناه بسته بودند، در آتش سوختند (طبری، 1369، 6:2644) و بدین ترتیب شورش بصره پایان پذیرفت. معاویه هرچند به هدفی که در بصره دنبال می‌کرد بطور کامل دست نیافت، اما آگاهی او نسبت به نافرمانی مردم از زمامدار خویش برایش بیش از پیش آشکار گردید.

3-3 سفیان بن عوف و غارات انبار

از غارات مهمی که تأثیر اساسی در سرنوشت سرزمین عراق و کل سرزمین‌های اسلامی تحت فرمان علی علیه السلام داشت، غارت انبار بود، زیرا این غارت با کمترین مقاومت ممکن روبرو گشته و دشمن بدون زحمت و با تحمل کمترین تلفات، موفق شد به اهداف خود دست یابد. پس از این یورش بود که علی علیه السلام خطاب به مردم کوفه گفت: اگر مرد مسلمانی به سبب خواری از شدت اندوه بمیرد، به نظر من قابل سرزنش نیست و سزاوار است بمیرد. (دینوری، 1371، 211-212)

از سوی دیگر تأثیر بسیار مهم این غارت را می‌توان در کلام بزرگ شام- معاویه- جستجو کرد. او به فرمانده خود سفیان بن عوف غامدی چنین سفارش می‌نماید: «اگر تو انبار و مدائن را غارت کنی مانند این است که کوفه را غارت کرده باشی، این

یورش‌های غارتگرانه اهل عراق را مرعوب ساخته و هواداران ما را خوشحال می‌کند و کسانی را که از همکاری با ما بیمناکند را بسوی ما می‌خواند. در مسیر خود کسانی را که با تو موافق نیستند بکش و روستاها را ویران ساز و اموال آنان را به غنیمت بگیر، زیرا غنیمت گرفتن از آنان بسان کشتن ایشان است و چنین کاری دل‌ها را می‌سوزاند. (سبحانی، 1384، 362)

در این فرمان به صراحت مشاهده می‌شود که معاویه حساب ویژه‌ای روی غارت هیت، انبار و مدائن داشته و به همین دلیل یکی از بهترین فرماندهانش را همراه شش هزار تن بسوی عراق گسیل داشته است. (طبری، 1369، 6:2671) سفیان بن عوف در پیگیری سیاست‌های معاویه قدم به عراق گذاشت تا بتواند وحشت بیشتری از قدرت شامیان و سستی مردم عراق نمایان سازد و در جنگ روانی موازنه قدرت را به نفع شامیان بهم ریزد. (ثقفی، 1372، 251)

وی بدون مقاومت هیت و صفورا را درنوردید و وارد انبار شد. (ابن اثیر، 1383، 5:1982) در انبار اشرس بن حسان بکری با شمار قلیلی در مقابل سپاهیان شام ایستادگی کرد و کشته شد. (طبری، 1369، 6:2671) سفیان بن عوف پس از در هم شکستن مقاومت افراد اندک مستقر در انبار، شهر را غارت کرد. او خود در وصف غارت شهر انبار چنین می‌گوید: «به خداوند سوگند جنگی آرام‌تر، آسان‌تر و خوشحال‌کننده‌تر از این جنگ ندیده بودم، و این جنگ در دل مردم وحشت ایجاد کرد...». (ثقفی، 1372، 252) به نقل از مولف الکامل فی التاریخ، سفیان بن عوف، اشرس بن حسان و سی تن از یاران او را در انبار کشت و هر چه دارایی مردم در

انبار بود را با خود برد. (ابن اثیر، 1383، 5:1982) به دلایل فوق علی علیه السلام با شدت اندوه از حوادث انبار یاد می‌کرد و از مردم کوفه شکوه می‌نمود زیرا عمق استراتژیک این یورش‌ها را بر جبهه خودی و مقابل درک نموده بود.

علی علیه‌السلام با اطلاع از حوادث انبار، سعی داشت با سخنانش عقول و احساسات مردم را برانگیزد و یک شور و غیرت دینی در ایشان بیافریند و به جهاد با شامیان ترغیب نماید. «کسی که جهاد را ناخوشایند داشته و آن را ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند». ایشان کوفیان را مورد نکوهش قرار می‌دهند و از دعوت‌های مکرر ایشان و نشنیدن پاسخ مناسب و مساعد صحبت به میان می‌آورند و می‌گویند: «به خدا سوگند، هر ملتی درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد». اما این سخنان فایده‌ای به بار نیاورد و کوفیان همچنان به نافرمانی ادامه دادند. سرانجام علی علیه السلام تسلیم بی‌ارادگی اهل عراق شدند و بیان داشتند: «اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، رایب نخواهد داشت»²

سرانجام سعید بن قیس از جانب علی علیه السلام همراه هشت هزار تن مامور تعقیب شامیان شد و به منطقه انبار وارد شد، اما هنگامی که به آنجا رسید، شامیان غارت شهر را کامل کرده و آن را ترک نموده بودند، بنابراین ابن قیس بدون هیچ

حاصلی بازگشت. (ثقفی، 1372، 254)

3-4 ضحاک بن قیس و غارت عراق

مولف الغارات، اولین غارت صورت پذیرفته توسط شامیان در عراق را پس از اعلام رای حکمیت می‌داند و عامل آن را ضحاک بن قیس فهری از فرماندهان بلند پایه معاویه می‌داند. وی آورده است که این حادثه پس از وقوع نهروان و استنکاف سپاهیان عراق از رویارویی با شامیان اتفاق افتاده است. (همان، 231) وی خبر استنکاف کوفیان را نیز چنین نقل کرده است: پس از پایان کار خوارج و جنگ نهروان، علی علیه السلام مردم را بسوی جنگ با بنی‌امیه و شامیان فرا می‌خواند اما در جواب اشعث بن قیس از جانب مردم عرضه می‌دارد که تیرهای ما تمام و شمشیرهای ما کند شده است و سر نیزه‌های ما کار نمی‌کند یا شکسته است و باید تجدید قوا کنیم. (همان، 36)

البته پر واضح است که این دلایل بهانه‌هایی بیش نبوده است زیرا جنگ نهروان در کوتاه‌ترین زمان و با کمترین تلفات ممکن پایان پذیرفته بود و احتمال تبانی اشراف کوفه و زعمای قوم با شام علی‌الخصوص اشعث بن قیس فرماندار معزول آذربایجان منتفی نمی‌باشد.

از این رو معاویه، ضحاک بن قیس را با سه هزار تن به قصد تاراج افراد و نواحی تحت فرمان خلیفه به عراق اعزام نمود. ضحاک ثعلبیه و قطقطنه را غارت کرد. (ابن اثیر، 1383، 5:1984) وی در امر غارت حتی به حجاج خانه خدا هم رحم نکرد و به قتل و غارت آنان همت گماشت. ضحاک همچنین عمر بن عمیس، برادرزاده عبدالله بن مسعود صحابی معروف را همراه گروهی کشت. (سبحانی، 1384، 356)

ماموریت ضحاک بن قیس رخنه در عراق و کشتن محبان علی علیه السلام، غارت منابع و تخریب استعدادهای نظامی عراق بود. (ثقفی، 1372، 231) و شاید محک آمادگی عراق پس از ماجرای قرآن بر نیزه کردن، توقف نبرد صفین و داستان حکمیت.

پس از رسیدن خبر غارت ضحاک به کوفه، چهار هزار نفر به فرماندهی حجر بن عدی بسوی شامیان گسیل داشته شدند که در ناحیه تدمر به هم برخورد نمودند. (یعقوبی، 1382، 103:2) سرانجام این برخورد کشته شدن بیست و یک تن بود که نوزده نفر از سپاه شام و دو تن از سپاه عراق بودند. پس از این درگیری نسبتاً مختصر، سپاه شام موفق به فرار از منطقه شد و سپاه عراق نیز پس از چندی بازگشت. (ثقفی، 1372، 233)

از آنجایی که دستور معاویه به فرماندهان خود جنگ و گریز بود نه نبرد کلاسیک (سبحانی، 1384، 356) سپاهیان شامی همین که در منطقه تحت نفوذ حکومت عراق ناآرامی و ترس ایجاد نمایند، راضی بودند و اصرار زیادی به درگیری جدی نداشتند و اگر با نیروی مقاومت جدی روبرو می‌گشتند، به سرعت می‌گریختند. بعدها و پس از شهادت علی علیه السلام و صلح حسن بن علی با معاویه، ضحاک بن قیس بر فراز منبر کوفه از رشادت‌های خود در غارت سرزمین عراق سخن می‌راند و بدین وسیله سعی در ترساندن مردمی داشت که زبان ناسزا به عثمان خلیفه سوم می‌گشودند. (ثقفی، 1372، 236)

3-5 نعمان بن بشیر انصاری و غارت عین التمر

اوضاع نامساعد عراق و نافرمانی کوفیان که بدون درنگ به شام مخابره می‌شد و احتمالاً اقدامات موثر افراد نفوذی شام در صف سپاهیان علی علیه السلام، خیال معاویه را از حمله احتمالی عراق راحت کرده بود و از دیگر سو موفقیت‌های پیشین در غارات که موفقیت‌های مهمی برای شامیان به حساب می‌آمد، معاویه را به طراحی حملات دیگری جسور و گستاخ نموده بود.

پس از حرکت ضحاک بن قیس و مراجعت او، معاویه کار مشابه‌ای را از یاران خود طلب کرد، در این میان نعمان بن بشیر انصاری پاسخ مساعد داده و آماده حمله به عراق و غارت آن شد. وی به همراه دو هزار نفر و با همان وظائف تعریف شده برای ضحاک بن قیس بسوی عین التمر تاخت. (ثقفی، 1372، 244؛ ابن اثیر، 1383، 5:1981)

نعمان بن بشیر از محدود انصاری بود که در رکاب معاویه و در خدمت او بود و به نقل مولف الامامه و السياسه، او پیراهن خونی عثمان را به شام نزد معاویه رساند تا در جامع اموی شام نصب نماید. (ابن قتیبه دینوری، 1380، 109) از جمله اهداف گسیل نعمان به عین التمر از سوی معاویه، تاختن بر مالک بن کعب ارجبی فرمانده علی علیه السلام بر نیروهای این منطقه بود و همچنین غارت و ایجاد ترس و رعب و وحشت بود. (یعقوبی، 1382، 2:101)

مالک بن کعب با نیروهای اندک خود به مقابله با شامیان پرداخت و کار را به شب رساند. به دلیل تاریکی هوا، نعمان بن بشیر به گمان آنکه نیروهای کمکی ارسالی

برای مدافعان عین التمر از راه رسیده‌اند، در حالی که عبدالله بن حوزه تنها با پنجاه نفر از راه رسیده بود، و همچنین به دلیل مأموریتش که همانا جنگ و گریز بود و نه به خطر انداختن خودشان، یورش خود را متوقف کرد و راه شام در پیش گرفت. در این میان حکومت عراق عدی بن حاتم را به همراه دو هزار تن مامور تعقیب نعمان بن بشیر نمود. عدی بن حاتم آنان را تا نزدیکی شام تعقیب کرد و سپس برگشت. (ثقفی، 1372، 247-248)

اگر چه حمله شامیان به عین التمر با موفقیت چندانی همراه نبود و به جز ایجاد ترس و وحشت، دستاورد دیگری نداشت، اما سستی بیش از حد نیروهای عراق را برای شامیان بیش از پیش هویدا نمود و این درست در مقابل خواسته علی علیه السلام بود که هرگز راغب نبود در سرزمین خود مورد هجوم دشمن قرار بگیرد و این را مایه خفت و خواری در جنگ و جهاد می‌دانست.³

3-6 هجوم مسلم بن عقبه به دومه الجندل

سیاست عمده معاویه از حمله به نواحی تحت تسلط عراق، شادی و قوت قلب دوستان و محبانش همچنین ایجاد ترس، وحشت و هراس در قلب محبان حکومت عراق و علی علیه‌السلام به وسیله قتل نفوس و غارت اموال بود. اما روی دیگر سکه در این حملات متمایل ساختن قلوب مردم نواحی بی‌طرف به حکومت شام از طریق تهدید یا تطمیع بود.

دومه الجندل از مناطقی بود که نه از شام فرمان می‌برد و نه تابع حکومت عراق بود (تقفی، 1372، 250) بدین سبب معاویه مسلم بن عقبه را بسوی این دیار روانه کرد تا مجری سیاست‌های شام در سرزمین‌های بی‌طرف باشد. به نظر می‌رسد ابن عقبه در این سال‌ها فرماندهی تازه کار باشد و لقب خود را با عنوان مسرف مدیون کارهایی است که بیش از دو دهه بعد در واقعه حره و کشتار بی‌رحمانه مردم مدینه النبی کسب نمود (یعقوبی، 1382، 190:2) و در این سال‌ها فرماندهی کم نام و نشان بود. یورش مسلم با مقاومت مالک بن کعب مواجه گشت و در نبرد مختصری که بین طرفین رخ داد، مسلم بن عقبه شکست خورد و گریخت. (ابن اثیر، 1383، 1987:5)

3-7 یزید بن شجره رهاوی در مکه

معاویه پس از تصرف مصر و حملات ناگهانی مکرر به عراق، متوجه دیگر سرزمین مهم جهان اسلام یعنی حجاز شد. حجاز اگرچه برای شامیان اهمیت استراتژیک نداشت اما می‌توانست از نظر مذهبی دارای اهمیت باشد زیرا سرزمین وحی بود و حرمین در آن قرار داشت. حجاز و شهرهای مهم آن مدینه، مکه و طائف اگرچه گوش به فرمان عراق داشتند و سر اطاعت به فرمان خلیفه می‌نهادند اما از لحاظ مشی سیاسی بیشتر بی‌طرف بودند تا موافق سیاست‌های عراق یا شام! این عدم تبعیت مطلق از خلیفه دو دلیل عمده داشت، اول آنکه طرفداران علی همراه وی حجاز را به مقصد عراق ترک کرده بودند و کسانی که باقی مانده بودند اگرچه در برابر خلیفه نبودند اما دل در گرو محبت و موفقیت او نیز نداشتند؛ چنانکه مشاهیر

قاعدین مانند عبدالله فرزند خلیفه دوم و سعد بن ابی وقاص فاتح ایران نیز در حجاز سکونت داشتند و دلیل دوم آنکه سیاست عدالت و مساواتی که مشی اصلی حکومت علی علیه السلام بود از مقرری ساکنان حرمین می‌کاست چرا که بر خلاف سیاست‌های خلفای دوم و سوم سابقه در اسلام و حضور در غزوات را مربوط به اجر اخروی می‌انگارید و در سهم از بیت‌المال بی تأثیر می‌انگاشت. (جعفریان، 1392، 240) بدیهی است عامه نیز از خواص پیروی می‌کردند و نگاهشان به عملکرد صحابه رسول الله بود.

معاویه نیز در برخورد با اهل حجاز جانب احتیاط را از دست نمی‌داد، از این رو در گام نخست یزید بن شجره رهاوی را در لباس حجاج به سمت مکه فرستاد تا مردم آن دیار را که شرح حالشان ذکر گردید به سوی معاویه، خونخواه خلیفه مقتول، بخواند. همچنین به او دستور داد که با مردم آن دیار وارد جدال نشود و فقط در صورت عدم رغبت بسوی او بر ایشان سخت گیرد. (ثقفی، 1372، 271)

یزید بن شجره که به تعبیر مولف الغارات مردی عابد بود، تحت تأثیر حوادث مربوط به قتل عثمان، گرایش عثمانی یافته بود و در صفین در رکاب معاویه با خلیفه وقت پیکار نموده بود. (همان، 272) ابن اثیر همراهان یزید بن شجره را سه هزار تن عنوان داشته است که در سال 39 ه.ق به مکه فرستاده شدند تا آئین حج به پا دارند و برای معاویه بیعت بستانند و همچنین نماینده علی علیه السلام را از آنجا بیرون نمایند. (ابن اثیر، 1383، 5:1985)

تحت تاثیر تبلیغات جاسوسان معاویه، قثم بن عباس حاکم وقت مکه پس از آگاهی از نزدیک شدن شامیان و پس از گفتگوی کوتاهی با مردم که نشانی از مقاومت در آنان نمی‌دید، برای حفظ جان خویش قصد ترک شهر را داشته و از منصب خود کناره‌گیری نمود. این عکس العمل علیرغم نامه‌ای بود که از سوی خلیفه برای وی نوشته شده بود و در آن بشارت به اعزام نیرو از عراق برای مقابله با شامیان داده شده بود. والی مکه به استناد آنکه تا نیروهای عراق به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی برسند، کار مکه یکسره شده است، حاضر به مقاومت نبود تا اینکه توصیه‌های ابوسعید خدری در او موثر افتاد و از مکه خارج نشد. (ثقفی، 1372، 273-275) همین پایداری اندک و ترک نکردن مکه توسط والی شهر باعث شد تا شامیان به هدف خود نرسند. بعدها غارت حجاز توسط بسر بن ابی‌ارطاط پیگیری شد که شرح آن در ادامه ذکر خواهد شد.

3-8 غارات جزیره و سماوه

اگرچه غارات عمده سپاه معاویه بصورت جنگ و گریز و غارت بود، اما برخی اوقات مانند حرکت یزید بن شجره رهاوی حالت ارشادی و سخت‌گیری به خود می‌گرفت و گاهی هم بصورت جمع‌آوری زکات جلوه‌گر می‌شد، زیرا پرداخت زکات نشانه فرمانبرداری بود و امتناع از آن، معادل سرپیچی و تمرد تلقی می‌شد مانند آن چه پیشتر در رده تجربه شده بود و عدم تسلیم زکات موجب جنگ‌هایی شد. (یعقوبی، 1382، 2:4) از این جمله: زهیر بن مکحول به فرمان معاویه راهی

سماوه شد تا زکات آن منطقه را جمع‌آوری نماید، در مقابل حکومت عراق نیز برای مقابله با آنان افرادی را اعزام داشت که شکست خوردند. (ابن اثیر، 1383، 5:1987)

از دیگر غارات سال سی و نه هجری، یورش به جزیره بود که روزگاری فرماندار مقتدری چون مالک اشتر داشت. عبدالرحمن بن قباث به این منطقه یورش برد اما حاکم منطقه شیب بن عامر از کمیل بن زیاد استمداد خواست و کمیل شامیان را به سختی شکست داد در حالی که تلفات سپاه وی تنها دو تن بودند. (همان، 5:1986)

در همان سال معاویه عبدالله بن مسعده را با هزار و هشتصد نفر به تیماء فرستاد و به او دستور داد به هر کسی از بیابانگردان می‌رسد، از آنان زکات بگیرد و اگر از دادن زکات استنکاف ورزیدند، آنان را بکشد. او علاوه بر تیماء، در مکه و مدینه نیز این کار را انجام داد، تا اینکه علی علیه السلام مسیب بن نجمه را با دو هزار نفر به مقابله با او گسیل داشت که سرانجام شامیان منهزم گشته و پراکنده گشتند و شترهایی که به عنوان زکات از مردم ستانده بودند، توسط بادیه نشینان تاراج شد. (همان، 5:1983)

یعقوبی همراهان عبدالله بن مسعده بن حذیفه را هزار و هفتصد نفر ذکر می‌نماید که قصد مکه و مدینه داشتند و در برابر ایشان علی علیه السلام مسیب بن نجمه فزازی را به همراه دو هزار تن به مقابله ایشان فرستاد. دو گروه در تیماء با هم درگیر شدند، اما مسیب به دلیل آنکه شامیان از قبیله او بودند، در توقیف ایشان سستی ورزید و شامیان موفق به فرار شدند. (یعقوبی، 1382، 2:104)

3-9 بسر بن ابی ارطاه و غارات حجاز و یمن

در پازل حملات و غارات معاویه به دلایل بیان شده در قبل، حجاز در مرتبه آخر اهمیت قرار داشت. هنگامی که توسط اخبار جاسوسان و مخبران، بر معاویه مسلم شد که یاران علی پراکنده‌اند و دو بازوی توانمند وی نیز در صفین و قلزم یکی پس از دیگری قطع شده‌اند، بسر بن ابی ارطاه را به سوی مدینه فرستاد تا مردم آن شهر را به بیعت با معاویه فراخواند.

مردم مدینه تحت فشار بسر با معاویه بیعت کردند و در نهایت بسر خانه انصار و محبان علی را خراب کرده و به سمت مکه به حرکت در آمد، او در مسیر مخالفان خود و طرفداران علی علیه السلام را از دم تیغ می‌گذرانید و اموالشان را غارت می‌کرد تا به مکه رسید. (ثقفی، 1372، 298) بسر بن ارطاه پس از مدینه وارد مکه شد و این کار را به راحتی هر چه تمام‌تر انجام داد زیرا والی شهر، قثم بن عباس از آنجا گریخته بود. او مردم مکه را مورد فحش و ناسزا قرار داد و پس از تعیین والی از مکه خارج شد. (همان، 318)

وی همچنان بدون کوچکترین مقاومتی شهرهای حجاز را در می‌نوردید و پس از گذر از طائف و نجران، راه یمن در پیش گرفت. او پس از خروج از طائف و در مسیر یمن متوجه کودکان و همسر عبیدالله بن عباس استاندار یمن شد که در کنانه به سر می‌بردند. بسر هر دو فرزند عبیدالله بن عباس را کشت. (سبحانی، 1384، 360)

در آستانه ورود بسر به یمن، این سرزمین در وضع آشفته‌ای به سر می‌برد زیرا پس از کشته شدن محمد بن ابی‌بکر در مصر و مشاهده سستی یاران خلیفه در دفاع از کیان

حکومت، خونخواهان عثمان در یمن نیز به پا خواستند و با عامل حکومت به ستیز پرداختند. والی یمن در مواجهه با شورشیان سستی ورزید، به همین دلیل علی علیه السلام یزید بن قیس را همراه با نامه‌ای به یمن روانه کرد تا اوضاع را آرام سازد، این در حالی بود که شورشیان یمن نیز با معاویه مکاتباتی داشتند. (ثقفی، 1372، 312) معاویه در پی نامه شورشیان، بسر را بسوی ایشان فرستاد تا مردم را به بیعت معاویه فرا بخواند، اگر مردم پذیرای این دعوت شدند بیعت بستند و گرنه ایشان را بکشد. (ابن اعثم، 1372، 720) با شنیدن اخبار بسر، عبیدالله بن عباس از صنعا خارج شد و عمرو بن اراکه را بر جای خود نهاد. بسر وارد صنعا شد و جانشین ابن عباس و جمله شیعیان خلیفه را به قتل رسانید. (همان، 725)

در این شرایط علی علیه السلام پس از آگاهی از شرایط و فرار ابن عباس، جاریه بن قدامه را به همراه دو هزار تن کوفی و دو هزار تن بصری به سوی یمن فرستاد تا به مقابله با شامیان بشتابند، اما بسر پس از شنیدن خبر قدامه، از یمن خارج شد. (ثقفی، 1372، 326) شاید بسر بن ابی ارقطه در جریان غارات معاویه بزرگترین خدمت را به وی کرد و اساس حکومتی که قرار بود معاویه بسازد را پایه‌گذاری کرد و با ایجاد ترس، وحشت و غارت اموال، حکومت عراق را متزلزل ساخت و عجز والیان خلیفه را بیش از پیش به مردم نشان داد.

جاریه پس از اندکی استراحت در جرش، به تعقیب بسر پرداخت. به نظر می‌رسد که این تعقیب پس از کشته شدن علی علیه السلام باشد، زیرا در هنگام خطبه جاریه در مکه که مردم را در باب بیعت با معاویه سرزنش می‌کرد، مردم از او درباره رحلت

علی علیه السلام و بیعت با خلیفه بعد سوال می نمودند. از این رو جاریه مکه را از شر بسر ایمن ساخت و از مردم این دیار برای حسن بن علی علیه السلام بیعت گرفت و راهی کوفه شد. (همان، 336-337) بسر پس از انجام ماموریت که همانا ایجاد وحشت و رعب، آشوب و ناامنی، غارت و کشتن محبان علی علیه السلام بود بر معاویه وارد شد در حالی که سی هزار نفر را کشته بود و خانه‌های زیادی را به آتش کشیده بود. (ابن اعثم، 1372، 729)

البته غارات معاویه تنها به مواردی که بیان شد محدود نگردید و دامنه وسیع‌تری از حیث مکان و زمان را در بر می‌گرفت و حتی پس از رحلت علی علیه السلام نیز ادامه داشت. به عنوان مثال بسر بن ابی ارقطه قهرمان غارات لشکر شام که پس از به تخت نشستن! معاویه در بصره حضور داشت، شیعیان علی علیه السلام را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد و خانه‌هایشان را آتش می‌زد و اموالشان را غارت می‌نمود (ثقفی، 1372، 342) یا داستان قتل حجر بن عدی و یارانش که جرمشان محبت علی علیه السلام بود.⁴ (جعفریان، 1392، 428-433)

4. یاران جفاکار علی علیه السلام

اوضاع سرزمین‌های اسلامی پس از ماجرای حکمیت و جنگ نهروان آن‌گونه که بیان شد، بسیار آشفته بود. شام از حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کرد و علاوه بر آن با مشاهده اوضاع با تکیه بر خونخواهی عثمان خواهان برکناری خلیفه بود. اما مصیبت بزرگتری نیز وجود داشت که یکی عدم همدلی عمال حکومتی با خلیفه و سستی

ایشان بود، به نحوی که برخی از آنها در بخش قبل مورد اشاره واقع گردید و دیگری خیانت یاران بود.

همان‌گونه که آمد اغلب والیان علی علیه السلام با شنیدن خبر هجوم شامیان و بر اثر عملیات روانی شامیان، شهر را بدون مقاومت به دشمن تسلیم می‌کردند و فرار را به قرار ترجیح می‌دادند. علی علیه السلام این روحیه والیان خود را به شدت نکوهش می‌نماید و از آن بسیار متأثر می‌گردد، ایشان دلیل این رفتار را تفرقه ایشان در حق و اتحاد دشمنان در باطل می‌دانستند. (نهج البلاغه، خطبه 25) این امر تنها به فرار از مقابل دشمن محدود نگشت بلکه برخی از عمال ایشان با مصادره اموال حکومتی و بیت المال به سوی معاویه گریختند. علی علیه السلام در مذمت این گونه رفتار یاران خویش چنین می‌گوید: «اگر من کاسه چوبی آبی به یکی از شما به امانت بدهم، می‌ترسم که بند آن را بدزدید». (همان)

این افراد با پشت کردن به علی علیه السلام، اموال بیت المال را غارت کرده و بسوی معاویه گریختند و از جانب معاویه مورد استقبال و تکریم قرار گرفتند و گویی مصداق آیه شریفه قرآن بودند که اولیاء طاغوت از نور بسوی ظلمت رهسپارند.⁵ اعمش در توصیف این افراد می‌گوید: «علی علیه السلام به آنها ولایت داد، اما آنان اموال را برداشتند و بسوی معاویه فرار کردند». (ثقفی، 1372، 281) از جمله این افراد یزید بن حجیه حاکم ری و دستی بود که پس از برداشت غیر شرعی از بیت المال از سوی علی علیه السلام حبس شده بود، اما موفق شد به سوی معاویه فرار کند. (همان، 282)

منذر بن جارود - والی فارس - شخص دیگری بود که مقداری از خراج را برای خود برداشت، اما علی علیه السلام وی را محبوس کرد. منذر به ضمانت صعصعه بن صوحان از بند رهایی یافت. (همان، 281) جرم منذر آن بود که برخلاف مشی خلیفه، چهره عدل حکومت را مخدوش کرده بود. عبدالله بن عبدالرحمن و قعقاع بن شورش از همراهان علی علیه السلام بودند و به معاویه پیوستند، که دومی والی خلیفه بر ناحیه کسکر بود. (همان، 285) اما شاید معروفترین این افراد در زمان حیات علی علیه السلام خریت بن راشد ناجی بود که همراه یاران خود در کوفه دست به شورش زده، گروهی را کشته و از کوفه خارج شدند و بر سر راه خود به هر کجا که رسیدند بیت المال را غارت نمودند و عامل خلیفه در عمان را به کمک بنی ناجیه کشتند. علی علیه السلام، معقل بن قیس ریاحی را به عمان گسیل داشت تا غائله ایشان را فرو نشاند و خریت را کشت. (یعقوبی، 1382، 100:2)

5. پیامدهای غارات

در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که ایشان فرمودند: دو نعمت تندرستی و امنیت است که قدرشان شناخته نمی‌شود. (روضه الواعظین، 2: 472) غارات معاویه اساسی‌ترین هدفی را که دنبال می‌کرد از بین بردن امنیت جامعه بود، زیرا حاکمیت شام می‌دانست در سایه امنیت و عقلانیت، بسیاری از کارهای جامعه به پیش می‌رود. بنابراین مسیری را دنبال کرد تا در سایه ترس، وحشت و ناامنی، احساس به جای عقل زمام امور را به دست گیرد و از این آب خود گل آلوده کرده، بیشترین استفاده را نماید. در کنار ناامن کردن سرزمین‌های اسلامی، اهداف دیگری نیز توسط شامیان دنبال می‌شد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

5-1 ایجاد ترس و وحشت میان مردم حجاز و عراق

معاویه برای آنکه بتواند حاکمیت خود را برپا نماید، ابتدا سعی در تضعیف حکومت علی علیه السلام نمود؛ زیرا می‌دانست با وجود حکومت قوی در عراق، حاکمیت شام دوام چندانی ندارد، بنابراین اصلی‌ترین راهبرد خود را ایجاد ترس و وحشت در قلمرو حکومت عراق قرار داد. وی درباره فواید حمله سفیان بن عوف به هیت و انبار عنوان می‌دارد که این حمله‌ها مردم عراق را می‌ترساند و در دل آنها وحشت ایجاد می‌کند، بنابراین هر چه آبادی در راه خود دیدی خراب کن و هر کس با تو همفکر نیست، بکش و اموال مردم را غارت کن. (ثقفی، 1372، 251) او همچنین در توصیه‌های خود به بسر بن ارطاه نیز تاکید می‌دارد که مردم مدینه و حجاز را به شدت بترساند و آنها را تا عقوبت نافرمانی پیش برد اما از عقوبت آنان دست بکشد. (همان، 315)

5-2 انتشار تنفر از علی علیه السلام

هدف دیگری که معاویه از برپایی غارات دنبال می‌کرد، ایجاد تنفر از علی علیه السلام در دل‌ها و ذهن‌ها بود. او این سیاست را از اولین روزهای خلافت علی علیه السلام به بهانه خونخواهی عثمان آغاز کرد. وی خون ریخته شده عثمان را متوجه خلیفه جدید و نزدیکان وی می‌دانست و با هیجان زیادی به تبلیغ آن همت می‌گماشت. معاویه پایه‌گذار بدعتی شد که نزدیک به یک قرن به طول انجامید و آن سب علی علیه السلام، صحابی نامی پیامبر بر منبر پیامبر بود. این امر به سستی برای حکام اموی و امرای آنان در بلاد مختلف تبدیل گردید که جز در دوره کوتاه

حکومت عمر بن عبدالعزیز⁶ همواره برقرار بود، که این امر نشان دهنده بغض امویان نسبت به علی بن ابی طالب و همت ایشان در ایجاد تنفر در مردم نسبت به وی بود.

معاویه در جریان غارات سعی داشت با ناامن کردن سرزمین‌های اسلامی به خصوص پایگاه اصلی خلافت یعنی عراق، خلیفه را حاکمی فاقد صلاحیت سیاسی نشان دهد و عواقب قتل و غارت و ویرانی را بر عهده وی بگذارد. پس از حمله سفیان بن عوف به انبار، معاویه ضمن تقدیر و تشکر از وی و وعده دادن امارت هر جایی که مطلوب سفیان است، عنوان می‌دارد به خدا سوگند، پس از مدت اندکی مردم عراق از علی علیه السلام فرار می‌کنند و بسوی ما می‌آیند. (همان، 253)

علی علیه السلام که گویی این وقایع را پیش‌بینی می‌کرد، در سال 40 هجری و در آخرین روزهای عمرش، هنگامی که خبر تهاجم شامیان پیاپی به وی می‌رسید و سستی کوفیان در امر جهاد بر وی محرز شده بود، برای نزدیکانش از آینده‌ای محتوم خبر داد که معاویه بر ایشان مسلط می‌شود و مردم را به بدگویی و لعن علی علیه السلام وا می‌دارد. ایشان مردم را به داشتن محبتش در دل توصیه می‌کند و لعن به زبان را در شرایط سخت روا می‌دارند.⁷

3-5 غارت و کشتار شیعیان علی علیه السلام و بی طرفان

علاوه بر ترس و وحشت ناشی از غارات، غارت اموال کسانی که از عمال معاویه تبری می‌جستند، خواه طرفداران علی علیه السلام و خواه بی‌طرفان، ماموریت دیگر آنان بود. معاویه به عمال خود در غارات دستور می‌داد مردم را بسوی او بخوانند، اگر اجابت کردند مورد تفقد قرار گیرند ولی اگر مقاومت کردند خونشان را ریخته و

اموالشان را غارت کنند. (همان، 314) این امر علاوه بر صدمات روحی، باعث تضعیف بنیه اقتصادی حکومت اسلامی مستقر نیز می‌شد. به عنوان مثال بسر بن ارطاه در مدینه منزل زراره، رفاعه بن رافع و ابو ایوب انصاری را برای عبرت گرفتن دیگران و ترساندن مخالفان به آتش کشید. (همان، 316)

ضحاک بن قیس در یورش خود اموال حجاج را غارت کرد. (سبحانی، 1384، 356) معاویه در دستور خویش به عبدالله بن مسعده عنوان می‌دارد که به هر کسی می‌رسد، از آنان زکات بگیرد و اگر از دادن زکات استنکاف ورزیدند، آنان را بکشد. (ابن اثیر، 1383، 5:1983) همچنین در فرمایش به سفیان بن عوف نیز بیان می‌دارد در مسیر خویش، کسانی را که موافق او نیستند را بکشد و روستاها را ویران ساخته و اموال را به غنیمت گیرد. (سبحانی، 1384، 362) این بدان معنی است که برای معاویه مخالف و بی‌طرف تفاوتی ندارد و برای پیشبرد اهداف خود مرعوب ساختن هر دو گروه الزامی است. او حتی به کودکان نیز رحم نمی‌کرد و بسر در حرکت خود از حجاز به یمن دو کودک عبیدالله بن عباس والی صنعا را سربرید. (تقفی، 1372، 321) چنانکه تعداد کشته‌شدگان به دست بسر را سی هزار تن عنوان داشته‌اند. (همان، 337)

5-4 خارج کردن زمام امور از دست علی علیه السلام و جانشین وی

معاویه به دنبال جدا کردن مناطق مستعد از حکومت عراق بود، چنانکه مصر را جدا نمود. (ابن اثیر، 1383، 5:1958) و سعی در جدا کردن بصره را نیز داشت که موفق نشد. (همان، 5:1981) در سال‌های پایانی حکومت علی علیه السلام نیز بسر بن ابی

ارطاه پس از درنوردیدن حجاز برای شهرها حاکم تعیین می نمود که تنها با ورود جاریه بن قدامه، والیان جدید مجبور به فرار شدند اما هیچگاه ثبات پیشین به حجاز برنگشت. (ثقفی، 1372، 318)

5-5 کشتن روح مقاومت در زمامداران و مردم

دیگر هدف معاویه از غارات، خسته و مستاصل کردن مردم از حملات گاه و بی گاه بود تا اینکه فرار را بر مقاومت ترجیح داده و راه برای لشکریان معاویه باز گشت، چنانکه در زمان حسن بن علی علیه السلام هیچ کس حاضر به مقاومت در برابر شام نبود. در این میان زمامداران نیز که مسئولیت حفاظت از نقاط مختلف را برعهده داشتند، به جز مقاومتی که در مصر، بصره و تا حدودی در عراق صورت پذیرفت. مقاومت حجاز و یمن با فرار والیان به راحتی در هم شکست، ابویوب انصاری، قثم بن عباس، عبیدالله بن عباس و دیگران همان گونه که بیان شد در برابر سپاه شام مقاومتی نشان ندادند و به راحتی منطقه خود را به ابن ارطاه تسلیم کردند. به طور کلی دستور معاویه غارت منابع و تخریب استعدادهای نظامی نقاط تحت تسلط عراق بود. (همان، 231)

6-5 شادمانی و افزایش جرات در میان طرفداران خویش

سپاه شام که خاطره خوبی از تقابل نظامی با عراق نداشت و هنوز وحشت روزهای صفین، روزهایی که سپاهیان شام تا دروازه شکست قطعی کشیده شده بودند، را در دل داشت، روحیه مناسبی برای مبارزه دوباره با سپاه عراق نداشت. معاویه سعی داشت با تهاجمات خود و غارت سرزمین های تحت نفوذ حکومت عراق، روحیه از

دست رفته طرفداران خود را به ایشان بازگرداند و جوانه‌های امید را برای فتح و ظفر در ایشان زنده نماید. چنانکه سفیان بن عوف غارت انبار را آرام، آسان و خوشحال‌کننده‌ترین نبردها عنوان می‌دارد. (ثقفی، 1372، 252) معاویه سفارش‌های خود به یکی از فرماندهان غارات، این یورش‌های غارتگرانه را مرعوب‌کننده طرف مقابل و خوشحال‌کننده هواداران عنوان می‌دارد. (سبحانی، 1384، 362)

نتیجه‌گیری

حملات زنجیره‌ای غارات در تکمیل پازل خونخواهی عثمان بن عفان توسط معاویه بسیار هوشمندانه پیگیری شد و سرانجام نیز به نتیجه دلخواه نائل گردید. تحریک اهل جمل به شورش علیه خلیفه چهارم به همراهی خاندان اموی، برپایی نبرد صفین و تحمیل حکمیت که نتیجه آن چیزی جز جنگ نهروان نبود و سرانجام غارات که نقش در چهارچوب این پازل قابل اعتنا می‌باشد. این اقدامات در مدت کوتاهی پس از قتل خلیفه چهارم و در زمان خلافت حسن بن علی علیه السلام بر عراق با انعقاد معاهده صلح به بار نشست و خاندان ابوسفیان که تنها به اجبار و با فتح مکه به اسلام گردن نهادند و طلقاء نامیده شدند، اولین پادشاهی اسلامی را بنیان نهادند.

معاویه در بنیان نهادن سلطنت و امپراطوری خود بر خاکستر خلافت راشد، یکی از مهمترین استراتژی‌های خود را غارات قرار داد و توانست با توسل به استراتژی رعب و وحشت به این مهم دست یابد. چنانچه علی علیه السلام در سال 40 هجری در واپسین روزهای زندگی خویش، هنگامی که سستی یاران خود در دفاع از حق و اتحاد شامیان در باطل را مشاهده کرد و همچنین خبر شکست پیاپی والیان خود به

خصوص عبیدالله بن عباس را استماع نمود، از نیت شوم معاویه خبر می دهد. این سخن علی علیه السلام بیش از هر چیزی گواه دست‌یابی معاویه به اهداف خود که همانا حکومت بر تمام سرزمین‌های اسلامی با توسل به رعب و وحشت ایجاد شده در دل مسلمانان و غیر مسلمانان ساکن در سرزمین‌های اسلامی می‌باشد. علاوه بر اینکه کشته شدن علی علیه السلام در بحبوحه این حوادث توسط فردی خارجی مذهب راه را بیش از پیش به روی معاویه گشود و مسیری که با غارات سرزمین‌های تحت تسلط علی علیه السلام آغاز شده بود، چندی بعد با انعقاد پیمان صلح ما بین عراقیان و شامیان و به مسند نشستن معاویه بن ابی سفیان و تشکیل حکومت اموی به پایان رسید و یک امپراطوری اسلامی! نود و اندی ساله توسط بزرگ امویان بنیان نهاده شد.

پی نوشت:

- (1) فرمانده معاویه در حوادث بصره در الغارات ثقفی با نام عبدالله بن عامر حضرمی و در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر با نام عبدالله بن عمرو بن حضرمی معرفی شده است. به دلیل متناسب کردن متن از نام عبدالله حضرمی استفاده شده است.
- (2) عبارات فوق از ترجمه خطبه بیست و هفتم نهج البلاغه ترجمه مرحوم دشتی استخراج شده است.
- (3) نهج البلاغه، خطبه 27
- (4) برای مطالعه بیشتر و آگاهی اجمالی از اعمال معاویه در قبال شیعیان علی علیه السلام پس از وی، می‌توانید به کتاب سیره خلفای رسول جعفریان صفحات 419 تا 428 مراجعه فرمائید.
- (5) اللَّهُ وَرِئُ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.
- (6) 99-101 هجری قمری
- (7) نهج البلاغه، خطبه 57
- (8) نهج البلاغه، خطبه 25

منابع و مأخذ

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (بی تا). شرح نهج البلاغه، محقق: ابراهیم، محمد ابوالفضل، بی جا.
4. ابن اثیر، عزالدین (1383). تاریخ کامل، سید حسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم.
5. ابن اعثم (1372). الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
6. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (1372). الغارات، عزیزالله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد.
7. جرداق، جرج (1379). امام علی (ع)، صدای عدالت انسانی، سید هادی خسروشاهی، تهران: چاپخانه سوره، چاپ دهم.
8. جعفریان، رسول (1392). تاریخ خلفاء، قم: انتشارات دلیل ما، چاپ دهم.
9. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (1371). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.

10. دینوری، ابن قتیبہ عبداللہ بن مسلم (1380). الامامہ و السیاسہ، سید ناصر طباطبائی، تهران: نشر ققنوس
11. سبحانی تبریزی، جعفر، (1384). فروغ ولایت، قم: موسسه امام صادق (ع).
12. فتال نیشابوری، محمد بن احمد (بی تا). روضه الواعظین، محققین غلامحسین مجیدی و مجتبی فرجی، قم: انتشارات دلیل ما.
13. طبری، محمد بن جریر (1383). تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ ششم.
14. طقوش، محمد سهیل (1391). دولت امویان، حجت الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ ششم.
15. معین، محمد (1386). فرهنگ فارسی معین (تک جلدی)، تهران: نشر اشجع، چاپ دوم.
16. یعقوبی، احمد بن اسحاق (1382). تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

شرق‌شناسی و تاریخ صدر اسلام

دکتر فاروق عمر فوزی

ترجمه فاطمه جعفرنیا¹

چکیده

مطالعه تاریخ سرزمین‌های شرق اسلامی هم‌زمان با نهضت ترجمه متون اسلامی در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی مورد توجه اروپاییان قرار گرفت. مطالعات شرق‌شناسی در مناطق مختلف اروپا و با اهداف، انگیزه‌ها، ماهیت و محتوای متفاوت صورت گرفت. حوزه پژوهش برخی از شرق‌شناسان به مباحث قرآنی، برخی به پیامبر اسلام و برخی نیز به تاریخ عربی - اسلامی اختصاص دارد. البته شرق‌شناسی حوزه‌ای وسیع‌تر از اسلام و مسلمانان دارد و همه فعالیت‌های مربوط به شرق خواه اسلامی خواه غیر اسلامی را دربر دارد. مقاله حاضر ترجمه بخشی از کتاب «الاستشراق و التاريخ الاسلامی» تألیف دکتر فاروق عمر فوزی است که به بررسی مطالعات شرق‌شناسی در حوزه تاریخ صدر اسلام پرداخته است.

واژگان کلیدی: شرق‌شناسی، اسلام، پیامبر، قرآن

1. استادیار تاریخ دانشگاه پیام نور. Dr.jafarniya@gmail.com

تاریخ دریافت: 1394 / 8 / 11 تاریخ پذیرش: 1394 / 10 / 27

در طی چندین قرن محققان اروپایی، تحقیقات بسیاری پیرامون تاریخ اسلام و در آغاز سیره پیامبر و قرآن انجام دادند. پیامد این تحقیقات، پیدایش مجموعه‌ای از اخبار و تصاویر به دور از واقعیت و خصمانه درباره اسلام بود. با پایان جنگ‌های صلیبی و شکست اروپاییان، سران کلیسا از بیم انتشار اسلام؛ اقدام به مبارزه فکری و فرهنگی با جهان اسلام کردند. البته در جریان جنگ‌های صلیبی نیز تلاش‌هایی برای ارائه مطالب به دور از واقعیت درباره اسلام صورت گرفته بود. این روش غالب در بین محققان اروپایی شد. پس از آن، همه محققان اروپایی دنباله‌رو سیاست کلیسا بودند. تمام تحقیقات با اندیشه خصمانه‌ای از اسلام، پیامبر و قرآن ارائه شد. بعدها در عصر روشنگری و از نیمه اول قرن هیجدهم به بعد، هر چند محققانی ظهور کردند که تلاش نمودند با نگاه منصفانه‌ای به مطالعه تاریخ اسلام بپردازند و تا حدودی هم موفق به این کار شدند؛ اما واقعیت آن است که همان محققان نیز تحت تاثیر اندیشه‌ای بودند که در ناخودآگاه ذهن جامعه غرب درباره اسلام وجود داشت؛ به طوری که تا اواخر قرن بیستم؛ حتی محققان منصف نیز نتوانسته‌اند از آن تفکر سنتی و روح حاکم بر محیط خود رهایی یابند. مولف با نگاهی انتقادی به بررسی مطالعات شرق‌شناسان از قدیم‌ترین ایام درباره سیره پیامبر و قرآن کریم پرداخته است.

شرق‌شناسی و سیره پیامبر

محققانی در شرق و غرب اقدام به ارائه تصاویری به دور از واقعیت درباره اسلام در زمینه سیره پیامبر، قرآن کریم، عقیده و شریعت کردند (به عنوان مثال: سدرن، 1962: 35-86؛ گرونبوم، 1953: 45-97؛ از آثار محققان مسلمان غزالی، 1976: 24-97). در ابتدا اشاره به این مطلب ضرورت دارد که به ندرت شرق‌شناسی دیده شده که در کتاب‌ها یا بحث‌هایش به سیره پیامبر یا عصر دعوت نپرداخته باشد. هم‌چنین اکثر شرق‌شناسان، علی‌رغم اختلاف در سبک، تفسیر، روش و برداشت‌ها نتوانسته‌اند از اندیشه خصمانه و تفسیر نادرست از پیامبر اسلام (ص)، قرآن کریم و تعالیم اسلام رها شوند. نگارنده بر آن است تا نشان دهد شان و منزلت پیامبر و قرآن کریم بالاتر از انتقادهای منتقدان است. در این پژوهش تلاش می‌شود تا با رویکردی عالمانه کهن‌ترین تصاویری که شرق‌شناسان درباره اسلام ارائه کرده‌اند، بررسی شود. محققان مسلمان بر این مسئله اتفاق نظر دارند که ابعاد زندگی پیامبر اسلام روشن و به دور از ابهام و تیرگی است؛ به این معنا که رفتار فردی او و آنچه از تعالیم اسلام ابلاغ کرده به پشتوانه تاریخ و روایت‌های مسند و موثق تایید شده است؛ اما جریان شرق‌شناسی اروپا چشم خود را بر روی این حقایق می‌بندد و شروع به ایجاد تردید و تحریف در اساس و ریشه‌های اسلام می‌کند و در این کار از روش مبشران که خود به ایجاد شک و شبهه در متون تاریخی می‌پرداختند، تبعیت می‌کند. به عنوان مثال، توراندیه معتقد است "درباره زمان تولد محمد آگاهی نداریم و بیشتر اطلاعاتی که درباره حیات اولیه وی به ما رسیده، اطلاعات اسطوره‌ای است" (اندریه، 1956: 27). با این بیان وی میزان اطمینان به صحت اطلاعات درباره

پیامبر را زیر سوال می‌برد و سبب ایجاد بدگمانی مورخ متخصص به تاریخ اسلام می‌شود. اما از اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، با دستاوردهایی که به دنبال تحقیق و انتشار نسخه‌های خطی عربی و به کارگیری روش‌های تحقیق در تاریخ، تفسیر و فلسفه تاریخ به دست آمد؛ مورخ متخصص از آن تفاسیری که ناشی از تصورات مبلغان افراطی در قرون وسطای اروپا بود، فاصله گرفته است.

موضع کلیسا و متفکران اروپایی در برابر اسلام بعد از شکست آن‌ها در جنگ‌های صلیبی که به مدت دو قرن از سال 1099-1254 م/652-493 هـ... به طول انجامید، آغاز شد. جنگ و نزاع جای خود را به برخورد فکری و فرهنگی داد و شروع به انتشار مجموعه‌ای از دروغ‌ها و تهمت‌ها و تصاویر غیرواقعی درباره اسلام و پیامبر کردند. واقعیت آن است که حمله فکری به اسلام و پیامبر (ص) قبل از جنگ‌های صلیبی توسط قدیس یوحنا دمشقی (ت 749 م/132 ه) آغاز شده بود. وی عنوان می‌کرد که اسلام، مذهبی جدا شده از مسیحیت است و به این ترتیب اسلام چیزی نیست جز زندقه که از مسیحیت جدا شده است و رسالت پیامبر را انکار می‌کرد و او را پیامبری دروغین و بدعت‌گذار می‌دانست که کتابی با موضوع ساختگی آورده که در خلق آن کتاب، رهبانان جدا شده از کلیسا او را یاری رسانده‌اند (گاردیه، بی تا: 32/2). نویسنده بیزانسی، تیوفانیس کتابی با عنوان "زندگی محمد" در سال 817 م/202 هـ. نوشت؛ این کتاب مملو از دروغ، عنوان می‌کند: "پیروان پیامبر از احبار یهود بودند که معتقد بودند پیامبر، مسیح مخلص است؛ هم‌چنین تعالیم اسلام توسط مردانی که پیامبر در سرزمین شام با آن‌ها دیدار کرد و آن‌ها یهودی یا مسیحی بودند به او عرضه شد. پیامبر بعضی از مطالبی را که از اصول آن‌ها فهمید از ایشان دریافت

کرد، او هم‌چنین توانست پیروانی از عرب را به دلیل تسامح در محرّمات به سوی خود جذب کند. قلم قادر به بیان آنچه که بزرگان مسیحیت و رهبانان و یا سایر نویسندگان غیروابسته به کلیسا دربارهٔ محمد(ص)، قرآن و تعالیم اسلام منتشر کردند، نیست. اما می‌توان بر این نکته تأکید کرد که ارائهٔ تصاویر غیرواقعی از اسلام و اندیشهٔ دشمنی با اسلام تداوم یافت. در مجموع نویسندگان اروپایی بر این باورند که اسلام بدعتی است جدا شده از مسیحیت الحادی و پیامبر شخصی است مرتد که از دین صحیح(مسیحیت) برگشته و همانا او بیشتر از یک مدعی شیاد! نمی‌باشد(سائرون، 1975: 45-67؛ هم‌چنین عرفان عبدالحمید، 1980: 65-86). شکی نیست که کتاب‌هایی از این نوع، یعنی عقیدهٔ افراطی در جعلی بودن اسلام و قرآن جزوی از عقیدهٔ عمومی اروپا در قرون وسطا بود. پیامد این نوع نگاه به اسلام تا عصر روشنگری نیز تداوم یافت تا آنجا که در این عصر ادیبی مانند "دانته" در اثر خود با عنوان "کمدی الهی" متأثر از افکار موجود پیرامون اسلام و پیامبر است؛ و اسلام در نظر او بیشتر از زندقه نمی‌باشد که تاریکی و ظلمت را بر دنیا مستولی کرد. فیلسوفی مانند "ولتر" اسلام و پیامبر را به صفاتی توصیف می‌کند که با همهٔ عناصری که جریان روشنگری اروپا به وسیلهٔ آن‌ها شکل گرفت، تناقض می‌یابد(دانیال، 1960: 279، 289؛ اندریه، 1956: 173). به طوری که شرق‌شناس انگلیسی "بریدو" در کتابش به سال 1697م، دربارهٔ اسلام می‌نویسد "همانا آن انتقام الهی بود به سبب تقسیماتی که در کلیسای شرقی به وجود آمد و عرب وسیله‌ای بود که خداوند آن‌ها را فرستاد تا خشم خود را بر مسیحیان فرود آورد"(هولت، 1962: 87-95). اندیشهٔ خصمانه و ارائهٔ تصویر ساختگی از اسلام؛ به‌ویژه در میان شرق-

شناسانی که روابط بسیار نزدیکی با کلیسا داشتند مثل "القس کاتولیکی" و لامنس تداوم یافت. توصیفاتی که آن‌ها درباره پیامبر در کتاب‌هایشان ارائه کردند با همان تعصبی که در کتاب‌های قرون وسطا مشاهده می‌کنیم، همراه است (صلیبی، 1958: 67-74) و آنان نیز همان مطالب جعلی درباره اسلام را تبیین و تفسیر کردند.

نیمه اول قرن هیجدهم، عصر روشنگری اروپا، شاهد نگاه جدید به اسلام و پیامبر است. البته این نگاه جدید به دور از آن تحریفات قدیم نبود. کتاب "زندگی محمد(ص)" که در سال 1730م به وسیله شرق‌شناس فرانسوی "دی بولیان" نوشته شد، نمونه‌ای از آن اندیشه جدید است. هم‌چنین این اندیشه در ترجمه‌ای که شرق-شناس انگلیسی "سیل" از قرآن ارائه کرد، دیده می‌شود. ترجمه‌ای که برای دوره طولانی و از سال 1734م در اروپا به عنوان یک ترجمه قابل اعتماد مورد استفاده بود. تصویری که در این تحقیقات و سایر تحقیقاتی که در قرن هیجدهم از پیامبر ارائه شد، او را به عنوان یک مصلح غیرمسیحی معرفی کرده‌اند (باری، 1964: 123-127). همان‌طور که ولتر در کتابش با عنوان "محمد" در سال 1742م؛ پیامبر را به عنوان مردی سیاستمدار معرفی می‌کند که از نظر او هدف، وسیله را توجیه می‌کند؛ و کتابش (قرآن) پیچیده و غیرقابل فهم است و او نمی‌تواند مدعی باشد که رسالت بزرگی را به ارمغان آورده است؟ از این‌رو نهضت روشنگری در اروپا از یک طرف از رسول خدا تصویر یک مصلح غیرمسیحی را ارائه داد و از طرف دیگر تصویر سیاسی میکافیلی؛ این تصاویر از اسلام در دوره‌ای ارائه می‌شد که به عنوان دوره رمانتیسم معروف است. در این دوره نویسنده اسکاتلندی "توماس کارلیل" (1935: 83) در کتاب خود موسوم به "قهرمانان و پرستش قهرمانان" در سال 1840م؛ بر

این نکته تاکید دارد که، رسول خدا مانند یک قهرمان بود. کسی که کارهایش را برای قومش آشکار کرد و آنها از فضائل رفتاری او مثل درستی، امانت و تواضع الگو- برداری کردند و شاید مهم‌ترین اقدام رسول خدا از نظر کارلیل آن بود که فرزندان طبقات محروم را مجذوب خود کرد و ایشان را به گونه‌ای متحد کرد که شکست- ناپذیر بودند و صحراگردان موقعیت مستحکمی یافتند و به مانند باروت منفجر شدند و شعله‌های آن به آسمان رسید و سرزمین‌های گسترده‌ای از دهلی تا غرناطه را در بر گرفتند. لازم به ذکر است که کارلیل به مانند سایر نویسندگان دوره رمانتیسیم، به مقام نبوت محمد(ص) و الهی و آسمانی بودن قرآن معترف نبوده است؛ بلکه پیامبر را قهرمانی می‌دانست مانند سایر قهرمانان که همگی در فرصت مناسب ظهور کردند؛ نظیر ناپلئون، کروموویل، روسو و غیره. با این حال اثر کارلیل از دو جهت برای تاریخ اسلام نسبتاً دارای اهمیت است: اول آن‌که کارلیل با نوشته‌های خود بسیاری از خرافات و تصاویر نادرست ارائه شده توسط مبلغان و نویسندگان قرون وسطای اروپا را رد کرد. دوم آن‌که محتوای بیشتری به سیره پیامبر و کارهای سیاسی او بخشید و به این ترتیب با دقت بیشتری نسبت به قبل به این مسئله پرداخت؛ البته به دلیل معرفی پیامبر به عنوان یک مصلح، او نیز تصویر نادرستی از پیامبر ارائه داد؛ هم‌چنین نظر او درباره قرآن در نهایت ساده‌لوحی می‌باشد.

نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی شاهد ظهور رخدادی جدید در ارتباط با تاریخ اسلام بود که تا اندازه‌ای به تشریح سیمای اسلام یا تعدیل آن نزد شرق‌شناسان کمک کرد. این رخداد در نتیجه انتشار کتاب "نولدکه" با عنوان "تاریخ قرآن" در سال 1860م ظهور کرد. "فایل" و "وستنفلد" در سال‌های 1858 و 1860م به ترتیب متن عربی و

ترجمه سیره ابن اسحاق را منتشر کردند و این امر قبل از آن بود که "فرید کیوم" ترجمه انگلیسی کامل سیره ابن اسحاق را به همراه روایت‌هایی که ابن هشام برای کتاب ابن اسحاق ذکر نکرده است، منتشر کند. "سیرنجر" (جلیوم، 1955: 85) در تالیف کتابش موسوم به "زندگی محمد و تعالیم او" در فاصله سال‌های 1865-1861م به مطالب کتاب سیره ابن اسحاق استناد کرد. این کتاب از دیدگاه شرق-شناسان اروپایی؛ اولین کتاب علمی منظم درباره سیره پیامبر و اولین کتاب سالشمار حوادث عصر پیامبر است که به همراه مجموعه‌ای بزرگ از کتاب‌های شرق‌شناسی تا به امروز مورد توجه بوده است (جلیوم، 1955: 18). با وجود تلاش سیرنجر، اما کتاب از نظر بررسی و تحلیل عمیق و تفسیر تاریخی قابل قبول و روشن برای عصر پیامبر، ضعیف بوده و نویسنده حق مطلب را ادا نکرده است. شاید شرق‌شناس اسکاتلندی "ولیم میور" نویسنده کتاب "زندگی محمد به استناد منابع اصلی" که چاپ اول آن در سال 1861م و چاپ دوم آن در سال 1923م بود؛ در مقایسه با نویسنده کتابی که پیش از او از روایات تاریخی منابع عربی استفاده کرده، بهره بیشتری از آن‌ها برده است. اما این کتاب به هنگام تفسیر حوادث یا ارائه نظری خاص پیرامون آن حوادث؛ خالی از تعصب و دشمنی نسبت به پیامبر و اسلام نبوده است. به دنبال ترجمه‌های صورت گرفته از سیره، ترجمه‌های جدیدی در اواخر قرن نوزدهم با نظم و وضوح بیشتری عرضه شد. ابتدا "هیویرت جریم" کتابش با عنوان "محمد" را در فاصله سال‌های 1895-1892م منتشر کرد. جریم بر مسائل اجتماعی در اسلام از حیث طبیعت و اصول آن متمرکز شد، او بر این نکته تاکید کرد که آنچه پیامبر را به ابلاغ رسالتش واداشت، مسائل اعتقادی نبود؛ بلکه مسائل اجتماعی و از جمله

نارضایتی به دلیل توزیع نابرابر ثروت بین گروه‌های جامعه و تمایل او به برقراری جامعه‌ای بر اساس عدالت بوده است. به رغم صحت فرضیهٔ جریم، اما این مسئله صرفاً یک عامل از مجموع عوامل متعدد می‌باشد و لذا تفسیر جریم برای تاریخ اسلام قابل قبول نمی‌باشد. همان‌طور که تفسیر لامنس نیز نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد. او در بیشتر مقالاتش دربارهٔ اسلام بر عامل اقتصادی تاکید می‌کرد. بررسی آثار لامنس نشان می‌دهد که او همیشه با ایجاد شبهه در روایات تاریخ اسلام با احتیاط آن‌ها را می‌پذیرد، با این حال او خود را مجاز می‌دانست که آن دسته از روایت‌هایی را که با نظر و تفسیر او در حوادث تاریخ اسلام موافق است، بپذیرد. او با حمله به پیامبر عنوان می‌کند که او پیامبری دروغین است و این تفسیر با تفاسیر قرون وسطای اروپا تفاوت ندارد؛ با این تفاوت که مبلغان در قرون وسطا، دروغ‌ها و تهمت‌هایشان را با تکیه بر خیال و اسطوره نقل می‌کردند، اما لامنس مطالب را به صورت علمی و به اتکاء منابع و کتاب‌های مورد اعتماد؟ خود به خواننده ارائه می‌دهد. به رغم اعتماد برخی از شرق‌شناسان به کتاب‌های لامنس، نظرات او از سوی برخی دیگر از شرق‌شناسان مورد قبول قرار نگرفت. این امر با "توجه" به صورت تدریجی و به شکل واقع بینانه آغاز شد؛ با این وجود محتوای اثر او بیانگر همان دشمنی و تعصب قرون وسطای اروپاست. "شاخ" و "مونتگمری وات" به شدت از او انتقاد کردند. این انتقاد بر کتاب مرجع موسوم به "تاریخ جهان نزد مورخان" که در ابتدای قرن بیستم در نیویورک منتشر شد، نیز وارد است. در این کتاب قسمت مربوط به اسلام توسط سه تن از شرق‌شناسان بزرگ "نولدکه"، "ولهاوزن" و "گلدزیهر" نوشته شد. در فصل مربوط به پیامبر روح دشمنی و عداوت و اندیشه‌های تبشیری افراطی و غیر-

واقع بینانه را منعکس کردند. بعد از آن "ه.ج. ویلز" با مستندات، کتابی درباره تاریخ اسلام نوشت که البته موفقیتی در ارائه سیره رسول خدا نداشت. نظرات او به دلیل تاثیرپذیری از کتاب‌های شرق‌شناسان قرن نوزدهم، غالباً کینه‌توزانه و مغرضانه بود. البته توصیف تمدن اسلام به بزرگواری، مدارا و سهل و آسان بودن درک و فهم عقاید اسلام از مطالب جدید کتاب اوست. ظاهراً "لیون کایتانی" ایتالیایی و مستشرق دانمارکی "فرانتس بهل" در کتاب‌های خود بیشتر از متن‌های عربی اصیل بهره بردند و نسبتاً تصویر صحیحی ارائه دادند؛ اگرچه آثار آنان نیز از لغزش‌ها و انحرافات خالی نیست. کایتانی در تحقیق خود با عنوان "حولیات الاسلام" به سال 1924م؛ (کایتانی، 1905: 87) بر نقش عوامل اقتصادی و اجتماعی در رشد اسلام و تطور آن تاکید کرده است؛ ولیکن او در جای خود فرضیه جریم و نیز اعتبار عامل اقتصادی به عنوان تنها عامل در ظهور اسلام را رد می‌کند. سپس وی، با ارائه تفسیر افراطی، تاثیر عامل دینی را به عنوان یک عامل مهم در دعوت اسلام رد می‌کند. کایتانی تحقیق خود را با قضاوت درباره اخلاص پیامبر به پایان می‌رساند و معتقد است پیامبر خود را در راه مصالح جامعه فنا کرد و علاقمند به انجام امور مهم در طول حیاتش بود. اما "بهل" و کتابی که درباره سیره پیامبر در سال 1903م منتشر کرد و در سال 1930م با عنوان "زندگی محمد" به آلمانی ترجمه شد؛ مفصل‌ترین ترجمه درباره زندگی پیامبر قبل از انتشار کتاب‌های "مونتگمری وات" و "جود فری دیمومبین" است. به رغم اشتباهات و اغراق‌ها درباره پیامبر؛ اما بهل بر نکاتی تاکید کرده است که سایر شرق‌شناسان به آن‌ها توجه نکرده‌اند. وی عظمت پیامبر را ناشی از صبر و تحمل او در سختی‌ها و اخلاص او در داشتن اندیشه انسانی عنوان می‌کند

که توانست تاثیر نیرومند و فوق‌العاده بر معاصران و پیروانش داشته باشد. شرق-شناسان بزرگ قرن بیستم به این اندیشه جدید بهل درباره پیامبر اقرار کردند. علی‌رغم خطاها در تفسیر شرق‌شناسان در این مورد یا موارد دیگر؛ تصویر نسبتاً مطلوب‌تری از سیمای پیامبر در کتاب‌های شرق‌شناسی این دوره در مقایسه با عصر رنسانس یا عصر روشنگری ترسیم شد؛ به خصوص در مقایسه با آن دروغ‌ها و تهمت‌های قرون وسطا وضعیت بهتری یافت.

شاید "توراندریه" اسقف مذهب لوتری مولف کتاب "محمد و عقیده او" در سال 1932م؛ از اولین کسانی باشد که به این نوع نگاه متمایل شد. کتاب او تحقیقی کلاسیک درباره شخصیت پیامبر بود که شامل ابعاد سیاسی و دینی زندگی او می‌شد. او در تحقیق خود دنباله‌رو شرق‌شناسانی بود که پیش از او به طور استثناء به فضائل پیامبر معترف بودند. هر چند این تحقیق نیز مانند سایر تحقیقات شرق‌شناسان از تهمت‌ها و طعنه‌ها به اسلام مبرا نبود. اندریه به طور جدی تلاش کرد تا ارتباطی به لحاظ عقاید بین اسلام و مسیحیت شرقی به سبک و روش شرق‌شناسی قرون وسطا بیابد. جویدی "شرق‌شناس کاتولیک مذهب ایتالیایی (1946م)" کتابی درباره تاریخ دین اسلام نوشت؛ وی قسمت اول کتاب با عنوان "تاریخ عرب و فرهنگ ایشان"، را با وفات پیامبر به پایان رساند. جویدی، با معرفی پیامبر به عنوان مؤسس دین اسلام؛ با این عبارت به نقش فعال و مهم ایشان اعتراف می‌کند: "محمد نقش مهمی در جلب مردم ایفا کرد. مردمی که واقعاً از شناخت حقیقت به دور بودند و غرق در پرستش بت‌ها؛ محمد ایشان را به فهم نیروی مقدس الهی و اطاعت از خدای یگانه قادر ساخت." جویدی در باب تاریخ پیامبر اسلام کاملاً بر خلاف عقیده لامنس نظر

می‌دهد؛ شاید علت این امر علاوه بر روش تاریخی جویدی و اعتماد او به منابع اسلامی، آن باشد که جویدی بر خلاف لامنس با سازمان‌ها و مراکز استعماری اروپا در ارتباط نبوده است. لامنس در خدمت آن‌ها بوده به طوری که مدافع سیاست دولت فرانسه در سرزمین شام به خصوص در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم بود. ذکر این نکته ضروری است که جویدی بر اهمیت اقدامات پیامبر در ایجاد موفقیت بین روسای عرب که در جزیره‌العرب حکومت می‌کردند از یک سو و نیز تبیین مبانی اسلام یعنی توحید از سوی دیگر تاکید می‌کند. البته او نیز-طبق عادت شرق‌شناسان-نتوانسته است خود را از تفکر سنتی اروپا درباره اسلام رها کند. در سال 1961م "رودنسون" مولف مقاله محمد در دایره‌المعارف دانشگاهی (1968)، کتابی درباره پیامبر در پاریس منتشر کرد. مستندات این کتاب به اندازه مستندات است که در کتاب مونتگمری وات لحاظ شده است. البته در مقایسه با وات، تاکید بیشتری بر اوضاع اجتماعی و اقتصادی دارد.

شرق‌شناسانی در نیمه دوم قرن بیستم ظهور کردند که پژوهش‌های آنان در زمینه سیره پیامبر به دلیل گرایش آن‌ها به تصدیق نسبی (اسلام و پیامبر) و نیز رد تصاویر غیرواقعی از اسلام؛ شهرت تحقیقات آنان را به دنبال داشت. از جمله این مستشرقان، می‌توان به دو شرق‌شناس به نام‌های "جود فری دیمومبین" فرانسوی و "مونتگمری وات" اسکاتلندی اشاره کرد. اولی کتابی با عنوان "محمد" در سال 1957م منتشر کرد و دومی کتاب‌های متعددی در مدت پنجاه سال تالیف کرد؛ از آن جمله "محمد در مکه" سال 1953م؛ "محمد در مدینه" سال 1956م؛ "محمد، پیامبر و مرد دولت" سال 1961م. به انضمام مقالات و تحقیقات متعدد دیگر مثل مقاله محمد در

دایره‌المعارف بریتانیا و قسمت مربوط به پیامبر در کتاب مرجع تاریخ اسلام کمبریج. هم‌چنان که شرق‌شناس فرانسوی، رودنسون، کتابش دربارهٔ پیامبر را به انگلیسی ترجمه کرد؛ و در تلخیص این کتاب به دیدگاه شرق‌شناسی اخیر دربارهٔ پیامبر و تاریخ صدر اسلام استناد می‌کند. وات بین شرق‌شناسان مقلد معاصر، به جهت روش‌های تاریخی در تصحیح روایت‌های اصلی از منابع قدیمی، زدودن سیمای اسلام و پیامبر از شک و شبهه و تهمت‌های رهبران کلیسا و رهبانان و نیز شرق-شناسانی مانند لامنس و دیگران، متمایز می‌باشد. هم‌چنین وات با تکیه بر روش نقد در تحلیل تاریخی بر عوامل اجتماعی و محیطی برای تشریح اقدامات پیامبر و موفقیت‌های ایشان تاکید کرد. به اعتقاد وی اصول رفتاری و انسانی به عنوان محرک سیاست‌های پیامبر، موفقیت رهبری ایشان را به همراه داشت. اما نظرات وات دربارهٔ اسلام، نه محققان مسلمان و نه شرق‌شناسان را راضی نکرده است. گروه اول، لغزش‌ها و برداشت‌هایی به دور از واقعیت اسلام و سیره پیامبر در تحقیقات او می‌یابند و معتقدند که وات به مفهومی صحیح و کامل و جامع از اسلام دست نیافته است (عمادالدین خلیل، 1985: 115/1). گروه دوم (شرق‌شناسان) به دلیل عدول وی از حدودی که شرق‌شناسان پیش از او به آن رسیده بودند، انتقاد می‌کنند. وات علی-رغم نظر شرق‌شناسان؛ بر عصمت پیامبر تاکید کرد و هم‌چنین بسیاری از تحریفات و برداشت‌های غلط شرق‌شناسان اولیه را انکار کرد (جلیوم، 1955: 21).

نظر شرق‌شناسان و برداشت آن‌ها از قرآن بهتر از نظرات ایشان نسبت به پیامبر و تعالیم اسلام نبوده است. اولین ترجمه از قرآن زیر نظر کلیسا و به تحریک پطرس راهب در سال 1143م/538ه. صورت گرفت و "روبرت اوف کیتون" آن را به

انگلیسی ترجمه کرد. این اقدام کلیسا بعد از شکست اروپاییان در جنگ‌های صلیبی برای مقابله با اسلام با سلاح فکر و اندیشه و فرهنگ بود. در سال 1273م "ولیم طرابلسی دمینیکانی" در عکّا کتابی منتشر کرد و در این کتاب در توصیف قرآن کریم عنوان کرد که قرآن، کارگروهی از یهود و زنادقه مسیحی می‌باشد که متن‌های پراکنده از عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) را برای محمد جمع کردند و بیشتر مطالب آن جعلی و تحریف است. در سال 1291م/691ه راهب دومینیکانی ریکاردوس سانتاکروز، کتابی در انکار قرآن نوشت. در سال 1450م/854ه راهب جون اوف سکوفیا اقدام به خواندن قرآن کریم کرد و مدعی تناقض قرآن شد. به زعم او این امر نشان‌دهنده جعلی و ساختگی بودن آن است. کتاب‌های دیگری به دنبال این آثار پدید آمد که همه آنها دربرگیرنده دشمنی با قرآن بود و ترجمه‌های مملو از دروغ و دور از واقعیت عرضه شد (ساترون، 1975: 71؛ دانیال، 1960: 47). در سال 1460م/865ه "کاردینال نیکولا" کتابش موسوم به "تحقیق تحلیلی درباره قرآن" را منتشر کرد؛ وی در کتابش در توصیف قرآن ادعا می‌کند که "قرآن چیزی نیست جز تعالیم هبوطیه نسطوری و تحریفات صورت گرفته توسط یهود در تورات و سخنان جعلی درباره مسیحیت. مطالب قرآن را بعد از وفات محمد جمع‌آوری کرده‌اند. از این رو کتابی است ساخته بشر". این کینه و دشمنی با قرآن در عصر رنسانس و بعد از آن ادامه یافت. در این جا می‌توان به ترجمه شرق‌شناس روسی از قرآن کریم در خلال قرن هفدهم میلادی اشاره کرد که آن را "قرآن محمد" نامید. در قرن هیجدهم ترجمه "سیل" از قرآن در سال 1734م/1147ه عرضه شد و این ترجمه برای مدت‌های مدیدی به عنوان یک ترجمه قابل اعتماد در اروپا مورد توجه

بود. پس از آن ترجمه‌های دیگری ارائه شد. ترجمه "رودویل" در لندن در سال 1876م و بار دیگر در سال 1881م چاپ شد. "بیل" در ادنبرگ، سال 1937م؛ "بلاشیر" در پاریس، سال 1947م؛ "کریمر" در آمستردام، سال 1956م و "باریت" سال 1980م. زمانی که از تحقیقات مربوط به قرآن صحبت به میان می‌آید، باید از مدرسه "ثیودور نولدکه" نام ببریم که به تحقیقات پیرامون قرآن اختصاص دارد. وی از محققانی است که در زمینه تاریخ قرآن کریم، تحقیق و بررسی کرد و کتابش با عنوان "تاریخ قرآن" را برای اولین بار در سال 1860م منتشر کرد و سپس سه قسمت دیگر را در سال 1939م منتشر کرد. نولدکه به عنوان مولف مقاله قرآن در دایره‌المعارف بریتانیا در سال 1910م؛ نظراتش درباره قرآن را در بخشی از کتاب خود با عنوان "اشکالی از تاریخ شرقی" به صورت خلاصه آورده است؛ و این چنین، مدرسه نولدکه اساس و پایه‌ای شد برای همه آکادمی‌های اروپایی که به قرآن و بحث و بررسی پیرامون آن اختصاص یافتند. بلاشیر فرانسوی نیز در ترجمه قرآن و تحقیق پیرامون آن در فرانسه کمتر از نولدکه نبوده است. او مقاله "قرآن" در دایره‌المعارف فرانسه را تالیف کرده است؛ گلدزیهر، کتابی با عنوان "مذاهب مسلمانان در تفسیر قرآن" نوشت که به عربی ترجمه شد. تعدادی از شرق‌شناسان در تحقیقات خود درباره تاریخ اسلام، به تالیف و ترجمه پیرامون قرآن گرایش یافتند. بعضی از آنها آراء و نظرات رهبانان مسیحی قرون وسطا را رد کردند. بی‌شک این آراء بر روشنفکران اروپایی و بر افکار عمومی در اروپا تاثیرگذار بود. نظر آن‌ها درباره قرآن در این مطلب خلاصه می‌شد که قرآن ساخته بشر است و تناقض در آن زیاد است و قرآن چیزی نیست به جز تحریف تعالیم یهود و مسیحیت؛ و شاید استناد به این

گرایش درباره قرآن توسط کارلیل نمایان شد که در کتابش عنوان کرد: "من لازم می‌دانم که بگویم: من هرگز با قرائت دشوار و ملال‌آوری مانند قرائت قرآن روبرو نشده‌ام؛ مجموعه‌ای از جملات درهم و تکرار بی‌پایان" (منبع پیشین). این سخنان بی‌اساس کارلیل درباره قرآن کریم نشان‌دهنده آن است که او شرق‌شناس متخصص و آگاه به تحقیقات دینی و متون دینی نبوده است. با این حال وی پیشگام شرق‌شناس مشهور "دوزی" می‌باشد که اقدام به ارائه ارزیابی خود از قرآن کرد؛ این ارزیابی پر است از دشمنی و کینه؛ که نویسندگان کتاب "تاریخ جهان از نگاه مورخان" در سال 1904م آن مطالب را در پیوست کتاب و به همراه بخش‌های مربوط به اسلام مطرح کردند. این امر بیان‌گر آن است که تمایل به نقد گزنده و ناروا درباره اسلام در بدترین صورت آن در دهه‌های آغازین قرن بیستم به پایان نرسیده بود.

برای مدت‌های مدید تصویر غیرواقعی ارائه شده از اسلام به عنوان تصویر غالب در اذهان جامعه غرب ماندگار شد. آن چه مسلم است این‌که، آن تصویر ارائه شده از سوی محققان غربی، اسلام را به عنوان دین و محمد را به عنوان رسول اسلام قبول نداشت. با وجود تنوع عوامل و تفاوت میزان تاثیرگذاری آن‌ها در یک دوره تاریخی نسبت به دوره دیگر بر تحقیقات شرق‌شناسان، اما نتیجه تحقیقات آن‌ها به صورت واحد تداوم یافت و آن مجموعه‌ای از تهمت‌ها و تصاویر غیرواقعی و نادرست بود که هیچ کدام از آن‌ها با نقد تاریخی و دلایل عقلی قابل اثبات نبود. ترس از خطر انتشار اسلام باعث شد تا سران کلیسا و هم‌فکران آن‌ها از قرون وسطا این روش را در پیش بگیرند. امثال پطرس راهب 1156/551م و جانشینان آن‌ها از رهبانان و بزرگان مسیحیت، توماس آکوینی 1232/630م؛ ریموندل 1316/716م؛ راجر

بیکن 694/1294م؛ و جون واف سکوفیا 863/1458م. پس از آن‌ها اندیشهٔ مکتب مدرسی تاریخی و نظرات داروین در تطور انواع، فلسفهٔ آگوست کنت، فلسفهٔ دکارت در شک و یقین که همهٔ این‌ها به سهم خود بر شرق‌شناسان عصر روشنگری و عصر رمانتیسم تاثیرگذار بودند. کسانی که از روش عصر خود و مفاهیم آن تبعیت کرده و آن‌ها را بر تاریخ اسلام انطباق دادند؛ پس پیامبر و بُعد الهی دین اسلام را انکار کردند و عنوان نمودند که قرآن ساختهٔ بشر است؛ و اسلام شرایط اقتصادی و سیاسی عرب را منعکس می‌کند و چون ساختهٔ بشر است در آن تناقض وجود دارد. پیامد این نگاه آن شد که بعضی شرق‌شناسان مانند نولدکه، غریم، شوالی، بلاشیر، بیل و گلدزیهر، سوره‌های قرآن کریم را برحسب وقوع حوادث تاریخ اسلام مرتب کردند و بعضی دیگر تلاش کردند که دورهٔ مکی و دورهٔ مدنی را جدا کنند؛ این امر باعث اختلاف نظر میان آن‌ها شد. اینان اسلام را این‌گونه معرفی می‌کنند که در ابتدا اسلام آیینی مبتنی بر زهد و با تاکید بر آخرت بود، اما بعد به یک رسالت جهانی دنیوی تبدیل شد که مبتنی بر جنگ، غارت و سخت‌گیری شد. رسول خدا نزد گروهی از شرق‌شناسان متأثر از مکتب مدرسی، غیر از یک مرد سیاسی بلند پرواز و خشن نبوده است که از کلیسا اخراج شد و به عنوان یک مدعی؛ شکافی در اصول تعالیم یهود و مسیحیت ایجاد کرد (سائرون، 1975: 54؛ گرونباوم، 1953: 84). در ادامه گرایش نژادی در اروپا ظاهر شد و در پیدایش این گرایش تعدادی از شرق‌شناسان نقش داشتند. از نظر طرفداران این نظریه، اسلام دین سامی‌ها بود که مردمان آریایی را نابود کردند و آن‌ها را به زور مجبور به پذیرش اسلام کردند! و آن‌ها برای مدت زمانی تسلیم خواست اسلام بودند؛ اما بعد از مدتی، دیگر درنگ نکردند و

جنبش‌هایی را برای کسب آزادی عقیده‌شان به راه انداختند و در نتیجه اسلام با یک سلسله از جنبش‌ها و حرکت‌های فکری و دینی - سیاسی در قلمرو خود روبرو شد.

در ادامه فلسفه مادی دیالکتیکی در تفسیر تاریخ وارد شد و در این کار به ویژه برخی از شرق‌شناسان اروپای شرقی نقش داشتند. پس تفسیری توسط آن‌ها ارائه شد که در برابر نقد و ارائه دلایل منطقی در بررسی اسلام و چگونگی ظهور آن چندان قوی نیست. آن‌ها بی‌توجه به واقعیت حوادث تاریخ اسلام و صرفاً از منظر دیدگاه مارکسیستی به بیان نظرات خود پرداختند؛ در نتیجه دچار اختلاف شدند و در اصولی که نزد آن‌ها بود، تناقض یافتند (دوری، 1993: 17). در آن دوره "شمت" در کتابش درباره پیامبر عنوان کرد، محمد شخصیتی مشکوک است و در درستی و صداقت رسالت او ایجاد شک و شبهه کرد. هم‌چنین تولستوی که اصولاً وجود پیامبر را انکار کرد و معتقد بود که او شخصیتی اسطوره‌ای است. در آن دوره "کلیموفیچ" عنوان کرد که بخشی از تعالیم اسلام و حوادث آن در دوره خلفای راشدین و بعد از آن شکل گرفت و سپس به پیامبر نسبت داده شد. تولستوی که نظری بسیار دور از واقعیت در مقایسه با کلیموفیچ ارائه می‌دهد، می‌گوید: "همه اسلام، اسطوره است، که در عصر خلافت و برای مصالح طبقه حاکمه شکل گرفت". همه این برداشت‌های مارکسیستی از اهمیت و ارزش شرق‌شناسی اروپای شرقی در جهان کاست و از این‌رو از نتایج تحقیقات آن‌ها پیرامون اسلام به جز اندکی ترجمه یا منتشر نشده است. شاید مهم‌ترین کتاب در این مورد به استثناء بارتولد، به کتاب شرق‌شناس "بلیبایف" مربوط می‌شود با عنوان "عرب و اسلام و تمدن عربی" که در سال 1969م در لندن به انگلیسی ترجمه شد و این کتاب نمونه پیچیده و

متناقضی در زمینه تفسیر ظهور اسلام است. او از یک‌سو عنوان می‌کند که اسلام مستند و متکی به قرآن است و با مصالح طبقه حاکمه سازش نمی‌کند و از سوی دیگر عنوان می‌کند که اسلام برای تبرئه خود به دلیل بهره‌کشی گروه‌های جدید به جعل کردن حدیث و روایت متوسل شد. پس بلیبایف در این‌جا به دو نوع اسلام معتقد است: اسلام نظری که به قرآن متکی می‌باشد و اسلام عملی که به بهره‌کشی مردم متکی است. این شرق‌شناس، درباره قرآن بر این باور است که قرآن انعکاسی است از دوره مالکیت بردگان، که این دوره اندکی قبل از مرحله اقطاع بوده است. بدین ترتیب درمی‌یابیم که شرق‌شناسان تابع شرایط محیط پیرامون خود بودند. این شرایط بر افکار و آراء آنها تاثیرگذار بود و آنها این شرایط را بر تاریخ اسلام تطبیق می‌دادند. در این‌جا شناخت و درک شرق‌شناس ضروری است و قبل از همه، شناخت مقصود و هدف او و نیز مفاهیم محیط اجتماعی و فرهنگی او. "کروچه" این مطلب را تصدیق کرد که "همه تاریخ، تاریخ معاصر است." پس مورخ یا شرق‌شناس، از منظر زندگی امروز به گذشته نگاه می‌کند. در این باره نویسنده کتاب "تمدن عرب" معتقد است: "...مردمان نزد ما دارای دو شخصیت هستند: شخصیت معاصر که تحقیقات خاص و محیط رفتاری و فرهنگی را شکل دادند و شخصیتی که قابل ادراک نیست؛ این جنبه از شخصیت ماندگار می‌شود و نمود می‌یابد در گذشته دور و دراز با تاثیر نیاکان... و این‌چنین است اوهام و بدگمانی‌های به جای مانده در ناخودآگاه ما درباره اسلام و مسلمانان. این اوهام در طی قرن‌های بسیار متمدنی انباشته شد و جزوی ریشه‌دار و عمیق از وجود و طبیعت ما گشت."

شاید آنچه که درستی این اعتراف صریح از جانب این شرق‌شناس را نشان می‌دهد، تالیف منصفانه کتابی درباره تاریخ تمدن عربی، علی‌رغم لغزش‌ها و انحرافات او باشد. این اوهامی که در ناخودآگاه ذهن اروپاییان می‌باشد، بر مورخان مشهور اروپا هم‌چون فیشر و فلاسفه معاصر مانند برتراند راسل نیز تاثیر گذاشت. فیشر علاقه‌ای به تاریخ اسلام نداشت، اما هنگام تالیف کتابش با عنوان تاریخ اروپا تا سال 1713م به شدت به اسلام حمله می‌کند و انکار اسلام از سوی سران و بزرگان جامعه‌اش را در قرن دهم میلادی / چهارم هجری تایید می‌کند؛ برای این‌که از نظر آن‌ها اسلام با عقل و بینش و مدنیت ارتباطی نداشت؛ از این‌رو، وجود اوهام در ناخودآگاه آن‌ها باعث شد تا این مورخ اروپایی این‌چنین درباره اسلام نظر دهد. اما راسل، فیلسوف انگلیسی معاصر در مقایسه با فیشر نگاه میانه‌روتری دارد و به جهت تامل و بررسی دقیق در تحقیقاتش برگرفته از داده‌های اروپایی، مورد توجه می‌باشد. در نگاه او به اسلام و تمدن اسلامی همه معارف، فلسفه و دانش عرب و مسلمانان برگرفته از مبانی بیگانه یونانی و ساسانی و غیر آن می‌باشد. به نظر می‌رسد او بر خلاف فیشر اسلام را مرتبط با عقل و بینش و معارف می‌داند؛ اما این معارف از ملل بیگانه وارد جامعه اسلامی شده است. در این‌جا راسل نیز متأثر از فکر و اندیشه‌ای بوده که درباره اسلام در جامعه غرب سابقه داشته و در ناخودآگاه ذهن جامعه بوده است (راسل، 1945: 420). جای شگفتی است که تاثیرات منفی میراث اروپا بر اذهان جامعه غرب، هم‌چنان بر مورخان حرفه‌ای و محققان متخصص در تاریخ شرق اسلامی در دهه‌های اخیر قرن بیستم نیز تاثیرگذار بوده است. در این‌جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

نخست- کتابی با عنوان "تحقیقات قرآنی" اثر دکتر ونزبره از گروه تاریخ دانشگاه لندن (مدرسه تحقیقات شرقی و افریقایی) در سال 1977م؛ او در تحقیق خود به همان تصورات دور از واقعیت قرون وسطای اروپا درباره قرآن برمی‌گردد و لذا ناگزیر است که ادعا کند که همه قرآن از تعالیم یهود اقتباس شده است.

نگاه دقیق به قرآن نشان می‌دهد که بی‌تردید محتوای قرآن مستقیماً و بدون کمترین تردید شامل مطالب اخذ شده از تعالیم یهود و مسیحیت نمی‌باشد. شرق‌شناسانی مانند "بیرتون" و "گویتین" در تحقیقات خود روشن ساختند که شباهت بین بعضی افکار اسلامی و یهودی به دلیل اقتباس اسلام از یهود نمی‌باشد؛ بلکه به دلیل تغییرات مشابه، متعادل می‌باشد. سارجنت شرق‌شناس به شدت نظر ونزبره را رد می‌کند. او معتقد است کتاب پیچیده، دشوار و متناقض ونزبره، یک تجربه نادری را تشریح می‌کند، سخت‌گیری به همراه روش کتاب، اصطلاحات ناآشنا و معانی گیج‌کننده آن، خواننده را به یک نتیجه واحد می‌رساند و آن این‌که کتاب پر از خطاهای عمدی و اشتباه می‌باشد و جایگاهی در بحث تاریخی ندارد.

دوم: کتاب "عرب، پیروزی‌های آن‌ها و عظمت اسلام" تالیف آنتونی نتنک؛ شرق‌شناسی که به صداقت و درستی اسلام معترف و با نگاه واقع بینانه به تاریخ و تمدن ایشان پرداخته است. این کتاب در سال 1974م به عربی ترجمه شد. البته نگاه دقیق به این کتاب، تاثیر آن رسوبات فکری و اندیشه رایج از اسلام نزد اروپاییان را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، نویسنده این سخن را تکرار می‌کند که بحیرای راهب بر پیامبر تاثیر گذاشت؛ به گونه‌ای که توانست با سخنان خود زندگی محمد را تغییر

دهد و کسی است که اندیشه اعتقاد به خدای واحد را برای او آشکار ساخت (نتنک، بی تا: 74). شاید آنچه که گوستاولوبون درباره اسلام می گوید: "پیامبر دین توحیدی را برگزید، برای این که ادیان آسمانی سابق به دلیل پیچیدگی و تحریف، از محتوای حقیقی خود دور شده بودند؛" دلیل کافی برای رد نظر آنتونی نتنک باشد. نتنک به دلیل اتکاء به مکتب مدرسی و فلسفه شک دکارتی و نداشتن ایمان در مسئله اسراء و معراج، ظاهر ماجرا را ارائه می دهد و آن را صرفاً یک رویا که برای پیامبر آشکار شد، نشان می دهد. سپس از اصل ماجرا دورتر می شود. زمانی که می گوید: "از ماجرای معراج چیز زیادی عاید محمد نشد؛ از این رو در آن زمان نزدیک ترین پیروانش، آن را تصدیق نکردند."

در پایان این مباحث باید گفت راهی را که گروهی از شرق شناسان در پیش گرفتند و بر ارائه تصاویر غیرواقعی و انحرافی از وقایع تاریخ اسلام تاکید کردند تا به امروز باقی ماند. این کتمان حقایق و روش غیرمنصفانه درباره تاریخ اسلام از قرون وسطا آغاز شد و دنباله روی از این راه تا قرن بیستم تداوم یافت؛ البته با بعضی استثناءها که برخی از شرق شناسان منصف منادی آن هستند. در مجموع تحقیقات شرق شناسی جدید با نگاه واقع بینانه تر و منصفانه تری نسبت به گذشته به توصیف تاریخ اسلام پرداخته است.

از طرف دیگر، برخی از علمای مسلمان در به وجود آمدن این فضا بر ضد اسلام موثر بوده اند. غزالی در کتابش با عنوان "فقه السیره" به ماجرای ملاقات پیامبر با بحیرای راهب اشاره می کند و نیز معجزه اسراء و معراج و موضع گیری قریش نسبت

به این مسئله و نیز صورت ظاهری مسئله تعدد زوجات را مطرح می‌کند. هم‌چنان که شعراوی در کتابش با عنوان "معجزه قرآن" درباره موضوعاتی مجادله کرده است که بعضی از شرق‌شناسان به همان موضوعات پیرامون قرآن کریم توجه کرده‌اند. مواردی هم‌چون انکار معجزه بودن قرآن، وجود تناقض در قرآن، تندی و خشم نسبت به پیامبر در قرآن و ردّ معجزه اسراء و معراج (غزالی، 1976: 148، 137، 69، 453؛ شعراوی، 1989: 233، 215، 63، 21).

منابع و مآخذ

- جليوم، حياه محمد، لاهور، 1955 (بالانكليزيه)
- خليل، عمادالدين، المستشرقون و السيره النبويه، فى مناهج المستشرقين، الرياض،
1985
- دورى، عبدالعزيز، بحث فى نشاه علم التاريخ عند العرب، بيروت، 1993
- سائرون، الصوره الغربيه للاسلام فى العصور الوسطى، مترجم طرابلس الغرب، 1975
- سارجنت، ردّ على ونزبره و كوك فى 1968, J.R.A.S.
- شعراوى، محمد متولى، معجزه القرآن، الموصل، 1989
- عبدالحميد، عرفان، التراث العربى الاسلامى و الاستشراق، فى مجلد رحله فى الفكر و
التراث، بغداد، 1980
- غارديه، لويس، الفكر الدينى بين الاسلام و المسيحيه، مترجم صبحى الصالح، بيروت،
دارالعلم للملايين، بى تا
- غزالى، محمد، فقه السيره، القايره، 1996
- هولت، معالجه تاريخ العرب من قبل بريدو و اوكلى و سيل فى 1962, H.M.E
- Andrae Tor, Muhammad: The Man And His Faith, London,
1956

Carlyle Thomas, On Hero-Worship And Heroic In History,
London, 1935

Caetani, L, Annali Dell, Islam, Milan, 1905

Daniel Norman , Islam And The West: The Making Of An
Image, Edinburgh, 1960

Russell Bertrand, A History Of Western Philosophy, London,
1945

Southern, R.W, Western Views Of Islam In The Middle Ages,
Harvard,1962

Von Grunebaum, Medieval Islam, Univ, Of Chicago Press,
1953

مختار ثقفی و زبیریان، تفاهم یا تخاصم؟

علی سرافراز¹

مصطفی لعل شاطری²

حسین رضانژاد³

چکیده

مختار بن ابوعبید ثقفی یکی از چهره‌های شاخص تاریخ اسلام است. قیامی که توسط وی به خون خواهی حسین بن علی (ع) در سال 67 ق. به وقوع پیوست، واکنش‌های متعددی را علیه او برانگیخت. این واکنش‌ها از ناحیه گروه‌ها و اشخاص مختلف صورت گرفت که از جمله آن‌ها از جانب عبدالله بن زبیر بن عوام بود. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ گویی به این پرسش است که با عنایت به ماهیت قیام مختار که به انتقام خون امام حسین (ع) علیه امویان صورت گرفته بود و از طرفی ابن زبیر نیز ظاهراً در این نقطه با مختار تشریک مساعی داشت، این دو با هم از آغاز تا انجام چه مناسبات و روابطی داشتند؟ در این راستا روابط و مناسبات مختار ثقفی و زبیریان از آغاز تا انجام بر یک منوال نبود، بلکه با توجه به اقتضای زمانه، با نوساناتی که از عقیده آنها ریشه می‌گرفت همراه بوده و روندی از پیوستن و گسستن، توافق و تقابل را به دنبال داشت و اوج آن، رؤیاری شدید نظامی و شهادت مختار ثقفی بود.

واژگان کلیدی: مختار ثقفی، عبدالله بن زبیر، زبیریان، مصعب، کوفه، مکه.

1. کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. alisarafraz134953@gmail.com

2. (نویسنده مسئول)؛ کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. mostafa.shateri@yahoo.com

3. کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. rezanezhad_hossein@yahoo.com

مقدمه

از هنگام مرگ معاویه بن ابی سفیان و خودداری امام حسین (ع) از بیعت با یزید، کوفیان نغمه مخالفت، ساز کرده و با اجتماع در منزل سلیمان بن صرد خزاعی بر دعوت امام حسین (ع) به کوفه هم صدا شدند و طی نامه های بسیاری، آن حضرت را به کوفه دعوت کردند (خلیفه بن خیاط، 1967: 222-224؛ ابن نما حلی، 1406: 11؛ ریاض، 1992: 176). امام نیز پس از تدبر و تحقیق در باب گفتار کوفیان راه کوفه در پیش گرفت (بیضون، 1989: 186-187). با این حال، کوفیان نتوانسته یا نخواستند امام حسین (ع) را یاری دهند و آن حضرت پس از رسیدن به کربلا همراه با بیش از 72 تن از یارانش در مبارزه با حکومت اموی به شهادت رسید (ابن اعثم، 1412: 3/ 73-74). شهادت امام حسین (ع)، ورود کاروان اسرا به کوفه، خطبه های آتشین حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع) در کوفه، وجدان های خفته کوفیان را بیدار کرد، به گونه ای که از کرده خویش پشیمان شده و در صدد جبران برآمدند (صاحبی، 1372: 124)، از این رو گروهی از آنها در اندیشه خون خواهی امام حسین (ع) برآمده و قیام کردند. نخستین آنها توبه گزاران یا همان توابعین بودند. در پی آنها مختار بن ابوعبید ثقفی با این هدف اساسی قیام کرد (ثقفی، 1374: 249؛ ابن اثیر، 1385: 172-173). پس از افول حرکت قیام توابعین در عین الوردیه، مختار، دیگر خون خواه امام حسین (ع) با گردآوری باقیمانده های گروه توابعین (مسکویه رازی، 1366: 2/ 113؛ سالم، بی تا: 652) و کسب حمایت ابن حنفیه و دیگر شیعیان، جنبشی دیگر بر ضد حکومت اموی سامان داد. مختار توفیق یافت بر کوفه تسلط یابد (Hawting, 1896) و پس از تثبیت نسبی قدرتش، به

قاتلان امام حسین (ع) بپردازد و آنها را مجازات کند (شهیدی، 1365: 193). توفیقات اولیه مختار، مخالفان زیادی برای وی پدید آورد، به گونه ای که اشراف قبایل کوفی، امویان و زبیریان در صدد جنگ با او بر آمدند. از این رو در دو نبرد «مذار» و «حرواء» نیروهای زبیری و اشراف قبایل کوفی و بصری بر مختار و همراهانش غلبه یافته و بر کوفه مسلط شدند (طبری، 1387: 561). بدین ترتیب، امارت مختار نیز چندان نپایید و همراه با بسیاری از یارانش جان خود را در راه احقاق حقوق اهل بیت (ع) فدا کردند.

هرچند راجع به حیات سیاسی و روابط مختارثقفی با حکام زمانه اش به صورت پراکنده در منابع تاریخ اسلام و تشیع، گاه مبسوط و گاه به اجمال پرداخته شده است؛ از جمله تواریخ طبری، کامل ابن اثیر، یعقوبی، مسعودی، آثار شیخ مفید و غیره و نیز پژوهش های جدید، اما جای خالی پژوهشی که مفصلاً به روابط زبیریان و مختار اختصاص یافته باشد کاملاً احساس می شد. لذا پژوهش حاضر بر آن است تا با تکیه بر منابع متقدم و متأخر معتبرتاریخی و پژوهش های جدید در این زمینه، مناسبات مختار ثقفی و زبیریان را مورد واکاوی قرار دهد.

مختارثقفی و عبدالله بن زبیر

مختار (ابواسحاق) از نخستین نوزادان مسلمانی بود که در سال اول هجری در مدینه متولد شد. پدر او ابی عبید بن مسعود بن عمرو بن عوف بن عقده بن قسی بن منبّه بن بکر بن هوازن ثقفی از بزرگان صحابه و از فرماندهان بزرگ صدر اسلام بود که در جنگ «جسر» در نبرد با ایرانیان به شهادت رسید (ابن حزم اندلسی، 1418: 268؛ ابن حجر عسقلانی، 1415: 277/6). مادر او دَومَه دختر وهب بن عمر

معروف به «دومه الحسنة» از زنان با شخصیت تاریخ بود که به سخنوری و تدبیر و عقل ستوده شده است. مختار مکنی به «ابو اسحاق» و ملقب به «کیسان» به معنای زیرک و باهوش است. در وجه تسمیه این نام برای مختار از اصبع بن نباته روایت شده که روزی امیرالمؤمنین (ع) را دیدم که مختار را که طفلی کوچک بود، روی زانوی خود نشانده و با نوازش و محبت دست بر سرش می‌کشید و می‌فرمود یا کیس یا کیس (کشی، 1348: 127؛ هلالی، 1377: 260؛ مزاحم، 1404: 8؛ مسعودی، 1374: 83/4).

مختار در مدینه نشو و نما یافت. سه ساله بود که به همراه پدر به سرحدات عراق و ایران رفت و در جنگ قسّ ناطف (جسر) در نزدیکی کوفه شرکت کرد. این جنگ از او جنگجویی شجاع و بی‌پروا ساخت. پس از شهادت پدر، تحت سرپرستی عمویش «سعد» قرار گرفت و بعد از تأسیس شهر کوفه به همراه عمو و بستگان و عشیره‌اش در کوفه مستقر شدند. با به خلافت رسیدن علی (ع)، سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار - از سوی آن حضرت به استانداری مدائن که از مناطق مهم مرزی بود برگزیده شد. مختار نیز همراه عمو، راهی مدائن گردید، او همچنان در مدائن به سر می‌برد تا اینکه علی (ع) در کوفه به شهادت رسید (ابن حجر عسقلانی، 1415: 277/6).

پس از شهادت علی (ع)، مختار به بصره رفت و مدتی را در آن جا ساکن بود. با به خلافت رسیدن حسن (ع)، سعد همچنان در منصب استانداری خویش ابقا گردید در حادثه سوء قصد به حسن (ع) در «ساباط» که منجر به زخمی شدن حضرت

گردید، مختار نزد عمویش بود که امام(ع) را به خانه سعد آوردند و تحت معالجه و درمان قرار دادند (خویی، 1413: 105/19).

مختار همچنان در عراق بود تا اینکه معاویه در پی صلحش با حسن(ع) و بدست گرفتن خلافت، مغیره بن شعبه را به استانداری کوفه منصوب کرد. در این هنگام مختار از عراق به مدینه آمد و ملازم و همنشین اهل بیت پیامبر(ص) به خصوص محمد بن حنفیه گردید. از این رو او با محمد بن حنفیه رفت و آمد می-کرد و از او کسب علم و احادیث می نمود. نقل شده است که پس از مدتی مجدداً به عراق بازگشت و پیوسته مردم را به فضائل اهل بیت پیامبر(ص) و مناقب علی(ع)، حسن(ع) و حسین(ع) را بین مردم منتشر کرده، حقانیت آنان را اعلام می نمود و آنان را بهتر از هر کسی به حکومت و امامت و جانشینی پیامبر(ص) سزاوارتر می دانست (مجلسی، بی تا: 352/45). ابن طقطقی نیز مختار را مردی شریف، کریم و بلند همت دانسته که گرایش علوی داشته و مردم را به سوی فرزند علی(ع) یعنی محمد حنفیه دعوت می کرد (ابن طقطقی، 1418: 122).

مختار قدرت سیاسی را راه تحقق هدف خویش و مقدم بر انتقام از قاتلان امام حسین(ع) می دانست و در این راه از تمامی ابزارها بهره برد. او در نخستین گام، حمایت محمدبن حنفیه را کسب نمود و خود را چون منجی ای برای فراهم آوردن اسباب رضایت همه گروه ها معرفی می کرد. از این رو به هوادارانش مژده فتح، ظفر و سعادت دنیوی و اخروی می داد (بلاذری، 1417: 217/4) بر همین اساس، او با شعار خون خواهی امام حسین(ع) حمایت شیعیان را به دست آورد و با نوید دادخواهی و عدالت گستری، بیش از بیست هزار موالی کوفی را با خود همراه کرد

(زرین کوب، 1363: 357) همچنان که با گفتارهای موزون نیز راه رخنه ای در دل اعراب که دستی قوی در شعر و شاعری داشتند، یافت و با اعطای پست های حساس آنان را نواخت (طوسی، 1348: 342/1). افزون بر آن با بهره گیری از مسایل معنوی قیام خویش را پاسخی به آرمان های اعراب جنوبی، بویژه یمنیان که از نخستین هوادارانش بودند، نشان داد، زیرا در دوران پیش از اسلام، صیانت از اماکن مقدس بر عهده طایفه های مشخصی از اعراب جنوبی و امتیازی به حساب می آمد (Jafari, 1976: 182).

طبق آنچه در کتب تاریخ و انساب آمده است، عبدالله پسر زبیر بن عوام بن خویلد و از قبیله قریش بود (ابن سعد، 1410: 73/3؛ سمعانی، 1382: 214/1؛ ذهبی، 1413: 501/3). همچنین ابن زبیر از ناحیه مادر بزرگش - مادر پدرش - با خاندان پیامبر (ص) پیوند نسبی داشت یعنی پدرش زبیر، پسر عمه علی (ع) و حضرت رسول بود (ابن حجر عسقلانی، 1415: 215/8؛ زبیری، بی تا: 235). فرزندان زبیر بن عوام در تاریخ به «زبیری» معروفند و این نسبت مبین انتساب آنها به زبیر بن عوام است (سمعانی، 1382: 268/6). زبیر دارای فرزندان متعدد از جمله عبدالله و مصعب بود که در قضیه مختار ثقفی نقش فعال داشتند (ابن عبدالبر، 1412: 513/2). مادر عبدالله بن زبیر نیز اسماء بنت ابوبکر خلیفه اول بود (بلعمی، 1373: 82/3). در تاریخ آمده است که ابن زبیر تمایلات شدید ضد علوی داشت و منشأ این گرایش تاثیرپذیری از خاله اش عایشه بنت ابوبکر بود (عسکری، 1368: 268/2) لذا اینگونه به نظر می رسد که این احساسات ضد علوی در روابطش با مختار ثقفی نیز تاثیر بسیار گذاشت.

ایجاد روابط آغازین

یعقوبی گزارش می دهد که مختار از جمله کسانی بود که قصد داشت حسین بن علی(ع) را یاری کند (یعقوبی، 1379: 258/2). زمانی که مسلم بن عقیل پیک حسین (ع) به کوفه آمد، ابتدا بر او وارد شد و به همین علت هم بود که عبدالله بن زیاد او را دستگیر و به زندان انداخت. متعاقب این واقعه عبدالله بن عمر که شوهر خواهر مختار بود طی نامه ای سفارش آزادی وی را به یزید کرده، خواهان رهایی او شد. لذا بنا به دستور یزید، ابن زیاد مجبور به آزادی مختار گشت اما وی را ملزم کرد که هرچه سریع تر کوفه را ترک کند. مختار نیز به ناچار به سوی مکه نزد ابن زبیر رفت (بلاذری، 1417: 376/6؛ ابومخنف کوفی، 1380: 80؛ نویری، 1364: 14/6؛ طبرسی، 1390: 253). در توضیح و تحلیل اینکه چرا مختار پس از آزادی از زندان، از میان قلمرو اسلامی نزد ابن زبیر در مکه رفت، می توان بیان داشت که چون ابن زبیر در مکه عَلم مخالفت با امویان برداشته بود؛ مختار به این امید رهسپار آنجا شد که شاید بتواند از عبدالله بن زبیر پست و مقامی دریافت نموده و از سوئی وی بتواند به او در قلع و قمع بنی امیه یاری کند؛ لذا چون ظاهراً مواضع ابن زبیر نیز در انهدام امویان با مختار در این فتره یکی بود، مختار چنین تصمیمی را گرفت (رضوی اردکانی، 1390: 197).

با این حال گفته شده زمانی که مختار نزد عبدالله بن زبیر رفت، ابن زبیر از وی به گرمی استقبال کرد و از مختار سؤالاتی درباره اوضاع عراق پرسید. این در حالی بود که وی پنهانی از مردم برای خود بیعت می گرفت و این امر را از مختار مکتوم می

داشت. این کار باعث بدبینی مختار نسبت به وی شد. لذا ابن زبیر را رها کرد و به زادگاه خود طائف رفت (بلاذری، 1417: 376/6؛ ابن اثیر، 1385: 385/4).

آشتی مشروط

مختار پس از یک سال اقامت در طائف با میانجی گری و رایزنی عبدالله بن مطیع - از افراد و گماشتگان ابن زبیر - برای از سرگیری و همکاری مجدد با ابن زبیر به مکه آمد و ضمن سخنانی با ابن زبیر بیعت مشروط کرد. توضیح آنکه ابن زبیر هیچ کاری را بدون صلاحدید وی انجام ندهد. ابن زبیر با اکراه پذیرفت و به این ترتیب بود که مختار ظاهراً دوباره به ابن زبیر پیوست و حدود پنج ماه نزد وی سرد برد (نویری، 1364: 15/6) و در جنگ با سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر نیز شرکت فعال داشت و بیش از هرکس دیگر از خود شجاعت و شهامت نشان داد (بلاذری، 1417: 397/6؛ مسعودی، 1409: 74/3).

پرسش این است که باتوجه به گرایش علوی مختار، آیا می توان گفت مختار از کینه و دشمنی زبیریان با علویان بی خبر بوده؟ یا آن را نادیده گرفته است؟ به نظرمی رسد که مختار به یک ائتلاف سیاسی و نظامی با ابن زبیر می اندیشید تا علیه دشمن اصلی که رژیم اموی بود جبهه واحدی متشکل از نیروهای مخالف بنی امیه تشکیل دهد. لذا در آن اوضاع و احوال این تدبیر مختار برای نزدیکی به ابن زبیر کاری معقول و منطقی بود تا بتواند امویان را نابود کند (افتخارزاده، 1375: 168).

دراین که مختار چرا و چگونه پس از حدود پنج ماه توقف نزد ابن زبیر به کوفه برگشت، گروهی بر این باورند که چون مختار مشاهده نمود که ابن زبیر او را به کاری نمی گمارد به عراق رفت (یعقوبی، بی تا: 259/2؛ نویری، 1364: 15/6)

مسعودی می گوید: مختار در مکه به ابن زبیرگفت: من قومی را می شناسم که اگر مردی پیدا شود و بداند که چه می کند می تواند از آنها - مردم عراق - سپاهی فراهم آورد و بواسطه آن ها بر مردم شام غلبه کند. ابن زبیر پرسید: «این قوم چه کسانی اند؟! مختار پاسخ داد: اینان شیعه بنی هاشم اند که در کوفه اند. سپس ابن زبیرگفت: مرد تو این باش لذا ابن زبیر به همین علت او را به عراق (کوفه) فرستاد (مسعودی، 1409: 74/3). اما این خبر با حوادث بعدی که بین طرفین رخ داد چندان همخوانی ندارد.

یعقوبی معتقد است، مختار هنگامی از نزد ابن زبیر تصمیم رفتن به کوفه گرفت که شیعیان به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» به خون خواهی حسین (ع) قیام کرده بودند (یعقوبی، بی تا: 259/2) اما ابن اثیر گزارش می دهد: مختار زمانی رهسپار کوفه شد که شنید مردم عراق به متابعت ابن زبیر درآمده اند جز عده ی اندکی از شیعیان که کسی نیست سرپرست آنها باشد و بتواند آنها را اداره کند. لذا به همین علت دستگاه ابن زبیر را ترک کرد و راهی عراق شد (ابن اثیر: 1385: 171/4). ابن قتیبه با رأیی متفاوت از دیگر مؤرخان معتقد است ابن زبیر پس از آنکه عبدالله بن مطیع را به کوفه فرستاد مختار را به جای ابن مطیع به آن سامان اعزام کرد (ابن قتیبه، 1388: 24/2).

در اینجا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد: یکی صراحت لهجه ای است که ابن قتیبه در اخبارش می آورد که گزارش فوق را مقرون به صحت می کند و لذا به نظر می رسد ابن زبیر قصد داشته به این وسیله مختار را از نزد خود دور کند، در غیر این صورت منطقی نیست مختار را به عنوان عامل خود به جای ابن مطیع - که

از افراد فرمانبردارش بود - به عراق بفرستد. نکته دوم نوع برخورد ابن مطیع با مختار است. چراکه اگر مختار فرستاده ابن زبیر بود می بایست ابن مطیع از مختار استقبال می کرد و به حاکم جدید احترام می گذاشت و کار به مخاصمه منتهی نمی گردید. با این حال اگر مختار به هر عنوان از مکه به کوفه رفته باشد؛ اولاً قبل از رفتن به آنجا نزد ابن زبیر بوده است. ثانیاً شواهد دلالت می کند که در این زمان از رؤیاریوی با ابن زبیر اعراض می کرده است. زیرا پس از پیروزی بر مطیع، صدهزار درهم به وی که در خانه ی ابوموسی اشعری پنهانده شده بود، بخشید و او را آزاد گذاشت و متعرض او نشد (طبری، 1387: 20/6؛ ابوحنیفه دینوری، 1368: 289؛ یعقوبی، بی تا: 261/2). همچنین زمانی که مختار برعراق تسلط یافت، نامه ای برای ابن زبیر فرستاد و متذکر شد که برعهد و پیمانی که با او منعقد کرده پای بند است (نویری، 1364: 34/6؛ ابن اثیر، 1385: 247؛ ابن خلدون، 1408: 251/7). شاید عهدی که مختار از آن یاد می کند، فقط یک قول عدم قیام علیه ابن زبیر بوده و مختار تقیه می کرده است. به هر حال به نظر می رسد این اقدام مختار در عدم تعرض به استاندار ابن زبیر و نیز نگاشتن نامه برای وی، نشان از حزم و احتیاط و امید به استفاده قدرت و پتانسیل بالقوه ابن زبیر در نبرد با شامیان بوده است؛ چراکه اگر در بدو کار ابن مطیع را به قتل می رساند، این اقدام واکنش تند زبیریان را در پی داشت.

تیرگی روابط

گویند مختار در نیمه رمضان سال 65هجری وارد کوفه شد (نویری، 1364: 251/7). در آن زمان شیعیان عراق گرد سلیمان بن صرد خزاعی جمع شده بودند و در این خصوص بزرگان کوفه که در قتل حسین (ع) شرکت داشتند، خطر قریب

الوقوع مختار را به عبدالله بن یزید- والی جدید ابن زبیر در کوفه - گوشزد نمودند. او نیز در اقدامی مختار را به زندان افکند. اما با کشته شدن «تواین» مختار باز هم طی نامه ای از دامادش عبدالله بن عمر درخواست نمود تا مجدداً نزد یزید برای آزادی اش شفاعتش کند. نامه وی به یزید این بار نیز آزادی اش را به دنبال داشت (بلاذری، 1417: 386/6؛ ابن اثیر، 1385: 211).

البته نکته قابل توجه در رابطه با موضوع شفاعت عبدالله بن عمر از مختار این است که بدون تردید وی برای آزادی مختار احتمالاً رضایت ابن زبیر را به دست آورده باشد؛ چراکه مختار زندانی سیاسی عادی نبوده است که آزادی او با یک نامه ساده انجام گرفته باشد. چنانکه در منابع تاریخی مخالف مختار، ذکر شده که مختار در مکه و کوفه علیه ابن زبیر تبلیغ می کرده است. لذا می توان پذیرفت که دستگیری او به اشاره ابن زبیر صورت گرفته و خواسته است که مقصود اشراف کوفه را نیز برآورده باشد (افتخارزاده، 1375: 176).

مختار در کوفه زمینه مناسبی را برای حرکت خویش یافته بود. یکی جریان قتل عام فجیع کربلا و به تبع آن عقده مردم کوفه از دشمنان خاندان پیامبر(ص) و دیگری کشته شدن تواین که بار دیگر خشم مردم کوفه از معاندان خاندان علی (ع) را مضاعف کرده بود. لذا هنگام ورود مختار به کوفه، جو غالب شهر با هواداران اهل بیت بود؛ زیرا وقتی ابن مطیع با ورود به کوفه و برای جلب رضایت مردم گفت: «من آمده ام که خراج شما را بدون اجازه شما بیرون نبرم و به روش عمر و عثمان در میان شما حکم کنم» اما مردم نپذیرفتند و او نیز ناچاراً خواسته مردم را قبول کرد (طبری، 1368: 3289؛ ابن طاووس، 1390: 146؛ نویری، 1364: 18/6) بنابراین

طبیعی بود که دعوت به طرفداری از بنی هاشم و مخالفت با زبیریان، زمینه پیروزی مختار را فراهم کند، اما این مهم در رابطه با زبیریان میسر نشد.

با تقویت پایگاه مختار در میان مردم عراق، ابن مطیع عامل ابن زبیر در صدد مقابله با وی برآمد. لذا از «ایاس بن نزار» رئیس شرطه خویش درخواست نمود تا مختار و هوادارانش را زیر نظر بگیرد. در همین راستا به ایاس دستور داد تا از رفت و آمد دوستان مختار از جمله ابراهیم بن مالک اشترنخعی به نزد مختار جلوگیری نماید. این اقدام ایاس باعث درگیری وی با ابراهیم و در نتیجه کشته شدن ایاس شد. ابراهیم نیروهای ایاس را پراکنده و به جانب مقر حاکم حرکت کرد. سپس همراه با سپاه مختار، ابن مطیع را محاصره نمود. وی از مختار امان خواست. مختار نیز به او امان داد و به این ترتیب رؤیاری مختار با زبیریان در سال 66 هجری وارد مرحله جدیدی شد (ابوحنیفه دینوری، 1368: 289؛ مجلسی، 1364: 216؛ یعقوبی، بی تا: 260/2).

مختار با عامل ابن زبیر - ابن مطیع - علی رغم فشارها و محدودیت هایی که برایش پیش آورده بود، از در بخشش و جوانمردی درآمد و او را با صد هزار درهم نیز نواخت و آزاد گذاشت که هرکجا که خواهد برود (ابوحنیفه دینوری، 1368: 289). به درستی معلوم نیست انگیزه مختار از این برخورد متفاوت از عرف سیاسی-نظامی معمول آن روز در مواجهه با مخالفان چه بوده است؟ جز اینکه به نظر می رسد مختار نمی خواسته خود را وارد یک جنگ تمام عیار با زبیریان نماید، پیش از آنکه موعد آن برسد.

به اعتقاد مسعودی، مختار پس از آزادسازی و غلبه بر عامل زبیریان در کوفه، اموال زیادی از خزانه کوفه صرف ساختن کاخی برای خود کرد و میزان این هزینه را به اطلاع ابن زبیر رساند و از او خواست آنها را بپردازد. اما ابن زبیر این اقدام مختار را نپذیرفت. این عامل باعث جدایی مختار از اطاعت و انکار بیعت با او شد (مسعودی، 1409: 75/3). این گفته مسعودی اگرچه به نظر می رسد با روند حوادثی که نقل شد منافات داشته باشد، اما از این نظر قابل تأمل و دقت است که هم سابقه همراهی مختار با ابن زبیر را نشان می دهد و هم بر سایر برخوردهای ابن زبیر که غالباً ناشی از بخل و سوء تدبیر او بوده است، صحنه می گذارد. افزون بر این چون مختار از همان بدو حرکتش از مکه و رسیدن به کوفه، پیوندش را با ابن زبیر قطع و با اخراج عوامل او از کوفه عملاً به رؤیاری با زبیریان پرداخت، دیگر منطقی به نظر نمی رسد که ابن زبیر را در جریان حساب های امور خزانه کوفه بگذارد.

مختار پس این پیروزی بر زبیریان فرصت یافت که عمال و کارگزاران خود را به نواحی مختلف عراق بفرستد (یعقوبی، 1379: 259/2). اما پس از آن بود که خبر هولناکی از ناحیه ابن زبیر به مختار رسید، مبنی بر اینکه ابن زبیر، محمد بن حنفیه و تعدادی دیگر از بنی هاشم را در مکه محبوس و تهدید کرده است که چنانچه بیعت نکنند آنها را با آتش خواهد سوزاند! مختار نیز ناچار گشت برای نجات آنها اقدام کند. به همین علت نیروهایی را به کمک بنی هاشم فرستاد و توانست به موقع و پیش از اقدام ابن زبیر آنها را از آتش نجات دهد و دستور داد تا رفع کامل تهدیدات ابن زبیر، آن نیروها در مکه بمانند (طبری، 1368: 3373؛ مسعودی، 1365: 3/80؛ نویری، 1364: 37/6).

عمل سوء ابن زبیرعلیه خاندان پیامبر(ص) و اقدام مختار در راستای نجات اهل بیت نبی از ستم ابن زبیر، دو نکته را در روابط مختار و زبیریان آشکار می سازد: نخست بیانگر آن است که مواضع آنها در رابطه با اهل بیت پیامبر(ص)، کاملاً مخالف با یکدیگر بوده و دیگر آنکه به نظر می رسد جدا از قدرت طلبی ابن زبیر، رابطه خصمانه مختار و ابن زبیر در این مقطع زمانی، ناشی از نوع تفکر و مواضع این دو در قبال خاندان رسول(ص) بوده است. منابع تاریخی نیز تأیید می کنند که ابن زبیر پیش از این نیز مواضع کاملاً ضد علوی داشت و در همین راستا چهل هفته از ذکر صلوات بر پیامبر(ص) در خطبه هایش خودداری کرد و چون علت را از وی جویا شدند، گفت: او خاندان بدی دارد که هرگاه ذکر او به میان می آید گردن کشند و سرهای خود را بر می افرازند (یعقوبی، بی تا: 261/2؛ بلاذری، 1417: 29/2) و من به این خاطر صلوات نمی فرستم تا کسانی - محمد حنفیه و ابن عباس - باد در دماغ نکنند (مسعودی، 1409: 78/3). از این رو می توان بیان داشت که تا حد بسیار زیادی ریشه دشمنی ابن زبیر با مختار به علت هواداری ایشان از علویان بود.

پس از این حوادث و با توجه به خطر حضور زبیریان در بصره به سرکردگی مصعب، مختار به خوبی می دانست که در این زمان نمی تواند با زبیریان بجنگد، چون خطر شامیان نیز وجود داشت. لذا ناچار بود تا خاطر خود را از یک سو آسوده کند تا بتواند طرف دیگر را سرکوب نماید. بر همین اساس تصمیم گرفت با ابن زبیر در مکه و حاکم حجاز - که بعد از مرگ یزید ادعای خلافت داشت - وارد مذاکره و از در سیاست وارد شود و چنین وانمود نماید که طرفدار اوست و تنها با امویان شام و عاملین قتل حسین بن علی (ع) خصومت دارد. در همین راستا مکاتباتی را با

ابن زبیر آغاز کرد و سعی داشت از ابن زبیر دلجویی کرده و او را به نوعی امیدوار به وحدت و همکاری علیه شامیان نماید. اما ابن زبیر حاضر نشد حکومت مختار را به رسمیت بشناسد. لذا برخلاف سیاست جدید پیشنهادی مختار، وی برای اینکه نشان دهد مختار مشروعیتی نزدش ندارد، از سوی خود استانداری به نام «عمر بن عبدالرحمان بن حارث مخزومی» روانه کوفه ساخت تا حاکم آنجا باشد. عوامل اطلاعاتی مختار این جریان را به وی گزارش نموده و مختار نیز فوراً «زاید بن قدامه» را با پانصد نفر سواره نظام با مقدار هفتاد هزار درهم راهی نمود تا او را از بین راه منصرف کند و از همانجا برگردد. استاندار اعزامی نیز با کمی تأمل پول را گرفت و به بصره رفت (طبری، 1375: 3368؛ ابن خلدون، 1408: 35/3).

مختار علی رغم جواب نامساعد ایجاد شده از سوی ابن زبیر، مکاتباتش را با او ادامه داد و این بار صراحتاً از وی دعوت به عمل آورد تا جبهه متحدی علیه امویان شام ایجاد کنند. ابن زبیر نیز ظاهراً پذیرفت و قرار گذاشتند در موعدی مشخص و همزمان در حوالی مدینه با هم یکی شوند و بر شامیان بتازند. اما مختار که گویا قصد اغفال ابن زبیر را داشت، پس از این قرارداد بلافاصله استراتژی خود را تغییر و سرکوبی ابن زبیر را در دستور کار خود قرار داد. به همین منظور سپاهی را ظاهراً برای پیوستن به ابن زبیر و در واقع برای تصرف مدینه و سپس مکه مرکب از سه هزار نفر به فرماندهی «شرحبیل بن ورس همدانی» به قرارگاه فرستاد. از طرفی ابن زبیر نیز پس از اطلاع از این اقدام مختار و از ترس اینکه مبادا حيله ای در کار باشد با احتیاط کامل سپاهی دو هزار نفری به فرماندهی «عباس بن سهل» به سوی محل قرار گسیل داشت و ضمن آماده باش تمام به آنها دستورات لازم جهت رو به رو

شدن با افراد مختار را می دهد و به فرمانده اش می سپارد چنانچه افراد مختار از تو اطاعت نکردند با لطایف الحیل نابودشان کن (طبری، 1387: 71/6). از آن سو گویا مختار فرمانده خود را کاملاً توجیه نمی کند و یا به راستی او بی لیاقت و ساده لوح بود. فرمانده ابن زبیر به ایشان می گوید: حالا آماده قتال با شامیان باشید. اما ابن ورس می گوید: نه من فعلاً چنین دستوری ندارم، باید اول به مدینه بروم و از آنجا از مختار کسب تکلیف نمایم. عباس بن سهل - فرمانده ابن زبیر - ادامه می دهد: مگر در اطاعت ابن زبیر نیستید؟ ابن ورس پاسخ می دهد: چرا هستم، منتهی طبق دستور، من تعهدی به اطاعت از تو ندارم. این گفتگوها هدف مختار را برملا می کند و فرمانده ابن زبیر متوجه می شود که مختار قصد دیگری دارد. بنابراین سفارشات مافوقش را عملی و تصمیم به اغفال و سپس نابودی افراد مختار گرفت. لذا غفلتاً بر ابن ورس و سپاهش تاخت و اکثریت آنها را قلع و قمع نمود و بقیه سپاهیان نیز ضمن فرار به بیابان های اطراف از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند (همان). بدین ترتیب و پس از این جریان، مختار و زبیریان در آستانه درگیری های سخت آتی قرار گرفتند؛ چراکه هر دو نسبت به هم خصمنانک و بی اعتماد شدند.

در تحلیل علت پیدایش دیوار بی اعتمادی و دشمنی روز افزون میان مختار و زبیریان می توان دو علت را مهم تر دانست: نخست تعقیب و سختگیری مختار بر قاتلان حسین (ع) که ما بقی شان به بصره نزد مصعب فرار کرده بودند و آنها زبیریان را به نابودی مختار تحریک می کردند.¹ دیگر اینکه اصولاً ابن زبیر درصدد بود کل عراق را به زیر سلطه و سیطره خود درآورد. آنگاه به سراغ امیران شام برود

1. برای مطالعه در این باره رجوع کنید به: لعل شاطری، 1394، «تحلیلی بر قیام مختار و اتهامات وارد شده بر آن».

و درحقیقت ظهور پدیده مختار، نفی ابن زبیر و یک نوع تجزیه طلبی در قلمرو زبیریان به حساب می‌آمد. لذا به همین علت بود که ابن زبیر به فکر نابودی این حریف سرسخت عراقی افتاد و به قول ابن قتیبه به مصعب نوشت: «به سوی مختار برو و او را از بین ببر» (ابن قتیبه دینوری، 1410: 31/2). ابن زبیر با این جمله کوتاه نیت خود را نسبت به مختار آشکار کرد.

جدال با مصعب بن زبیر

ابن زبیر در سال 67 هجری برادرش مصعب را به حکومت عراق (بصره) گماشت (طبری، 1388: 65/6) و این مقدمه درگیری‌ها بعدی بود. با حضور مصعب در بصره این شهر در حقیقت پایگاه فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی زبیریان علیه مختار شده بود؛ به طوری که اشراف فراری کوفه و همه مخالفان مختار، زیر چتر حمایت مصعب گردآمده بودند و خطر جدی در کمین مختار بود (افتخارزاده، 1375: 263). بنا به گفته ابوحنیفه دینوری، تعداد کوفیانی که علیه مختار نزد مصعب جمع شده بودند بالغ بر 10 هزار نفر برآورد شده که مصعب آنها را به گرمی پذیرفته بود (ابوحنیفه دینوری، 1368: 304). می‌توان گفت سواى قدرت طلبی ابن زبیر، سخت‌گیری شدید مختار بر عاملان فاجعه کربلا و فرار آنها به بصره، در تحریک مصعب علیه مختار نقش داشته است. چنانکه در این باره مسعودی گزارش داده است: خون امام حسین (ع) از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و بجهت خون امام حسین (70000) نفر را کشت» (مسعودی، 1360: 310؛ و نیز ر.ک: اربلی، 1382: 312/2)

مصعب که گویا می دانست به تنهایی حریف مختار نمی شود از «مهلب بن ابی صفره» که در سیستان سرگرم جنگ با خوارج بود، درخواست کمک نمود. لذا فوراً او را به بصره فراخواند تا برای جنگ بامختار آماده باشد. مختار نیز دست به تدارک سپاه برای مقابله با مصعب زد. به همین منظور نیرویی 60 هزارنفری به فرماندهی «احمر بن شمیط» به پیکار با مصعب فرستاد (همان). مختار قبل از گسیل سپاه به سوی زبیریان به سرکردگی مصعب، خطبه کوتاهی خواند که دقت در کلمات آن، عمق مناسبات مختار و زبیریان را نشان می دهد. طبری آورده است که مختار راجع به زبیریان به مردم کوفه گفت: «ای مردم کوفه فراریان شما که به شما ستم کرده اند پیش فاسقانِ همانند خویش رفته اند و آنها را برضد شما به گمراهی کشیده اند تا حق محو شود و باطل جان گیرد و دوستان خدا کشته شوند. به خدا سوگند اگر شما هلاک شوید پرستش خدای با دروغ به خدا و لعن خاندان پیغمبر درآمیزد؛ هم اینک با احمر بن شمیط حرکت کنید که اگر با آنها مقابله نمایید ان شاءالله همچون قوم عاد و ثمود نابودشان می کنید» (طبری، 1387: 95/6). مختار در این خطبه دشمنان زبیری خود را به قوم عاد و ثمود که مورد غضب پروردگار قرار گرفتند، تشبیه کرده و آنها را کسانی دانسته که به حضرت حق دروغ می بندند و خاندان رسول را لعن می کنند. این عبارات روشن می کند که تاچه اندازه سیاست مختار با زبیریان در تضاد بوده است.

پس از ایراد این خطبه، نیروهای مختار از کوفه خارج و در محلی به نام سیلحین (مزار) با نیروهای زبیری روبه رو شدند. در این مکان، اشباه نظامی ابن شمیط، باعث شکست افرادش شد؛ بدین معنی که ابن شمیط طبق نظر و پیشنهادِ نسنجیده «عبدالله

بن وهب جشمی» دستور داد ایرانیان حاضر در این جنگ بایستی از اسب پایین آمده و پیاده بجنگند. ابن شمیط با پذیرش این فکر اشتباه عملاً و به دست خویش افرادی را در باتلاق محاصره و در تیررس دشمن قرار داد. بدون اینکه مجال تحرک زیاد داشته باشند(همان). حق این بود که مختار در این برهه حساس و سرنوشت ساز، فرمانده لایق و کارآزموده ای چون ابراهیم بن مالک اشتر را امیر سپاه خود می کرد. چراکه اگر ابراهیم فرمانده بود به سادگی فریب خدعه های منافقین و دشمنان رانمی خورد (الهامی، 1369: 48).

در این مرحله از رؤیاریوی زبیریان با مختار، نیروهای مختار منهزم شدند و عده ای کشته و بقیه به بیابان های اطراف گریختند. مصعب یاران مختار را تعقیب کرد تا جایی که مختار مجبور شد خود به میدان بیاید. اما به رغم تلاش زیاد عقب نشینی کرد و نهایتاً کوفه و قصر مختار به محاصره مصعب درآمد. مصعب به افرادی دستور مقررات منع رفت و آمد زنان با همسرانشان در کاخ کوفه را داد و هیچ زنی حق نداشت با شوهر خود در قصر ملاقات کند و هرروز حلقه این محاصره تنگ تر می شد (طبری، 1387: 101/6). محاصره طولانی و فشار مصعب زیاد گردید. یاران مختار شروع به عجز و لابه کردند و بعضاً صحبت از تسلیم می کردند. مختار که اوضاع را چنین دید به آنها گوشزد کرد که: «به خدا سوگند من دست در دست زبیریان نمی نهم و به حکمشان تسلیم نمی شوم» (همان: 108). «شما نیز بدانید که اگر تسلیم آنها شوید مثل گوسفند شما را سر می برند» (بلاذری، 1417: 444/6) و این پیش بینی مختار محقق شد.

سرانجام مصعب پس از چهل روز محاصره شدید، مختار و عده اندکی از یارانش را مجبور به بیرون آمدن از قصر کرد. مختار به نبردی سخت با دشمن پرداخت اما نهایتاً زبیریان وی را کشته و سرش را نزد ابن زبیر فرستادند (دینوری، 1368: 308؛ مسعودی، 1409: 100/3). بدین ترتیب زبیریان که می توانستند به یاری مختار بشتابند و امویان را که دشمن مشترکشان بودند نابود کنند، شمشیرآخته خود را بر فرق مختار کوبیدند و این خود موجبات قدرت گیری مجدد امویان را فراهم آورد که با قیام مختار تاحدودی تضعیف شده بودند. چراکه مخاصمات مختار و ابن زبیر کاملاً به نفع بنی امیه بود که بتوانند اقتدار از دست رفته پس از مرگ یزید را مجدداً بازسازی کنند.

یاران مختار که در قصر کوفه محصور بودند عاقبت امان خواسته و تسلیم شدند. آنان که شمارشان را به اختلاف شش، هفت و هشت هزار نفر ذکر کرده اند (ابوحنیفه دینوری، 1368: 309؛ بلاذری، 1417: 444/6؛ یعقوبی، بی تا: 264/2؛ ابن قتیبه، 1388: 29/2). نقل شده که پس از پایان کار مختار، عبدالله بن عمر آل زبیر را به شدت مورد سرزنش قرار داد به طوری که به مصعب گفت: «تو بودی آنکه شش هزار نفر از اهل قبله را در یک روز گردن زدی؟! مصعب گفت: آنان ساحر و کذاب بودند. ابن عمر گفت: به خدا قسم که آنها اگر گوسفند هم بودند، آنچه پیش آمد بسیار ناگوار و عظیم بود» (بلاذری، 1417: 444/6).

در حال مصعب مأموریتی را که برادرش ابن زبیر در نابودی مختار بدو سپرده بود، با قتل مختار و یارانش به پایان برد و این در حالی بود که به قول زبیر بن بکار، مصعب خود داماد حسین بن علی (ع) یعنی همسر سکیه بود (بکار، 1366: 576).

اگرچه با کشته شدن مختار، تسلط ابن زبیر برعراق هموار شد اما دست انتقام روزگار، عبدالملک بن مروان را علیه شان برانگیخت؛ به طوری که در سال 72 هجری مصعب را به قتل رساندند و در سال 73 هجری ابن زبیر را در مکه به دار آویختند (یعقوبی، بی تا: 266/2) و بدین سان حیات سیاسی زبیریان نیز با قتل این دو برادر به پایان رسید و بساط حکومتشان برچیده شد.

نتیجه گیری

سیاست سرکوب همه جانبه‌ی امویان، بویژه نحوه‌ی برخوردشان با امام حسین (ع)، پایه های حکومت آنان را سست کرد و از وجهه و اعتبارشان کاست؛ این شرایط بستری برای قیام شیعیان سیاسی جویای خلافت و دشمنان دیگر امویان فراهم کرد. در این میان قیام عبدالله بن زبیر و قیام مختار ثقفی قابل توجه و بررسی است. احساسات و تمایلات علوی مختار بویژه پس از آشکار شدن قیامش برضد تمامی دست اندرکاران حادثه قتل عام کربلا از جهات گوناگونی واکنش های شدیدی علیه وی برانگیخت. صرف نظراز اشراف کوفه و امویان شام که هدف اصلی مختار نابودی آن ها به خون خواهی حسین بن علی (ع) بود، در حجاز نیز عبدالله بن زبیر که به دنبال مرگ یزید فرصت را غنیمت شمرده، علم مخالفت با امویان بلند کرده بود و این می توانست به مختار کمک کند که با سرعت بیشتری به اهدافش دست یابد. اما گشایش روابط دوستانه با ابن زبیر چندان دوامی نیافت و دیری نگذشت که مناسبات زبیریان با مختار به تیرگی روی نهاد، تا جایی که موجبات سقوط و نابودی دولت نوپای مختار را فراهم نمود. از نتایج نوشتار حاضر چنین بر می آید که روابط مختار ثقفی و عبدالله بن زبیر بنا به اقتضای زمانه روندی از

پیوستن و گسستن، توافق و تقابل را پشت سر گذاشت و عاقبت، روابط آنها به تیرگی و تخصص و جنگ تمام عیار انجامید. نهایتاً نیز مختار قبل از آنکه به اهدافش که نابودی کامل قاسطین شام و پاکسازی عراق از قاتلین حسین(ع) بود، برسد، زبیریان به دستور ابن زبیر و به دست مصعب، مختار را از اریکه قدرت به زیرکشیدند و به قتل رسانده و یک بار دیگر علویان، قتل عام یاوران و شیعیان‌شان را به چشم خود دیدند.

منابع و مأخذ

1. ابن اثير، عزالدين على، (1385) الكامل فى التاريخ، دارصادر: بيروت.
2. ابن اعثم، ابومحمد احمد كوفى، (1412) الفتوح، دارالفكر: بيروت.
3. ابن بكار، ابو عبدالله زبير، (1386) اخبار الموفقيات، ترجمه و تحقيق اصغر قايدان، سازمان تبليغات اسلامى، شركت چاپ و نشر اسلامى: تهران.
4. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، (1415) الاصابه فى تميز الصحابه، تحقيق عادل احمد عبدالموجود وعلى محمد معوض، دارالكتب العلميه: بيروت.
5. ابن حزم اندلسى، (1418)، جمهره انساب العرب، دارالكتب العلميه: بيروت.
6. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، (1408) العبر فى ديوان المبتدا و الخبر، تحقيق خليل شحاده، دارالفكر: بيروت.
7. _____، (1375) مقدمه، ترجمه محمد پروين گنابادى، انتشارات علمى و فرهنگى: تهران.
8. ابن سعد، محمد، (1410) الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، دارالكتب العلميه: بيروت.
9. ابن طاووس، على، (1390) لهوف على قتلى الطفوف، ترجمه محمد اسكندرى، آرام دل: تهران.

10. ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (1418) الفخری فی الآداب السلطانیة و دول الاسلامیه، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، دارالقلم العربی: بیروت.
11. ابن عبد البر قرطبی، یوسف، (1328) الاستیعاب فی المعرفة الاصحاب، دارالاحیاء التراث العربی: بیروت.
12. ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (1410)، الامامة و السیاسة، تحقیق علی شیری، دارالاضواء: بیروت.
13. _____، (1388) الامامة و السیاسة، منشورات الشریف الرضی: قم.
14. ابن نماحلی، نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله، (1406) میثرا الاحزان، تحقیق نشر مدرسه الامام المهدي: قم.
15. ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، (1380) نخستین گزارش مستند از قیام عاشورا (ترجمه وقعه الطف)، مترجم جواد سلیمانی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
16. اربلی، علی بن عیسی، (1382) کشف الغمه، ترجمه علی بن حسین زواره ای، تهران: اسلامیه.
17. افتخارزاده، محمودرضا، (1375) نهضت مختار ثقفی، دفتر نشر معارف اسلامی: قم.
18. الهامی، داود، (1369) «سیر تشیع در ایران»، درس هایی از مکتب اسلام، سال 30، شماره 11، 47-55.

19. بلاذري، احمد بن يحيى، (1417) انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار زركلى، دارالفكر: بيروت.
20. بلعمى، ابوالفضل، (1373) تاريخنامه طبرى، تحقيق محمد روشن، ج 3 و 4 و 5، البرز: تهران.
21. بيضون، ابراهيم، (1989) ملامح التيارات فى القرن الاول الهجرى، دارالنهضة العربية: بيروت.
22. ثقفي، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال (1374)، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران: وزارت ارشاد.
23. خليفه بن خياط، ابوعمرو بن ابى هبيرة، (1967) تاريخ خليفه بن خياط، تحقيق اكرم ضياء العمري، نجف.
24. خويى، (1413)، معجم رجال الحديث، ج 19، بي نا: بي جا.
25. دينورى، احمد بن داود، (1368) الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر و جمال الدين شيال، منشورات الرضى: قم.
26. ذهبى، شمس الدين، (1413) تاريخ اسلام، تحقيق عبد السلام تدمرى، دار الكتب العربى: بيروت.
27. رضوى اردكاني، ابوالفضل، (1390)، قيام مختار، سازمان تبليغات اسلامى، چاپ ونشر بين الملل: تهران .
28. رياض، عيسى، (1992) الخريه السياسيه منذ قيام الاسلام حتى سقوط الدوله الامويه، بي نا: دمشق.

29. زبیری، مصعب بن عبدالله، (بی تا) نسب قریش، تصحیح لیفی بروفنسال، دارالمعارف للطباعة و النشر: قاهره.
30. زرین کوب، عبدالحسین، (1363) تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر: تهران.
31. سالم، سیدعبدالعزیز، (بی تا) تاریخ الدوله العربیه، دارالنهضت العربیه: بیروت.
32. سمعانی، ابوسعید عبدالکلام بن محمد بن منصور التمیمی، (1382) الانساب، تحقیق عبدالرحمان بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد مجلس دایره المعارف، چاپ اول.
33. شهیدی، سیدجعفر، (1365) قیام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی: تهران.
34. صاحبی، محمدجواد، (1372) مقتل الشمس، هجرت: قم.
35. طبرسی، فضل بن حسن، (1390)، زندگانی چهارده معصوم (ترجمه اعلام الوری)، ترجمه عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران: اسلامیه.
36. طبری، محمدبن جریر، (1368) تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر: تهران.
37. _____، (1387) تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث: بیروت.
38. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، (1348) اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد.

39. عسکری، مرتضی، (1368) نقش عایشه در اسلام، ترجمه: عطا محمد سردارنیا، صادق نجمی، هاشم هریسی، محمد جاودان، مجمع علمی اسلامی: بی جا.
40. لعل شاطری، مصطفی، (1394)، «تحلیلی بر قیام مختار و اتهامات وارد شده بر آن»، همایش سراسری علمی پژوهشی شناخت اخلاق و آداب حسینی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی: تایباد.
41. -مزامح، نصر بن، (1404) وقعه الصفین، محقق محمد عبدالسلام هارون، قم: مکتبه آیته الله مرعشی نجفی.
42. مجلسی، محمد باقر، (1364) زندگانی حضرت امام حسین (ع) (ترجمه جلد 45 بحار الأنوار)، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران: اسلامیة.
43. _____، (بی تا)، بحار الانوار، ج 45، اسلامیة: تهران.
44. مسعودی، علی بن حسین، (1374) مروج الذهب و معادن جوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی: تهران.
45. _____، (1409) المروج الذهب و المعادن الجوهرة، تحقیق اسعد داغر: قم.
46. _____، (1365) مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی فرهنگی: تهران.
47. _____، (1360) اثبات الوصیله، ترجمه محمد جواد نجفی، اسلامیة: تهران.

48. مسکویه رازی، احمد بن علی، (1366) تجارب الامم، حقه و قدم له
الدكتور ابوالقاسم امامی، دارالسروش: تهران.
49. نویری، شهاب الدین، (1364) نهاية الأرب فی فنون الادب، ترجمه محمود
مهدوی دامغانی، امیرکبیر: تهران.
50. هلالی، سلیم بن قیس، (1377) تاریخ سیاسی صدر اسلام، ترجمه
محمودرضا افتخارزاده، تهران: رسالت قلم.
51. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (بی تا) التاریخ الیعقوبی، دارصادر: بیروت.
52. _____ ، (1379) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی،
علمی فرهنگی: تهران.

- Hawting. G. R, (1896), *The First Dynasty of Islam, the Umayyad Caliphate AD 661-750*, Second edition, London.
- Jafari, S.H.M, (1976), *The Origins and Early Development of Shi'a Islam*, American University of Beirut.

انتخابات مجلس شورای ملی دوره بیستم مطالعه موردی؛ حوزه انتخابیه خواف

سعید عابدی¹

فاطمه دولتیاری²

چکیده

موضوع پژوهش حاضر، انتخابات دوره بیستم در حوزه انتخابیه خواف است. طی مصوبات دوره نوزدهم مجلس شورای ملی تغییراتی در روند انتخابات رخ داد، که از آن جمله می‌توان به افزایش مدت مجلس از دو سال به چهار سال و گسترش حوزه انتخابیه و به تبع آن افزایش تعداد نمایندگان برخی از شهرستان‌های کشور اشاره کرد. خواف از دوره بیستم براساس مصوبه مزبور از حق داشتن نماینده برخوردار شد. مردم این شهرستان تا قبل از دوره بیستم به عنوان زیر مجموعه تربت حیدریه به انتخاب نماینده می‌پرداختند. برگزاری انتخابات در این منطقه برای اولین بار چندان بی‌حاشیه نبوده است و قدرت‌های محلی در پی تأثیرگذاری بر نتیجه انتخابات بودند. به رغم تمهیدات قانونی انجام گرفته، انتخابات تا حدودی صوری و همراه با تقلب و تخلف انجام شده است. به هر صورت در این فرایند، سید محمد قرشی به عنوان اولین نماینده منطقه خواف به مجلس شورای ملی راه یافت. از جمله اقدامات وی در دوران نمایندگی می‌توان به تعمیر و بازسازی کوشک و بند سلامه اشاره کرد. در این پژوهش با روش اسنادی کتابخانه‌ای و تاریخ شفاهی سعی بر آن شده است تا با استفاده از اسناد و مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی به بررسی انتخابات در این حوزه انتخابیه و عملکرد عمرانی سیاسی سیدمحمد قرشی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: مجلس شورای ملی، دوره بیستم، انتخابات، خواف، سید محمد قرشی.

1. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی. saeidabedi90@yahoo.com

2. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

fatemehdolatyari@gmail.com

تاریخ دریافت: 1394 / 8 / 23 تاریخ پذیرش: 1394 / 10 / 11

از پیروزی انقلاب مشروط در سال 1285 ه.ش تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن 1357 ه.ش بیست و چهار دوره مجلس شورای ملی تشکیل شد. از این بیست و چهار دوره، 5 دوره در زمان سلطنت قاجاریه (1285-1304)، 7 دوره در زمان سلطنت پهلوی اول (1304-1320) و 12 دوره در زمان سلطنت پهلوی دوم (1320-1357) تشکیل شد که برگزاری انتخابات در هر یک از این دوره‌ها ویژگی خاص خود را داشت.

نخستین نظام نامه انتخابات مجلس که در تاریخ 18 شهریور 1285 ه.ش. تنظیم شد. (شاکری، 1384، 34) و در 9 دی ماه همان سال به توشیح مظفرالدین شاه قاجار رسید، (کسروی، 1385، 145) مجلس اول را صنفی- طبقاتی در نظر گرفت و بر اساس ماده نخست آن انتخاب شوندگان ملت در تهران و سایر ایالات باید از طبقات شش گانه شاهزادگان و قاجاریه، علمای اعلام و طلاب، اعیان و اشراف، تجار و ملاکین و فلاحین واصناف می‌بودند. (کرمانی، 1387، 514) همچنین کل کشور به 156 حوزه انتخاباتی تقسیم شده بود که مطابق آن تهران 60 کرسی و ایالات دیگر در مجموع 96 کرسی را به خود اختصاص می دادند. (آبراهامیان، 1387، 57) در نظامنامه دوم انتخاباتی که بعد از تشکیل مجلس تنظیم گردید نیز تغییری در حوزه انتخابیه صورت نگرفت. در دوره پهلوی دوم مخصوصاً بعد از کودتای 28 مرداد 1332 ه.ش. بحث‌های راجع به افزایش تعداد نمایندگان و گسترش حوزه‌های انتخابیه در مجلس بر سر زبان‌ها افتاد. در سال 1336 ه.ش طی اصلاح اصل 44

قانون اساسی، افزایش تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی پیش بینی گردید و در نهایت با لایحه‌ای که دولت در 26 دی 1338 به مجلس تقدیم کرد و با تصویب آن توسط نمایندگان دوره نوزدهم در تاریخ 27 فروردین 1339 شهرهای کوچک‌تر حق داشتن نماینده در مجلس برخوردار شدند یکی از این شهرها، شهرستان خواف بود که تا قبل از آن زیر مجموعه حوزه تربت حیدریه محسوب می شد.

وجه تسمیه خواف

شهرستان مرزی خواف به مرکزیت شهر رود از شرقی ترین شهرستانهای خراسان است. فاصله این شهرستان تا مرکز استان حدود 260 کیلومتر می باشد. (زنگنه، 1382، 1) نام خواف از قرن‌ها پیش به صورت «خواف» بر وزن طواف نوشته شده و «خاف» خوانده می شود. سابقه تاریخی دراز دارد که کلیه جغرافیدانان اسلامی مانند یاقوت حموی در معجم البدان، بغدادی در مراصد الاطلاع، مقدسی در احسن التقاسیم، حمدالله مستوفی در نزهه القلوب، حافظ ابرو در جغرافیای تاریخی، قزوینی در آثار البلاد، ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی و بسیاری دیگر از منابع تاریخی این واژه را به شکل «خواف» که «خاف» خوانده می شود نوشته اند. (همان، 10) اما لسترچ مستشرق انگلیس خواف را چنین می نویسد: «در جنوب باختری باخرز ناحیه خواف (خواب قدیم) است که کرسی آن به همین نام می باشد. (همان،

اوضاع انتخابات مجلس بیستم

در خلال فترت بین مجلس نوزدهم و بیستم که قریب 9 ماه به طول انجامید مبارزات انتخاباتی بین سه گروه شروع شد و منجر به تشنجات و نارضایتی مردم از بدی جریان انتخابات گردید. سه گروهی که در انتخابات تابستانی دوره بیستم فعالیت داشتند عبارت بودند از:

حزب ملیون به رهبری نخست وزیر وقت دکتر منوچهر اقبال با دویست داوطلب. (کاندیدا)

حزب مردم به رهبری اسدالله علم با دویست داوطلب. (کاندیدا)

منفردان به رهبری چند تن از قبیل دکتر علی امینی، سید جعفر بهبهانی، ارسلان خلعتبری و فتح الله فرود.

در جریان انتخابات حزب مردم و منفردان دولت وقت را به مداخله در امر انتخابات متهم کردند و این امر مقدمه تشنجات و نارضایتی‌هایی گردید که تا تاریخ 5 شهریور ماه 1339 و ابطال انتخابات همچنان ادامه داشت. (شجیعی، 1372، 4/ 233) به دنبال برگزاری انتخابات معلوم شد که به شکلی گسترده تقلب انجام گرفته است کار دخالت دولت در انتخابات حتی به تهدید و توسط به زور رسیده بود. اکثریت کرسی‌های بدست آمده در اختیار حزب ملیون قرار گرفته بود که اقبال رهبری آن را بر عهده داشت. (آبادیان، 1383، 170)

پس از آنکه محمدرضا شاه در مصاحبه مطبوعاتی به علت بدی جریان انتخابات به استعفای دسته جمعی نمایندگان منتخب فرمان داد، در نتیجه کابینه دکتر منوچهر اقبال رهبر حزب ملیون و همچنین نمایندگان منتخب استعفای خود را تسلیم کردند و مهندس شریف امامی مامور تشکیل کابینه جدید گردید و تجدید انتخابات موكول به انجام یافتن انتخابات انجمن شهر و مجلس سنا گردید، باید افزود علاوه بر احزاب نویناد ملیون و مردم سایر دسته‌ها و احزاب با سابقه نیز دوباره فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند. پس از آنکه مجلس سنا در 14 مهرماه 1339ش، گشایش یافت، انتخابات مجدد دوره بیستم مجلس شورای ملی نیز تحت نظارت دولت مهندس شریف امامی آغاز گردید. از جمله احزاب و دسته‌های سیاسی که در مبارزات انتخاباتی شرکت کردند، حزب زحمتکشان ملت ایران بود که از احزاب با سابقه به شمار می‌رفت و به رهبری دکتر مظفر بقایی کرمانی اداره می‌شد. این حزب گروهی از عناصر ملی را که دارای مسلک‌های سیاسی متفاوت بودند؛ زیرا عنوان جبهه (نگهبانان آزادی انتخابات) گرد هم آورد و جبهه مزبور با کمک حزب زحمتکشان به فعالیت انتخاباتی پرداخت و در امر آزادی انتخابات دوره بیستم نظارت و مبارزه می‌کرد و بدینسان حزب زحمتکشان بار دیگر در صحنه سیاست پدید آمد و موجودیت خود را نشان داد؛ ولی در جریان مبارزات بعدی فعالیت این جبهه و حزب مزبور متوقف ماند. علاوه بر حزب ملیون و حزب مردم جبهه ملی نیز که پس از مدتها سکوت و تعطیل فعالیت سیاسی خود را آغاز کرده بود در این موقع به مبارزه انتخاباتی پرداخت و موفق شد از حوزه کاشان نماینده خود را به مجلس بیستم بفرستد. دوره بیستم قانون‌گذاری در روز 2 اسفند ماه 1339ش، مطابق با 5

رمضان 1380 ه. ق و 1961 م، افتتاح شد و در تاریخ 11 اسفند ماه 1339 ش برابر با 14 رمضان 1380 ه. ق رسمیت یافت. عمر این مجلس به جهات سیاسی دیری نپایید و در تاریخ 19 اردیبهشت ماه 1340 ش، (مطابق با 23 ذی‌عقده 1380 و 9 ماه مه 1961 م) با استعفای کابینه مهندس شریف امامی و آغاز حکومت دکتر علی امینی به فرمان محمد رضا شاه منحل و تجدید انتخابات موقوف به اصلاح قانون انتخابات گردید. (شجیعی، 1372، 4/ 233-234) در تاریخ مشروطیت ایران مجلس بیستم اولین مجلس است که انتخابات در آن دوباره انجام شده با وجود این هنوز افتتاح نشده شایعه انحلال آن و تجدید انتخابات بر سر زبانها افتاده است. (مروارید، 1377، 677/3) مجلس بیستم در سیطره زمیندارنی بود که 99 کرسی از 176 کرسی را به خود اختصاص داده بودند. (شریفی، 1389، 103) که 55 درصد نمایندگان را مالکین تشکیل می دادند. (مروارید، 1377، 669/2)

سید محمد قریشی

اول این که خاندان قرشی در منطقه خراسان و خصوصاً خواف به آقای قریشی معروف هستن، فرزند سید حسن قریشی تاجر عمده در سال 1286 ش، در شهر مشهد متولد شد پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و متعارف در نزد پدر به امور تجاری مشغول شد او به تدریج تجارت پدر را توسعه داد و با خرید آبادی‌های زیادی در اطراف مشهد از مالکان بزرگ شد و به عضویت انجمن شهر و اتاق تجارت مشهد درآمد و در شهریور 1322 که انگلیس و شوروی عده زیادی از رجال و روزنامه نگاران را به جرم همکاری با آلمان به اسارت گرفتند، قریشی نیز

بازداشت و یک سال در حبس به سر برد. (نظری، 1388، 654) در دوره شانزدهم از مشهد وکیل شد. در دوره هیجدهم نیز کرسی وکالت را حفظ کرد در دوره نوزدهم علی قریشی فرزند 30 ساله خود را به مجلس فرستاد و خود مجدداً به تجارت پرداخت در دوره بیستم خود به مجلس رفت. (عاقلی، 1380، 1211/2) سید محمد قریشی در فروردین ماه 1328 با کسب 4088 رأی به عنوان نماینده مشهد به مجلس موسسان دوم را یافت، وی همچنین در دوره های شانزدهم (1330-1328) و در دوره هیجدهم قانون گذاری (1332-1335) نماینده مشهد و در دوره بیستم (1339-1340) نماینده خواف در مجلس شورای ملی بوده است او در دوره شانزدهم با کسب 35933 رأی و در دوره هیجدهم با کسب 41706 رأی و در دوره بیستم با کسب 9939 رأی حائز اکثریت آراء گردید. (نظری، 1388، 654) قریشی در مجلس شانزدهم در ردیف 95 مجلس شورای ملی بود. و همچنین در مجلس هیجدهم در ردیف 102 بوده است. (وزارت کشور، بی جا، 247)

و قریشی در مجلس بیستم در ردیف 122 بوده است. (همان، 251) در مجلس نوزدهم آقای علی قریشی پسر سید محمد قریشی از مشهد انتخاب می شود، برای اولین بار پس از رسیدن به سن سی سالگی وکیل شده است «مردم خراسان فکر می کردند این دوره هم باید به پدر رأی بدهند ولی به آنها گفته می شود که باید به جای او به قریشی کوچک انتخاب شود و فرقی هم ندارد از این پس علاقمندان به ایشان رأی خود را «قریشی خردو» (اسم مصغر به لهجه خراسانی) می دهند و اینک پسر به جای پدر از خجالت مردم خراسان درآید. (مروارید، 1377، 581 /3) سید محمد قریشی از ثروتمندترین وکلای دوره بیستم بودند. (همان، 656)

سید محمد قرشی از ملاکین بزرگ خراسان

در سال 1297ش زمانی که احمد قوام به سمت پرجنجال «فرمانروای خراسان» نائل آمد و در این سمت به توسعه نظمیه و ژاندارمری همت گماشت به «خدای خراسان» معروف شد. همچنین از طریق اجاره املاک مزروعی و مستغلات آستان قدس ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت. (پسیان، 11379، 188) در سال 1300 ه.ش. قوام السلطنه والی خراسان روستاهای سلامه و سده از توابع شهر خواف که اکنون شهر شده. از روستاهای توابع خواف که به شهر سلامه نزدیک هست. منظور از بند همان سد می باشد که در گویش خراسان به آن بند هم می گویند. از تاجران معروف سبزوار و مشهد. را به مبلغ 60 هزار تومان خریداری کرد براساس اظهارات مردم سلامه ملک و بند سلامه را همسر قوام از فردی زردتشتی خریداری کرده ملک سده و بند را قوام السلطنه به حاج غلامرضا سبزواری پدر همسر آقای قریش اجاره داده شد بعد از سبزواری اداره املاک به دختر ایشان یعنی همسر مرحوم قریشی می رسد در سال 1308 شمسی قوام السلطنه تصمیم به فروش املاک و بند گرفت که توسط مرحوم قریشی خریداری شد. آقای قریشی با عماد تربتی (نماینده تربت حیدریه) و همچنین اسدالله علم برای نفوذ «قدرت» بیشتر در منطقه با هم مشکل داشتند که بیشتر بر سر زمین‌ها و املاک که در اختیار داشتن که آقای قریشی با علم مصالحه (مذاکره) می کنند.

حاج غلامرضا سبزواری املاک سده و سلامه را در اختیار داشته و این زمین‌ها بعد به آقای قریشی می رسد آقای قریشی داماد حاج غلامرضا سبزواری است که بعد از

فوت ارث به آقای قریشی می رسد. شعارهایی که در زمان انتخابات می دادند «بیل لو کلنک تیشه قریشی وکیل همیشه» این شعارها به احتمال زیاد از طرف آقای عماد تربتی به خاطر مشکلاتی که با آقای قریشی داشت بر علیه قریشی می دادند. (مصاحبه با غلام احمدیان، 92/11/9)

انتخابات بیستم در خواف

نحوه برگزاری انتخابات

وزارت کشور وظیفه برگزاری انتخابات را بر عهده داشت، طی نامه‌ای این وظیفه را به فرمانداری‌ها و بخشدارهای منطقه واگذار می‌کرد، فرمانداری‌ها هم با تشکیل جلسات و مشخص شدن اعضای اصلی و علی‌البدل نسبت به برگزاری انتخابات اقدام می‌نمودند. بخشداران منطقه هم یکی دیگر از مسئولان برگزاری انتخابات بودند که زیر مجموعه فرمانداری‌ها محسوب می‌شدند. مطابق ماده 14 قانون انتخابات انجمن نظارت بر انتخابات از 36 نفر از طبقات شش گانه (علماء، تجار، اصناف، زارعین، کارگران و دهقانان) تشکیل می‌شد. فرمانداری با تشکیل جلسه و دعوت از معتمدین اقدام به تعیین اعضای انجمن نظارت بر انتخابات می‌کرد. انجمن از اعضای اصلی و علی‌البدل تشکیل می‌شد، اعضای این انجمن از معتمدین و اهالی محل بودند. این انجمن دارای 9 نفر اعضای اصلی و 9 نفر علی‌البدل بود. انتخابات در ایران دوره پهلوی عاری از تقلب نبوده است و بالاتر این که بیگانه در پشت انتخابات مجالس ایران حضوری موثر داشته است. (آبادیان، 1383، 162)

بر حسب تلگرافی شماره 39/10/29/1435 وزارت محترم کشور از طرف بخشدار
خواف طی شماره 1334 به منظور اجرای ماده 14 قانون انتخابات از 36 نفر طبقات
6 گانه و 12 نفر معتمدین محلی اسامی آنها به شرح زیر است:

طبقه علما: آقایان خواجه محی الدین احراری، خواجه شمس الدین مطهری، خواجه
صدرالدین احراری، محمد حسین قائمی.

طبقه اعیان: آقایان حاجی عبد العزیز توکلی، حاج غلامعلی با تقوا، حاج نور الله شیر
خانی، نور محمد سلیمانی.

طبقه مالکین: حاج محمد ابراهیم مرنگ، درویش محمد عثمانی، حاج غلام مجید
رشیدی، عباسعلی پور حیرتی.

طبقه تجار: حاج عبدالرحیم حیدری، حاج میرزا محمد جوهری، حاج محسن شیخ
ارز.

طبقه اصناف: حاج فیض محمد، حاج غلام محمد اعتباری، استاد عباس هنر خواه،
شیر محمد مطیع ارز.

طبقه زارعین: آقایان مصطفی نباتی، عبد العزیز اصلاحی، غلامرضا ورزشکار، حاج
غلام رسول ابدالی.

طبقه معتمدین: حاج میر یعقوب...، حاج عبدالحکیم عید خانی، حاج نور محمد
موحدی، حاج ابراهیم تدین، حاج عبد العزیز قهستانی، حاج نور محمد قدر، حاج

غلامحمد احسانی، حاج شمس الدین طائمی، حاج غلام احمد احراری، حاج حسین متولی، حاج محمد یوسف با حرفه، حاج صید محمد منصوری.

دعوت به عمل آورده که در ساعت دو و نیم بعد از ظهر روز دوشنبه سوم بهمن 1339 در بخشداری خواف حضور به هم رسانید و تا ساعت سه بعد از ظهر روز مذکور 28 نفر حاضر شدند و غائبین عبارت بودند از:

آقای خواجه محی الدین احراری، آقای شمس الدین مطهری، آقای خواجه صدر الدین احراری، آقای نور محمد سلیمانی، آقای عباسعلی پور صدیق، آقای میرزا محمد جریری، حاج غلام محسن شیخ، حاج غلام احمد احراری و چون اکثریت حاصل احمد ضیایی بخشدار خواف جلسه را به نام نامی اعلی حضرت همایون شاهنشاهی افتتاح و پس از بیان نطق مختصری در باره انتخابات دوره بیستم و توجه دولت به حفظ نظم و آزادی انتخابات ماده 14 قانون انتخابات را برای مدعوین قرائت و تقاضا نمودند، طبق ماده مزبور نسبت به انتخابات 9 نفر از اعضای اصلی و 9 نفر اعضای علی البدل انجمن نظارت مرکزی انتخابات دوره بیستم مجلس 20 قانون گذاری اقدام نمایند.

ابتدا به انتخاب 9 نفر اعضای اصلی با اخذ رأی مخفی اقدام شد و در نتیجه آقای حاج عبد العزیز توکلی، حاج نورالله شیخ خانی، حاج غلامعلی با تقوا، حاج عبد الرحیم حیدری، حاج غلام محمد تبصر، حاج عبد العزیز قهستانی، حاج محمد ابراهیم مرنگ، حاج محمد حسین قائمی، حاج غلام رسول ابدالی به سمت اعضای اصلی انجمن و نظارت مرکزی انتخابات دوره 20 در خواف انتخاب شد و سپس

با رأی مخفی شروع به انتخاب اعضای علی البدل گردید، در نتیجه حاج غلام محمد اعتباری، حاج صید محمد منصوری حاج محمد ابراهیم تدین، حاج عبد الحکیم عید خانی، حاج شیر محمد مطیع، حاج نور محمد موحدی، حاج فیض محمد، حاج غلام مجید رشیدی، یعقوب... لیست اعضای علی البدل انجمن مرکزی انتخابات تعیین شدند و پس از خاتمه‌ی انتخاب اعضای اصلی و علی البدل اعضای اصلی در دفتر کار آقای بخشدار ماندند و سایر مدعوین خارج گردیدند، از طرف بخشداری ضمن نامه شماره 39/11/3/1351 رد یا قبولی عضویت انجمن نظارت از آقایان استعلام پس از اینکه کلیه‌ی آنها قبولی خود را اعلام داشتند، بلافاصله بر طبق ماده 15 قانون انتخابات اولین جلسه را تشکیل و با رأی مخفی شروع به انتخاب هیئت رئیسه خود نمود و در نتیجه آقای عبدالعزیز توکلی رئیس و آقای حاج نور الله شیر خانی نایب رئیس آقایان حاج غلامعلی با تقوا، حاج غلام محمد تبصر، حاج غلام رسول ابدالی به سمت منشی تعیین گردیدند. در این جلسه انجمن نظارت در ساعت 8 بعد از ظهر روز دوشنبه 3 بهمن 39 در دفتر بخشداری به ریاست آقای عبدالعزیز توکلی تشکیل و در این جلسه تصمیم بر تشکیل انجمن‌های فرعی و تقسیم تعرفه و خرید لوازم مورد احتیاج قرار گرفته شد، ضمناً با استفاده از ماده‌ی 11 آیین نامه انتخابات نمایندگی با موافقت بخشداری به عنوان امین برای نظارت و تشکیل انجمن‌های فرعی و ثبت تعیین و به بخشداران معرفی گردیدند.

حوزه‌های انتخاباتی

بر طبق جدول منضم به قانون انجمن‌های فرعی برابر مواد 14 و 16 قانون انتخابات و تبصره مربوطه به وسیله آقایان بخشداران ریشخوار محولات و کفیل بخشداری زاوه انجمنهای فرعی به شرح زیر تشکیل گردید (انجمنهای فرعی ریشخوار به شعبه فرعی سنگان، انجمن فرعی محولات شعبه فرعی ازغنه انجمن فرعی زاوه) تشکیل گردید و سپس تصمیم گرفته شد در مرکز بخش یک صندوق و در دهستانهای بالای خواف و پایین خواف جلگه سه صندوق و سه شعبه فرعی با اعزام نماینده از طرف بخشداری و انجمن نظارت مرکزی تشکیل و پس از انتشار آگهی در روزهای مقرر اخذ آرا گردد ضمناً اضافه نماید که محل شعبه فرعی بالا خواف قریه چمن آبا دو محل تشکیل شعبه فرعی پایین خواف قریه سنگان و محل تشکیل شعبه فرعی جلگه قریه قاسم آباد خواهد بود.

1. انجمن مرکزی هزار و هفتصد و بیست و شش برگ تعرفه توزیع و اخذ آرا نموده، تعرفه‌های انجمن مرکزی 3000 برگ بوده که 274 برگ باقی مانده است.
2. تعرفه های شعبه‌ی فرعی چمن آباد 1000 برگ بوده که توزیع شده.
3. تعرفه شعبه فرعی سنگان 1000 برگ بوده که کلیه توزیع شده.
4. تعرفه‌های شعبه فرعی قاسم آباد 1000 برگ بوده که کلیه توزیع و اخذ آرا شده.

5. تعرفه‌های انجمن‌های فرعی رشنخوار و شعبه فرعی سنگان 3000 برگ بوده که 2991 برگ تعرفه توزیع و اخذ آرا شده.
6. انجمن فرعی فیض آباد و شعبه ازغند 2000 برگ تعرفه بوده که 1996 برگ تعرفه توزیع و 4 برگ باقی مانده است.
7. انجمن فرعی زاوه دارای 1000 برگ تعرفه بوده که کلیه را توزیع نموده.

حوزه انتخابات خواف 11713 برگ تعرفه توزیع و اخذ آرا گردیده است و پس استخراج و قرائت آرا به آقای محمد قرشی در انجمن نظارت مرکزی و شعبات مربوطه دارای 5024 رأی در انجمن فرعی رشنخوار دارای 2416 رأی در انجمن فرعی محولات دارای 1703 رأی در انجمن فرعی زاوه 796 رأی جمعاً در کلیه حوزه انتخابات خواف دارای 9939 رأی بوده است.

اعتراض به انتخابات

مجلس شورای ملی رونوشت در بار شاهنشاهی رونوشت وزارت کشور، رونوشت خواف انجمن نظارت رونوشت حزب مردم با کمال احترام به عرض می‌رساند به طوری که به حد شیاع رسیده و اغلب ساکنین محترم خواف - محولات ورشنخوار می‌دانند انتخابات آن سامان به طور طبیعی و دور از شاعبه تطمیع - تهدید انجام نگرفته بلکه مأمورین معذور و دلال‌های مذکور رعایا را مجبور به پای صندوق سوق داده یا اصولاً صورت مجلس خالی از حقیقت انشا نموده‌اند؛ اگرچه با نفوذ سرشار و املاک بی‌شمار و طبع کریم خان گسترده‌ای که آقای قرشی ثروتمند بزرگ خراسان دارند اعتراض اینجانب به جایی نخواهد رسید و فرزند برومند 27 ساله ایشان بر

کرسی مجلس مستقر خواهد گردید ولی برای دفاع از هم ولایتی‌های محترم و آگاه مقامات مربوطه بدین وسیله اعتراض قانونی خود را تقدیم و صراحتاً معروض می‌- داریم که به موجب ورقه تلگرافی که در دست داریم اولاً تعرفه‌ها که اساس انتخابات را تشکیل می‌دهد، به طور عادلانه بین خواف و محولات و ازغند و رشخوار تقسیم نشد و در جاهایی که املاک آقای قرشی وجود دارد تعرفه‌ها تورم پیدا نموده است؛ ثانیاً مأمورین مربوطه رفتن اینجانب را به خواف به هیچ وجه خلاف ندانسته و از نیمه‌ی راه مراجعت نمودند؛ چنانچه مراتب را همان روز به آقای علم از تربت حیدریه تلگراف نمودند با عرض مراتب فوق تصور نمی‌کنم مقامات عالی‌ه‌ی مملکتی رضایت بدهند که حقوق 100 هزار نفر مردم آن سامان به حق یک نفر شاهد خدمتگزاری که اهل محل و مورد توجه افکار عمومی بوده سالها به مملکت و هموطنان عزیز خدمت نموده و بارها مورد عنایات شاهنشاه قرار گرفته است، به این سهولت پایمال و آقای احمد قرشی 27 ساله که متجاوز از 10 سال که در آمریکا ساکن و هیچگونه تجربه شغلی در ایران نداشته است به صرف اینکه که پسر یک میلیاردر معروف است نماینده طبیعی مردم خواف - محولات شناخته شود.

فعالیت‌های عمرانی آقای قرشی

- بازسازی کوشک سلامه

بنای تاریخی و باستانی زیبای است چون نگینی بر پهندشت زیبای خواف خود نمایی می‌کند و آثار حیات سیاسی منطقه خواف را در گذشته‌های بسیار دور به نسل حاضر و سیاحان داخلی و خارجی اطلاع می‌دهد و از افتخارات زنده این دیار به

شمار می آید. اما متأسفانه چون کتیبه‌ای در آن بدست نیامده و منابع تاریخی هم از تاریخ ساخت آن خبری نمی دهد، معلوم نیست که در چه ایامی از دوره درخشان حیات سیاسی منطقه خواف ساخته شده است؛ اما آنچه مسلم است این بنا در حدود هشتصد سال پیش وجود داشته است که ملک قوام الدین زوزن در سال 607 ه.ق آن را تعمیر کرده است. این بنای عظیم از زمان آخرین خرابی‌اش تا سال 1326 ه.ش به صورت تپه‌ای بزرگ و قلعه مانند باقی بوده که ویرانه‌های یک عمارت بزرگی را نشان می‌داده است ولی حاج سید محمد قریشی مالک روستای سلامی در همین سال کار تجدید بنای آن را آغاز کرد و در سال 1330 ه.ش به پایان رسانید. این کوشک دارای سه طبقه است که هر طبقه اختصاص به گروهی داشته است طبقه پایین برای سربازان و نگهبانان و احیاناً زندان اختصاص بوده و دو طبقه دیگر هر قشر براساس پایه و مقام شان سکونت داشته‌اند از خصوصیات این بنا این است که پله‌های عریض با شیب ملایم به نحوی ساخته شده که با اسب سواره می‌توان به طبقه بالا رفت. دیوارهای کناری بنا فوق العاده ضخیم و در بعضی قسمت‌ها به سوم نیم متر می‌رسد. سقفها دو پوشش دارد و به اصلاح معماران یک پوشش ضربی و پوشش دیگر رومی است، فاصله این پوشش‌ها خالی است و هوا جریان دارد که همین امر سبب شده است هوای داخل ساختمان در زمستان گرم و در تابستان سرد باشد. خصوصیات فنی دیگری هم از نظر نظامی و امنیتی دارد که پنجره‌های اتاق‌ها و راهروها اوریب و طوری ساخته شده که اولاً از داخل همه جای بیرون را می‌توان دید، ولی از پایین و یا بیرون داخل ساختمان دیده نمی‌شود، ثانیاً از لحاظ نظامی هم نیز مستقیم به داخل ساختمان اصابت نمی‌کند و دیواره پنجره‌ها مانع از عبور تیر به

داخل کوشک می‌شود. این بنای عظیم تاریخی که از عمرش قرن‌ها می‌گذرد ار گل رسیده ساخته شده و نمای آن آجری است طبقه اول و دوم تعمیر و طبقه سوم در فاصله سالهای 1326 تا 1330 تجدید بنا گردیده است.

بند سلامه در فاصله 7 کیلومتری شمال شرقی شهر سلامی از شهرستان خواف و در دامنه جنوبی ارتفاعات باخرز بر روی یکی از دره‌های کناری رودخانه سلامی احداث شده است. از ابتدای شهر سلامی راه آسفالتی به سمت بند از جاده اصلی منشعب می‌شود و پس از عبور از روستای قلعه نو و طی نمودن حدود سه کیلومتر از دره رودخانه می‌توان به محل بند رسید که در غرب رودخانه واقع است. بند سلامی در دره‌ای بنا شده که آبهای ارتفاعات جنوبی کردیانو ارزنه را از طریق خیرآباد به دشت سلامه می‌رساند با توجه به این که بند بر روی دره فرعی رودخانه احداث شده است آب آن از طریق یک کانال انحرافی که در رودخانه ایجاد شده تأمین می‌گردد تا سال 1344 ه.ش کانال انحرافی در حدود 7 کیلومتری بالا دست مخزن بند واقع بود که در حال حاضر خراب شده و از آن استفاده نمی‌شود. در سال مذکور برای اینکه بند را زودتر و آسانتر آبگیری نمایند کانال جدیدی با عرض متوسط 4 متری در حدود 1/5 کیلومتری مخزن سد توسط مرحوم قریشی احداث شد. مصالح اصلی به کارفته در ساختمان بند سنگ، آجر و ملات ساروج می باشد.

نتیجه گیری

انتخابات مجلس در دوره پهلوی دوم چهره‌ای متمایز از دوره های قبل داشت چون در این دوره با تصویب لایحه افزایش حوزه انتخابیه و تعداد کرسی‌های نمایندگان مجلس همراه بود. از دوره بیستم مجلس شورای ملی این تغییرات آغاز شد. خواف در این دوره از حق داشتن نماینده در مجلس شورای ملی برخوردار گردید. بعد از کودتای 28 مرداد 1332 در دوره پهلوی امکان برگزاری انتخابات سالم و آزاد وجود نداشت و بیشتر جنبه صوری و فرمایشی پیدا کرده بود. به طور کلی تمهیداتی از طرف دولت اتخاذ می‌شد تا افرادی انتخابات شوند که موافق سلیق و برنامه حکومت باشند.

منابع و مأخذ

1. شاکری، خسرو، پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروط و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران، اختران 1384.
2. کسروی، احمد، انقلاب مشروط ایران، تبریز، نشر اختران، چاپ دوم، 1385.
3. کرمانی، ناظم الا سلام، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد سوم، تهران، امیرکبیر، 1387.
4. آبراهامیان، پرواندا، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، 1387.
5. زنگنه، ابراهیم، سمیای هزار ساله خواف، مشهد، چاپ اول، چاپ خانه سعید مشهد، 1382.
6. شجیعی، زهرا، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، 1372.
7. آبادیان، حسین، دو دهه واپسین حکومت پهلوی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، 1383.
8. مروارید، یونس، از مشروط تا جمهوری نگاهی به ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، جلد سوم، چاپ اول، نشر اوحدی، 1377.
9. تحولات سیاسی قوانین انتخاباتی مجلس شورای ملی و اسلامی ایران، مولفین علی محمد شریفی و اسمعیل دلیر، تهران، چاپ اول، جهاد دانشگاهی - تربیت معلم، 1389.

10. نظری، منوچهر، رجال پارلمانی از مشروط تا انقلاب، تهران، فرهنگ معاصر، 1388.
11. عاقلی، باقر، شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد دوم، نشر گفتار با همکاری نشر علم، 1380.
12. فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان 24 دوره مجاس شورای ملی، دفتر انتخابات وزارت کشور، بی‌جا، بی‌تا.
13. پسیان، نجف‌قلی، خسرو معتضد، معماران عصر پهلوی، تهران، نشر ثالث و نشر آتیه، 1379.
14. مصاحبه با غلام احمدیان، تاریخ 92/11/9.

کاربست سیاست کلاسیک انگلیسی‌ها در فراز و فرود رضا شاه پهلوی دکتر بهزاد قاسمی¹

چکیده

بعد از یک دوره مداخله مستقیم انگلیسی‌ها در ایران، مشی آن‌ها نسبت به تحولات سیاسی ایران تغییر کرد، انگلیسی‌ها به دلایلی از جمله کاهش میزان تعهدات نظامی، نگرانی از حضور نیروی رقیب (روس و آلمان‌ها)، حفظ جایگاه سیاسی جهت پیشبرد اهداف و منافع خود مجبور به تخلیه قوای نظامی خود از ایران بودند؛ از طرف دیگر می‌خواستند منافع خود را در منطقه حفظ کنند. به همین منظور برای تأمین اهداف و منافع خود در ایران به صورت مستقیم وارد نشدند؛ سیاست سنتی بریتانیا سرمایه‌گذاری بلند مدت بر روی جریان‌ها و اشخاص خاصی صورت گرفت تا به وقت مقتضی از وجود آن‌ها بهره‌برداری کنند؛ مقاله ضمن بررسی سیاست کلاسیک «سنتی» انگلیس، کوشش می‌کند؛ به این سوال اساسی پاسخ دهد که، انگلیس چگونه در فراز و فرود رضا پهلوی نقش ایفا کرد؟ به سخنی دقیق‌تر ظهور رضا شصت‌تیر به رضاخانی و گذار از رضاخانی به رضاشاهی و استعفا و تبعید رضاشاه چه بسترها و زمینه‌هایی دخالت داشته است.

1. دکتری تاریخ انقلاب اسلامی و پژوهشگر. ghasemi.b1981@gmail.com

تاریخ دریافت: 1394/9/5 تاریخ پذیرش: 1394/10/17

به نظر می‌رسد؛ انگلیس در دنباله سیاست خود برای ایجاد کودتا توانست از دو فرمانده نظامی و سیاسی (رضا میرپنج و سید ضیاء) استفاده کند. مکانیسم دیگر فرقه‌سازی و انفعال در برابر ترجمه ادبیات لاییک فرانسوی و افزون بر این‌ها بحران‌های اواخر قاجار و ناشی از مشروطه به این موضوع مدد رساند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد انگلیس از زمان ورود به عرصه استعماری و حضور در غرب آسیا و به خصوص مداخله در مسائل سیاسی و اقتصادی ایران از عصر قاجاریه تاکنون راهبرد و دکترین سیاسی واحد داشته؛ ولی با تاکتیک‌های مختلفی وارد عمل شده است و این نمونه و الگوی تاریخی ایران عصر پهلوی «رضاشاه» می‌تواند مدلی برای مطالعات تحولات سیاسی کنونی ایران و خاورمیانه باشد.

واژگان کلیدی: انگلیس، رضاپهلوی، سیاست سنتی، کاربست، ایران.

1. مقدمه

اهمیت کاربست سیاست سنتی بریتانیا در ایران دوره معاصر به خصوص در طول جنگ جهانی اول نشانگر این است که به اهمیت و کارآمدی نفت ایران پی برده بودند، اندیشه تضمین بلند مدت آن را در سر می‌پرورانند. ادامه درگیری‌های داخلی و احتمال سقوط کشور در دام تبلیغات بلشویک‌ها و در نتیجه به خطر افتادن ذخایر نفتی، انگلستان را به تثبیت اوضاع اقتصادی و سیاسی و در نهایت تقویت دولت مقتدر مرکزی رهنمون ساخت، تا بر اساس سیاست کلاسیک ایران را مدیریت کنند. هدف واقعی انگلیس در قبال ایران تبدیل این کشور به محیط امن ولی ایجاد اختلافات داخلی و هدایت غیرمستقیم جریان‌ها بوده است.

با آشکار شدن اسناد و مدارک موجود، در نقش عوامل بریتانیایی در راه‌اندازی و پیشبرد اهداف کودتا و یا در فراز و فرود رضاپهلوی وجود دارد. در این رابطه برخی از دیدگاه در متن اشاره خواهد شد که مصادیق و شواهد تایید کننده کاربست سیاست «سنتی» بریتانیا در ایران است.

با توجه به اهمیت مطالعاتی تاریخ معاصر ایران و نقش انگلیسی‌ها در تحولات خاورمیانه نشانگر تداوم سیاست سنتی انگلیس در مواجهه با موقعیت‌های مختلف است. در این رابطه با روی کار آوردن برخی از افراد در قدرت سیاسی، و با ایجاد تفرقه سیاسی، اجتماعی و دینی و مذهبی در جامعه، گسترش ادبیات ضد دینی و به عبارتی ناسیونالیستی و سکولاریستی همواره به صورت غیر مستقیم در هدایت افراد و نفوذ در آن‌ها نقش داشته‌اند. این مقاله به دنبال اثبات و رد نقش و تاثیر انگلیسی‌ها در دوره پهلوی نیست؛ بلکه تبیین چگونگی ایفای نقش انگلیسی‌ها در کودتا و در

فراز و فرود پهلوی است. به صورت مشخص مسئله پژوهش چگونگی و نحوه اقدامات نظری و عملی بریتانیا در کاربرست سیاست خارجی خود در دوره پهلوی است که در این رابطه نفوذ در جریان‌ها و اشخاص خاصی صورت گرفت تا در زمان نیاز از وجود آن‌ها بهره‌برداری کنند؛ مقاله حاضر ضمن بررسی سیاست کلاسیک «سنتی» انگلیس، کوشش می‌کند؛ به این سوال اساسی پاسخ دهد که، انگلیس چگونه در فراز و فرود رضا پهلوی نقش ایفا کرد؟ به عبارتی دیگر ظهور رضاخان به رضاخانی و گذار از رضاخانی به رضاشاهی و استعفا و تبعید رضاشاه چه بسترها و زمینه‌هایی وجود داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد انگلیس از زمان ورود به عرصه استعماری و حضور در غرب آسیا و به خصوص مداخله در مسائل سیاسی و اقتصادی ایران از عصر قاجاریه تاکنون راهبرد و دکترین سیاسی واحد داشته؛ ولی با اشکال و تاکتیک‌های مختلفی وارد عمل شده است و این نمونه و الگوی تاریخی ایران عصر پهلوی «رضاشاه» می‌تواند مدلی برای مطالعات تحولات سیاسی کنونی ایران و خاورمیانه باشد.

2. سیاست سنتی و کلاسیک انگلیسی‌ها به مثابه چارچوب تئوریک

سابقه حضور استعماری انگلیس در خاورمیانه و خلیج فارس به اوایل قرن 19 باز می‌گردد. در سال‌های 1820 در بحبوحه جنگ‌های ایران با روسیه، دولت انگلستان به بهانه مبارزه با دزدهای دریایی سواحل جنوبی خلیج فارس را اشغال نموده و با حکام محلی قرارداد تحت الحمایگی امضاء کرد. اگر چه در دوران گذشته از جمله صفویه انگلیسی‌ها در ایران حضور داشته‌اند، اما در آن زمان به علت اقتدار دولت مرکزی فقط به کار تجارت اشتغال داشتند و در زمان قاجاریه و تضعیف ایران به

خاطر جنگ با روسیه است که انگلستان از فرصت پیش آمده جهت اشغال نظامی برخی مناطق خلیج فارس که تحت نفوذ ایران بودند، استفاده کرد. در سال‌های آخر قرن 19، با تشدید اختلافات مرزی بین شیخ نشین‌ها، باعث تضعیف هرچه بیشتر آن‌ها شد. در این مرحله انگلستان توانست شیخ نشین‌های بحرین، قطر، دبی، شارجه، ابوظبی، مسقط، عمان و... را به زیر سلطه خود درآورد. تا بعد از جنگ جهانی دوم، خاورمیانه همچنان بخشی از سیستم امپریالیستی انگلستان را تشکیل می‌داد که مشتمل بر مجموعه سرزمین‌هایی بود که شامل قبرس، مناطق تحت‌الحمايه سومالی در آفریقا و مناطق تحت‌الحمايه خلیج فارس مانند بحرین می‌شد. به هر حال در مفهوم سرزمینی، امپراتوری رسمی و غیررسمی بریتانیا در خاورمیانه، از لیبی در غرب تا منطقه تحت استقرار شرکت نفت ایران و انگلیس در شرق را شامل می‌شد. عراق شمالی‌ترین کشور از این مجموعه سرزمین‌های تحت سلطه بریتانیا بود، حال آنکه در جنوبی‌ترین نقطه سرزمین‌های تحت سلطه این کشور، سودان قرار داشت. امپراتوری غیر رسمی بریتانیا گسترده بود، به این معنی که با وجود عدم مدیریت مستقیم بریتانیا، نفوذ این کشور همچنان برقرار بود. به عنوان مثال بریتانیا، پادشاهی اردن را بخشی از سیستم جهانی امپراتوری خود می‌دانست (منفرد، 1390: 2).

در سال 1967، انگلستان تصمیم به عقب‌نشینی نیروهایش از شرق کانال سوئز گرفت و بعد از خروج کامل آن‌ها از خلیج فارس در سال 1971، به نظر می‌رسید تاریخ این کشور در خاورمیانه به نقطه پایان رسیده است، اما رهبران انگلیس همواره تلاش داشته‌اند تا به عنوان یک بازیگر قدرتمند در صحنه خاورمیانه باقی بمانند. در بیشتر دوره جنگ سرد، چهارچوب راهبردی انگلستان روشن و واضح بود. با پایان

یافتن جنگ سرد و نبود تهدیدات قابل تعریفی که از جانب یک یا دو کشور ایجاد شود، انگلستان، دچار پیچیدگی و ابهام بیشتری شد و به سوی یک رویکرد «مبتنی بر ظرفیت» گرایید. در عمل، دستورالعمل‌های اندکی برای راهنمایی کسانی که با مسائل امنیتی سر و کار داشتند، وجود داشت. چنانکه دیوید شاکمن ذکر نموده؛ «از لحظه‌ای که دیوار برلین در نوامبر 1989 فرو ریخت، نخستین مورد از موارد قابل اطمینان در طرح‌ریزی از میان رفت». غرب با مجموعه‌ای متضاد از تهدیدات جدید و پیش‌بینی ناشدنی مواجه شد. در واقع، خوش‌بینی نشئت گرفته از خاتمه رویارویی شرق و غرب و امکان نوسازی در ساختار ملل متحد، به زودی رو به افول نهاد. به زودی آشکار شد که «جنگ سرد» راه را نه برای «نظم نوین جهانی»، بلکه برای دورانی از ابهام و خطرات بی‌شمار باز کرده است. همین که ساختار جنگ سرد از میان رفت و الگوهای تثبیت شده آن ناپدید شد، درگیری‌های شکل گرفته، دیگر با مشارکت و تحت مدیریت ناظران ابرقدرت نبود. جنگ‌های صاحبان قدرت، جای خود را به شکلی تازه از «درگیری بی‌ساختار یا بد ساختار» داد (منفرد، 1390: 2).

با مطالعه سابقه تاریخی بریتانیا در سیاست خارجی خود به نظر می‌رسد؛ سیاست خارجی انگلیس دارای سنت دیرپایی در قبال غرب آسیا و به خصوص ایران بوده است. سیاست بریتانیا از دوره استعمار تاکنون دو دسته منافع کلان بر سیاست‌های خود در خاورمیانه و ایران تاثیر گذاشته است؛ کنترل منابع نفتی و تمایل به ثبات منطقه‌ای و عدم شتاب تحولات سریع بوده است. یعنی بریتانیا همواره سعی در اجرای سیاست کلاسیک خود داشته یعنی با بکارگیری افراد، به راه انداختن اختلافات دینی، ترجمه ادبیات ضد دینی و نمونه‌هایی از این قبیل به دنبال حفظ

جایگاه و نفوذ خود در ایران و منطقه خاورمیانه بوده است. با توجه به همجواری غرب آسیا با اروپا، از منظر دولت انگلیس، بی‌ثباتی و ناامنی در خاورمیانه می‌تواند تأثیرات مستقیمی بر امنیت انگلیس داشته باشد.

گفتنی است که، دولت انگلیس مرزهای شرقی و جنوبی ایران را دروازه ورود به هند می‌دانست لذا تسلط بر این مناطق، به معنی استمرار سلطه بر هند تلقی می‌شد. تسلط بر این حوزه منافع تجاری فراوانی برای دولت انگلستان بدنبال داشت و بازرگانان انگلیسی می‌توانستند روابط تجاری خود را گسترش دهند. لذا برقراری و تأمین امنیت این منطقه برای دولت انگلیس بسیار اهمیت داشت. گارثویت در این زمینه نوشته «در اواخر قرن نوزدهم ترس و وحشت انگلیس از این بود که مبدا روس‌ها در اثر ضعف و ناتوانی سلسله قاجار از فرصت استفاده کرده و جای پای برای خود در حوزه خلیج فارس بازکنند لذا سریع در سیاست خود تجدید نظر کرد و شیخ خزعل شیخ المشایخ محمره را زیر چتر حمایت خود گرفت. با افتتاح راه بختیاری و کمی بعد با اکتشاف حوزه های نفتی در خاک بختیاری و احداث خط لوله در قلمرو شیخ محمره و همچنین با موقعیت مهم سوق الجیشی منطقه خوزستان در خلال جنگ جهانی اول دولت انگلیس بیش از پیش روابط خود را شیخ خزعل و خوانین بختیاری گسترش داد و تلاش می‌کرد تا نفوذ خود را در این منطقه هر چه بیشتر تقویت کند.» (گارثویت، 1373 : 170)

در برخی اسناد بالادستی مربوط به وزارت خارجه بریتانیا استدلال شده است که بزرگ‌ترین خطر بر سر راه امنیت بریتانیا از محیط راهبردی ناشی می‌شد که تغییر آن سریع‌تر از آن بود که این کشور بتواند جهت رفع آن تهدیدات، آمادگی کسب کند، یا

منابعی تأمین نماید. در نتیجه، نقش و هدف انگلستان نیز «چندگانه، مبهم و اختلاف برانگیز» و «بلندمدت و با صبر سیاسی» پیگیری و دنبال می‌شود.

در این مقاله با در نظر داشتن این مفاهیم نظری ذکر شده در سطور بالا نوشتار حاضر درصدد تبیین نقش و کارکرد ایدئولوژی بهایی‌گری و زرتشتی‌گری در شکل‌گیری شخصیت رضاخان است. برای تبیین این موضوع ضروری به نظر می‌رسد مثلث توانمندکننده سیاست بریتانیا در دوره پهلوی و کاربست آن نشان داده شود.

چطور انگلیسی‌ها رضاشاه را در ایران به سلطنت رساندند و هم آن‌ها او را در شهریور سال 1320 از کار برکنار کردند. سلطنت 20 ساله رضاشاه و دیکتاتوری وی ترسیم مثلث در بالا توجیه شده و تمام عوامل بسوی دولت انگلیس نشانه روی می‌شود سرانجام قدرت‌های خارجی در تحولات 200 ساله تاریخ ایران نقش مهمی داشته‌اند. درست است که نقش انگلیس در روی کارآمدن رضا شاه در ایران نقشی اساسی و به لحاظ علمی و متکی با اسناد بررسی و تبیین شده است؛ اما بدون توجه به زمینه‌های تاریخی و شخصیتی رضاشاه در ایران دارای خلاء پژوهشی است. بر اساس سیاست‌های خاص استعماری دولت انگلیس از سویی و زمینه‌های داخلی آن بخصوص اندیشه‌های بابی‌گری، بهایی‌گری و زرتشتی‌گری از سویی دیگر بود.

3. زمینه‌های بابت، بهایت و زرتشتیان: در دوران حکومت محمدشاه قاجار (1250-1264) چند شورش سیاسی - مذهبی در ایران رخ داد که از جمله می‌توان به شورش سالارالدوله، شورش آقاخان محلاتی رئیس (امام فرقه اسماعیلیه) و شورش مذهبی باب اشاره نمود. سید علی محمد بزاز شیرازی که به سال 1235 ق در شیراز متولد گردید و در سال 1266 ق به دستور امیرکبیر تیرباران شد در ابتدا

ادعا نمود که باب امام زمان و پس از مدتی خود را امام زمان نامید و در انتها ادعای ربوبیت و خدایی نمود. در واقع سید کاظم رشتی نخستین کسی بود که به علی محمد القاء نمود که باب امام زمان است (افراسیابی، 1382: 89). علی محمد پس از بازگشت کربلا ادعا کرد باب امام زمان است و این ادعای خود را در سال 1260 ق در شیراز علنی کرد. آنچه در زندگی نامه عین الملک اهمیت دارد آشنایی و ارتباط او با اردشیر جی قبل از کودتای سوم اسفند 1299 هـ ش بوسیله رضاخان است. اکثر منابع تاریخی اشاره دارند که برای اولین بار عین الملک هویدا رضا خان را شناسایی کرد و او را به اردشیر جی معرفی نمود.

زردتشتیان و شکل‌گیری حکومت پهلوی: در دوران قاجاریه به علت آشنایی برخی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان ایرانی با اندیشه‌ها و نوشته‌های خارجی، برخی از این روشنفکران تحت تاثیر ادبیات و کتب غربی تنها راه نجات و رستگاری مساله عقب‌ماندگی و عدم پیشرفت جامعه ایرانی را در ضدیت با دین جستجو نمودند. در واقع برای روشنفکران و اندیشمندان ایرانی در دوران قاجاریه وضعیت عقب‌ماندگی و شکاف عظیم فن‌آوری بین ایران و غرب نوعی علامت سوال ایجاد نمود که چرا غرب پیشرفت کرد و ایران عقب افتاده است؟ سوال اصلی برخی از اندیشمندان ایرانی از چرایی عقب‌ماندگی جامعه ایران نسبت به غرب بود از اینرو هریک به فراخور دیدگاه‌های فکری - عقیدتی و پایگاه اجتماعی خود برای جبران عقب‌ماندگی و علل این عقب‌ماندگی نظریاتی ارائه نمودند. روشنفکران ایرانی چند رویکرد متفاوت از خود نشان دادند، در مواجهه با غرب: 1- اخذ تمدن فرنگی بطور کامل 2- اخذ تمدن فرنگی و بومی سازی آن 3- انکار پدیده‌ای بنام غرب و استعمار.

گروهی از ایرانیان در مواجهه با غرب و مساله عقب ماندگی ایران بجای توجه به ریشه‌های عقب ماندگی علت عقب ماندگی و ضعف جامعه‌ی ایرانی را در مذهب اسلام جستجو کردند و مدعی شدند تمام بدبختی‌ها و آثار شوم عقب ماندگی جامعه ایران ناشی از دین اسلام است. افرادی همچون فتحعلی آخوندزاده با نوشتن آثاری چون آیین سکندری و نامه‌هایی به سران زردتشتی از جمله مانکجی اسلام ستیزی و توجه به ایران باستان را گوشزد می‌نماید.

مانکجی کیست؟ مانکجی هوشنگ هاتریا به سال 1813 م / 1328 ه.ق در یکی از بخش‌های بندر سورات هند دنیا آمد. ادعا شده است که اجداد وی از زرتشتیانی بودند که در زمان صفویه از ایران به هند مهاجرت کردند. پدر وی جزء کارکنان دولت انگلیس در سورات بود و با انتقال فعالیت‌های انگلیسی از سورات به بمبئی، پدر او به بمبئی رفته در آنجا رحل اقامت افکند. به نوشته برخی از منابع در جریان محاصره هرات بوسیله محمد شاه وی در بخش مالی - تدارکاتی سپاه کامران میرزا (مخالف دولت ایران) خدمت می‌کرد و کامران میرزا را به کمک دولت انگلستان امیدوار می‌ساخت. مانکجی پس از جنگ‌های ایران بر سر هرات به هند بازگشت و این بار مامور سفر به ایران شد با اخذ چهار سفارشنامه به سفر او مقامات انگلیس در بغداد، استانبول، بوشهر و تهران. وی به سال 1270/1845 م در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمد فعالیت‌های مانکجی در ایران عمدتاً در محورهای زیر صورت گرفته است: اشاعه باستان‌گرایی با همکاری میرزا فتحعلی آخوندزاده و جلال‌الدین میرزا قاجار، ارتباط با سران فرقه بابیه (آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم 295003266). از جمله ملاقات وی با به‌الله در بغداد، ارتباط با صوفیه‌ی نعمت‌اللهی در سفر به

کرمان (ماهان) و دریافت لقب طریقتی و درویش فانی از قطب دراویش نعمت الهی بنام رحمت علی شاه و ارتباط با سازمانهای فراماسونری (زعیم الدوله تبریزی، 1346: 89).

مانکجی در راستای تقویت زرتشتی‌گری در ایران دست به اقدامات دیگری زد از جمله: تاسیس انجمن زرتشتیان یزد برای حل و فصل اختلافات خانوادگی و شرعی و دور شدن آنان از محاکم مسلمانان. همچنین تاسیس مدارس زرتشتی در یزد و کرمان. به نوشته برخی از محققان بهایی وی در تهران با ابوالفضل گلپایگانی (نویسنده و مبلغ بهایی) آشنایی پیدا کرد (شرح احوال میرزا ابوالفضل با مقدمه عبد الحمید اشراق خاوری، مطبوعات امری به نقل از ویژه نامه ایام روزنامه جام جم، ش 29 شهریور 1386). در تهران مانکجی مدرسه‌ای تاسیس نمود که ابوالفضل گلپایگانی را که فارسی‌نویس سره بود را به سمت منشی خود گمارد. مانکجی بواسطه ابوالفضل گلپایگانی با بهاء ارتباط داشت و در طول حیات خود در ایران برای تحریر نامه‌های خود از منشیان بهایی کمک می‌گرفت. مانکجی سرانجام در سال 1307 ه ق 1890 م در تهران درگذشت. اردشیر جی: او پسر ایدلجی پسر شاپور جی به سال 1865 م. در یک خانواده زرتشتی ایرانی تبار در بمبئی به دنیا آمد. پدر و پدر بزرگ او گزارشگران روزنامه‌ی انگلیسی تایمز در بمبئی بوده‌اند. لذا اردشیر نام خانوادگی ریپورتر را برگزید و به اردشیر جی ریپورتر شهرت یافت. به علت عدم آشنایی ایرانیان مسلمان با این واژه اردشیرجی و پسرش شاپورجی به اردشیرجی و شاپورجی ملقب شده‌اند.

4. بحران‌های اواخر قاجار

بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول: جنگ جهانی اول باعث شد که فعالان سیاسی ایران دچار تنش شده و وحدت سیاسی لازم جهت مقابله با مشکلات را از دست بدهند چرا که گروهی طرفدار متفقین شدند و گروهی دیگر طرفدار متحدین، پس با هم به رقابت پرداختند و بطور محرمانه قراردادهایی را امضاء کردند. این برهه را باید بی‌تردید بغرنج‌ترین دوره تاریخ سیاسی کشور به حساب آورد. که اثرات آن تا مدت‌ها بعد از پایان جنگ در کشور مشاهده می‌شد و پایه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور را تضعیف کرد (ملائی توانی، 1378: 2). تسلط کامل انگلیس بر ایران هر چند که در پی جنگ جهانی اول ایران از زیر یوغ روسیه رهائی یافت، اما بریتانیا تسلط خود را بیشتر کرد و قراردادهای ننگین مثل قرارداد 1919 را تحمیل کرد. و سال‌های متمادی با در اختیار گرفتن نفت، سیاست و اقتصاد ایران به سیطره خویش تداوم بخشید. بنابراین اثرات جنگ جهانی اول بر ایران از زوایای مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بود که باعث رکود اقتصاد ایران شد. کشاورزی، که عمده‌ترین منبع درآمدی کشور در آن زمان بود، بخاطر جنگ بکلی از بین رفت و در پی آن قحطی و گرسنگی بوجود آمد. همچنین از لحاظ سیاسی، احزاب و گروه‌های تازه تشکیل یافته تضعیف شده و همچنین دولت‌هایی که روی کار می‌آمدند به خاطر نفوذ و استیلای دول غرب نمی‌توانستند کارآیی لازم جهت رفع معضلات و مشکلات مردم را داشته باشند از لحاظ اجتماعی هم تلفاتی سنگین دامن‌گیر مردم ایران شده و در پی جنگ ناامنی و راهزنی رفتارهای سوء اخلاقی، ارتکاب

جنایت‌های بزرگ و ویرانی بیشتر شهرها و خرابی راه‌های مواصلاتی کشور نصیب ایران شد (همان).

جنگ جهانی اول در زمانی آغاز شد که ایران از جوانب گوناگون اوضاعی آشفته، نابسامان و متزلزل داشت. در سال‌های جنگ جهانی اول، موجی از قحطی، فقر، گرسنگی، قتل و غارت دامن‌گیر جامعه‌ی ایران شده بود. بیماری‌های مسری به ویژه تیفوس در مناطقی که بیشتر در معرض تاخت و تاز نیروهای بیگانه بود بیداد می‌کرد. به طور کلی در میان طیف گسترده‌ی نخبگان سیاسی و فرهنگی سه گرایش متضاد وجود داشت. اقلیت دموکرات‌ها خواستار اتحاد با قدرت‌های مرکزی بوده؛ گروه محافظه‌کار ادعا داشتند نفع کشور در آن است که منفعل بماند و از این طریق متحدین را همراهی کند. اعتدالیون که به اندازه‌ی تندروها از دخالت‌های روس و انگلیس برآشفته بودند، در انتخاب شیوه‌ی عمل با احتیاط بیشتری اقدام می‌کردند و اعتقاد داشتند که دشمنی آشکار با متفقین خطر استعمار کامل و تجزیه کشور را دربر دارد.

دخالت مستقیم بیگانگان در امور داخلی کشور و تشدید ناامنی و بی‌ثباتی؛ دخالت مستقیم دولتین روس و انگلیس در امور داخلی ایران از زمانی آغاز شد که کشاکش نبرد محمد علی شاه با نیروهای مشروطه خواه رخ داد. قرارداد 1907م بین دولتین به امضا رسید. دوره جنگ جهانی اول و سال‌های اولیه پس از آن برای ایران دوره حساس بود و ایران دستخوش تغییر و تحول بود. در این دوره بود که گروهی آگاه و آزادی خواه مبارزه با وقایع شومی که در حال شکل گرفتن بود پرداختند و سعی کردند جلوی کسانی را که بازیچه سیاستهای بیگانه قرار گرفته بودند را بگیرند، در

شرایطی که کشورهای استعماری با تکیه بر عوامل داخلی خود تلاش می‌کردند از لحاظ سیاسی و اجتماعی ایران را در کنترل خود داشته باشند. صرف‌نظر از خسارت‌های اجتماعی - اقتصادی جنگ، بسیاری از سازمان‌های متشکل مشروطه از جمله احزاب و گروه‌های سازمان یافته تضعیف و یا بکلی مضمحل شدند و راه استیلای کامل انگلیس بر ایران هموار گردید که در نهایت حضور خود را با کودتای 1299 تکمیل کرد. جنگ باعث شد توسعه صنعتی دستخوش وقفه گردد، محدوده فعالیت‌های صنعتی که به خصوص بعد از ورود برخی مستشاران خارجی در اواخر دوره قاجار آغاز گردیده بود دچار تزلزل گردید (فوران، 1377: 296).

از مهم‌ترین بحران‌ها عبارتند از؛ بحران اقتصادی که اقتصاد ایران در سراسر دوره‌ی انقلاب مشروطه و پس از آن، همواره با الگوی بسیار نامتعادل از توزیع ثروت و درآمد مواجه بوده است و تقریباً همیشه قشر عظیم جمیت کشور در فقر و محرومیت به سر برده و تنها طبقات محدودی در رفاه و آسایش مالی زیسته‌اند. (فوران، 1377: 296).

بی‌ثباتی در حکومت و کابینه‌ها که این وضعیت باعث شد که دولت مرکزی در زمان سلطنت احمدشاه وضعیت ناامید کننده‌ای پیدا کند طوری که بین سال‌های 1288 هـ ش تا 1300 هـ ش بیش از پنجاه بار دولت و کابینه تغییر پیدا کند شواهد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در هر سال بیش از دو بار دولت تشکیل شده است (شمیم، 1379: 604).

قرارداد 1919 در دوره قاجاریه، روسیه و انگلستان بر مناطق شمالی و جنوبی ایران تسلط کامل داشتند و با استفاده از ضعف دولت مرکزی امتیازات زیادی به دست

آوردند. عبدالله مستوفی از مشروطه‌خواهان و رئیس یکی از ادارات دولتی هم رساله جداگانه‌ای با نام «ابطال الباطل» در رد قرارداد نوشت و به طور مفصل به بحث درباره مواد آن پرداخت. مهاجران ایرانی مقیم اروپا که بیشترشان دانشجوی یا تاجر بودند در راستای مبارزه ضداستعماری با قرارداد به مخالفت برخاسته و در نشریات فارسی زبان و غیره مقالاتی منتشر کردند. سیدحسن تقی‌زاده، کاظم زاده ایرانشهر، محمد قزوینی و ابراهیم پورداوود از جمله روزنامه‌نگاران و محمد مصدق، ممتازالسلطنه و میرزا علی‌اکبرخان داور از جمله آنها بودند (بهنام، 1379: 23).

در داخل، بعضی اعتراض‌ها شکل دیگری به خود گرفت؛ شخص احمدشاه نیز با تصویب قرارداد موافق نبود و از توشیح آن طفره می‌رفت. البته برای این کار دلایلی ذکر کرده‌اند و گفته شده که وی انتظار داشت تا انگلیسی‌ها به وی پاداش بیشتری بدهند. برخی هم می‌گویند او اصلاً با روح قرارداد مخالف بود و چون قرار بود که قرارداد به تصویب مجلس برسد سعی داشت مانع تشکیل مجلس شود و از برگزاری انتخابات در برخی نقاط جلوگیری کرد (بهار، 1323: 36). مردم نیز که از مقاومت‌های شاه آگاه شده بودند، هنگام ورودش از اروپا به ایران به استقبالش شتافتند، اما مراسم استقبال با شعارهایی ضد دولت و ثوق‌الدوله، به شکل تظاهرات ضد انگلیسی درآمد (مستوفی، 1325: 25). و امکان اجرایی شدن قرار داد غیرممکن شده بود و به مرور به فراموشی سپرده شد و سیدضیاءالدین طباطبایی که پس از کودتای 1299 رئیس‌الوزرا شد برای کسب وجهه، قرارداد کان لم یکن شده را به‌طور یکطرفه ملغی اعلام کرد.

جنبش‌های سیاسی اواخر قاجار

در حالی که انقلاب 1284 مشروطیتی لیبرال را جایگزین استبداد قاجار کرده بود، کودتای سوم اسفند 1299 راه را برای انهدام ساختارهای پارلمانی و انقراض قاجاریه و استقرار حکومت پهلوی هموار کرد. در این میان قیام‌ها و جنبش‌های در ایران رخ داد که عبارت بودند از: جنبش جنگل، جنبش سلحشوران جنوب، و قیام شیخ محمد خیابانی و قیام لاهوتی و... می‌توان نام برد. به برخی از قیام‌ها به اختصار اشاره می‌شود.

قیام جنگل و انقلاب گیلان که در اواخر سال 1334 ه.ق در حوالی تالش برای مبارزه با اشغالگران خارجی و خائنین داخلی مبادرت به تشکیل جمعیتی به نام اتحاد اسلام کرد (اکبری، 1380: 90) قیام خیابانی از ابتدا قصد جدایی از ایران را نداشت ولی روند تحولات در خاک روسیه و انحطاط قدرت دولت مرکزی او را براین داشت که ادعاهایی استقلال طلبانه را دنبال کند. اگر چه قیام خیابانی دوام چندانی نیافت و با دخالت دولت مرکزی سرکوب شد. ولی به طور قطع دامنه ناامنی افزایش ناتوانی دولت مرکزی را افزود (مستوفی، 1325: 168).

قیام سرگرد لاهوتی از دموکرات‌های با سابقه‌ای بود که در دوره مهاجرت به ترکیه رفت و پس از پایان جنگ و خاتمه جنبش خیابانی بازگشت، سرانجام جنگ سختی بین طرفین درگرفت و بعلت آمادگی افراد ژاندارم نیروی دولتی پیروشد و لاهوتی به اتحاد شوروی پناهنده و قیام سرکوب گردید (مجتهدی، 1378: 135). عده‌ای بر این باورند که لاهوتی ادامه دهنده قیام خیابانی بوده است ولی موفقیتی را کسب نکرد.

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان با روی کار آمدن دولت سیدضیاءالدین طباطبایی، طبق دستور رئیس دولت، در 13 فروردین 1300 خورشیدی اقدام به دستگیری احمد قوام (قوام السلطنه) والی خراسان کرد و پس از مصادره اموال وی، او را تحت الحفظ به تهران فرستاد و خود کفالت استانداری خراسان را به عهده گرفت. به دنبال سقوط حکومت صد روزه سیدضیاءالدین، قوام السلطنه از زندان خارج شد و در کاخ فرح‌آباد فرمان رئیس‌الوزرائی خود را از احمدشاه قاجار دریافت کرد. با روی کار آمدن قوام، تلگرافی به مشهد مخابره شد و کلنل از کفالت ایالت خراسان برکنار گردید و شخصی به نام نجدالسلطنه به کفالت استانداری برگزیده شد. قیام پسیان در زمان دولت در تبعید نظام السلطنه در کرمانشاه نیز حضور داشت و آلمانها از طریق یک افسر آلمانی بنام سرهنگ یپ او را به حکومت کرمانشاه منصوب کردند اگرچه بعضی منابع اشاره به مخالفت دولت مهاجرت با این انتصاب دارد (آوری، 1377: 369).

5. انگلستان و کودتای 1299

امروزه دیگر با آشکار شدن اسناد و مدارک موجود تردیدی در نقش عوامل بریتانیایی در راه‌اندازی و پیشبرد اهداف کودتا وجود ندارد. آشکارا و به وضوح از نقش عوامل بریتانیا در تمهید کودتای سوم اسفند 1299 پرده بر می‌دارد. جان فوران در کتاب مقاومت شکننده در مورد کودتای سوم اسفند و حد و حدود نقش بریتانیا در آن می‌گوید: بی آن‌که به راه افراط و تفریط برویم بریتانیا نقش مهمی در کودتا داشته است. شواهد موجود مؤید آنند که وزارت خارجه‌ی بریتانیا نقش چندانی در کودتا نداشت اما مقام‌های برجسته‌ی نظامی و پرسنل سفارتخانه‌ی بریتانیا

در ایران در تدارک کودتا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند (فوران، 1383: 302). چرا که رضاخان با حمایت آبرونساید در زمستان 1299 به مقام فرماندهی فوج قزاق رسید، «یک دیکتاتور نظامی می‌تواند مشکلات ایران را حل کند و ما امکان پیدا می‌کنیم بی هیچ دردسری قوایمان را از ایران بیرون ببریم» (آبرونساید، 1373: 235). در روز 25 بهمن 1299 آبرونساید به بغداد فراخوانده شد و به رضاخان یادآور شد که از آن پس او فرمانده قوای قزاق است و می‌تواند هر طور مناسب می‌داند عمل کند و تنها از رضاخان قول گرفت که احمدشاه را از سلطنت خلع نکند.

خانم نیکی آر، کدی معتقد است: مدارک کتبی که بر شرکت غیر نظامی انگلیس در این کودتا دلالت کند در دست نیست. اما اکنون این مطلب روشن شده که فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، ژنرال آبرونساید، ابتدا به رضاخان کمک کرد که قدرت را در تیپ قزاق به دست آورد و سپس او را به انجام کودتا تشویق نمود (کدی، 1377: 138). همچنین در جای دیگر می‌گوید: اسنادی که اکنون در دسترس است نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها بر طراحی کودتا یا آنچه که رهبران پس از به قدرت رسیدن می‌بایست انجام می‌دادند، نظارت نداشته‌اند. انگلیسی‌ها با واداشتن احمدشاه به اخراج افسران روسی بریگاد قزاق در مهر 1299 غیر مستقیم راه را برای کودتاگران هموار کردند. ژنرال آبرونساید فرمانده سپاهیان انگلیس که بر قزاق نفوذ داشت و انگلیسی‌های دیگر کمک به آموزش قزاق‌ها و ژاندارمری را بر عهده داشتند. آبرونساید روی رضاخان انگشت گذاشت و او را به مقام فرماندهی قزاق‌ها ارتقا داد. او (آبرونساید) در خاطراتش مدعی است که در تشویق و تأیید کودتا نقش

داشته است. اسلحه و ساز و برگ قزاق‌های قزوین را انگلیسی‌ها تأمین می‌کردند و حقوقشان را نیز آنها می‌پرداختند. بعداً انگلیسی‌ها بین سیدضیاء و قزاق‌ها واسطه شدند. سپس نورمن وزیرمختار انگلیس در اوایل فوریه (بهمن‌ماه) به کلنل اسمیت پیشنهاد کرد سپاه قزوین را جانشین قزاق‌های سرکش تهران کند و در زمان ورود نیروهای رضاخان به تهران نورمن به رئیس سوئدی پلیس توصیه کرد دخالت نکنند و به شاه نیز توصیه کرد به‌عنوان تنها راه چاره به خواسته‌های آنها تن در دهد (کدی، 1381: 137). «انگلیسی‌ها خیالاتی دارند، به توسط سید ضیاء و دیگران یعنی اختیارات به دست این آدم دادند. بسیار بسیار خوب انجام داد.» (عین السلطنه، 1379: 7261).

در مجموع تأمین امنیت هندوستان، یکی از اساسی‌ترین اهداف منطقه‌ای انگلستان تأمین امنیت هندوستان بود که در سیطره‌ی کمپانی هند شرقی قرار داشت. این منطقه که توسط رژیم بلشویکی مورد تهدید قرار گرفته بود انگلستان را در اندیشه‌ی ایجاد خط حائل‌ی در مقابل نفوذ شوروی به این منطقه فرو برد. بنابراین با وجود دولت مقتدر و قوی در ایران دولت انگلستان می‌تواند در حفظ و نگهداری هندوستان آسایش خاطر داشته باشد. حفظ موقعیت انگلستان در خلیج فارس بخاطر وجود منابع نفتی در این منطقه و به ویژه ایران که با دولت انگلستان قراردادهای نفتی داشت. حل مشکلات ناشی از حضور مستقیم سربازان انگلیسی که افزون بر هزینه‌های سنگین نگهداری و تأمین آنها به تنفر عمومی و بدبینی مردم را نیز به دنبال داشت. در نتیجه آنها گاهی از سوی مردم مورد تعرض واقع می‌شدند و از طرف دیگر افکار عمومی مردم انگلستان نیز فشار می‌آورد. بنابراین دولت انگلستان برای

حل این وضعیت ناگوار و در اندیشه‌ی یک نیروی جایگزین مقتدر که حفاظت از منافع این کشور را به عهده بگیرد، تمهیدات کودتا را در ایران فراهم ساخت (زهیری، 1379: 21).

وقتی جنگ جهانی دوم درگرفت رضاشاه برای خلاصی از فشاری که انگلیسی‌ها بر او وارد می‌کردند، تصمیم گرفت به هیتلر بپیوندد تا از قیمومیت خفقان‌آور بریتانیا خلاصی یابد. ولی نفت برای ماشین جنگی انگلستان ضروری بود و چنین شد که انگلیسی‌ها و روس‌ها در سال 1318 ش (1941م) بدون این‌که با مانعی برخورد کنند به ایران حمله کردند، در مقابل شانزده سال سلطنت دیکتاتوری رضاشاه، پانزده لشکر ارتش ایران به فاصله‌ی چند ساعت بوسیله دو لشکر انگلیسی و روسی تار و مار شدند. رضاشاه با استقبال و رضایت عموم مردم از سلطنت کناره‌گیری کرد و به آفریقای جنوبی تبعید گردید و پس از رضاشاه پسر ارشد او محمدرضا با موافقت انگلستان به جای او نشست. چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران (1320) درباره‌ی رضاشاه چنین گفته‌اند: خودمان او را آوردیم و خودمان او را برداشتیم (فاروقی، 1358: 28). رضاشاه چند روز قبل از برکناری خود با شنیدن خبر تصمیم متفقین مبنی بر اشغال پایتخت گفته بود: معلوم است آنها (متفقین) با من حساب خورده دارند و هدفشان از اشغال پایتخت جز استعفای من نیست.

در خلال روز بیستم تا بیست و چهارم شهریور 1320 وقایع مهمی در پس پرده گذشته بود که جز فروغی نخست‌وزیر و شخص رضاشاه کسان دیگری وارد مذاکرات نبودند. مذاکرات شاه و فروغی در پیرامون استعفای رضاشاه از سلطنت و تفویض آن به ولیعهد بود و فروغی به رضاشاه رساند که منظور اصلی روس و

انگلیس همان‌طور که اعلی‌حضرت پیش‌بینی کرده‌اند استعفا از سلطنت است (مکی، پیشین). باز با استعفای رضاشاه یک هرج و مرجی با نام فضای باز سیاسی بر کشور حاکم شد تا پایه‌های استبداد مطلقه حکومت محمدرضا را پی‌ریزی کند.

نتیجه‌گیری

اسناد و منابع دست اول و مرتبط دوره پهلوی و رضاشاه نقش انگلیسی‌ها را در تحولات معاصر تایید می‌کند. با مطالعه و بررسی پژوهش و تحقیقات جدید به این نتیجه می‌رسیم که انگلیسی‌ها در تحولات سیاسی ایران مدرن نقش اساسی داشته‌اند بخصوص در دوره پهلوی و ظهور و سقوط رضا خان نیز موثر بوده‌اند. این مقاله در پی چگونگی و تبیین نحوه کاربست سیاست انگلیس در فراز و فرود بوده و یافته‌ها نشان دادند که سیاست سنتی انگلیس همواره بر یک پاشنه واحد چرخش داشته‌است و بصورت پرگار نقطه سیاست راهبردی ثابت بوده و در هر دوره دامنه و اشکال مختلفی را ترسیم کرده است. یعنی اهداف و منافع بریتانیایی خود را در بلند مدت و بصورت غیر مستقیم تامین کرده‌است و امروزه همچنان سیاست خود را ادامه داده است.

پیش از اینکه، رضاخان به مصدر شاهی تکیه بزند و بوسیله انگلیس‌ها آماده پادشاهی گردد، جاسوسان و تئوریست‌های بابی - بهایی و زرتشتیانی همچون اردشیر جی اندیشه‌های ضدیت با دین، سرکوب عشایر، مبارزه با حجاب، توجه به ایران باستان و اندیشه‌های افراطی ناسیونالیستی را در ذهن و فکر رضاخان نهادینه نمودند. در واقع جاسوسان انگلیسی دنبال فردی می‌گشتند که دارای پایگاه اجتماعی - قبیله‌ای خاصی نباشد و از همچنین وی پایبندی به مذهب شیعه نداشته باشد.

رضاخان قلدر که شخصیتی بود، فاقد سواد و فرهنگ و تنها چیزی که درک می نمود زور و منش دیکتاتوری بود و تکیه بر ارتش قزاق داشت از نظر انگلیسی ها بهترین گزینه برای حفظ منافع بلند مدت انگلیس در خاورمیانه به شمار می آمد. از دیر هنگام حتی پیش از وقوع انقلاب مشروطه و البته پس از کشف نفت در ایران، عده ای از انگلیسیها بر این باور بودند که این کشور باید به نوعی اداره شود تا بطور تمام عیار از نظر نظامی و سیاسی در مدار منافع بریتانیا واقع گردد و بتواند مرزهای شرقی کشور را که همجوار هندوستان بود صیانت نماید. وقتی انقلاب بلشویکی به سال 1917م. در روسیه رخ داد این سیاست بیش از پیش مورد توجه واقع شد و این مساله در واقع همزمان گردید. با پایان جنگ جهانی اول و سقوط امپراتوری عثمانی. با سقوط امپراتوری عثمانی کشورهای پیروز جنگ از جمله انگلیس برای کشورهایی که در جنگ شکست خورده بودند، دو ایده مطرح ساختند: 1- ایجاد نظام تحت الحمایه که ارتش و نظام مالی دولتهای شکست خورده را دولت انگلیس اداره کند. این نظر را لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس مطرح کرد. نظام تحت الحمایه در کشورهایی چون عراق و اردن ایجاد شد. در عراق ملک فیصل به حکومت رسید و در اردن ملک عبدالله. هر چند ایران در جنگ جهانی اول شرکت نکرد اما دولت انگلیس با قرارداد 1919م. و ثوق الدوله-کاکس در صدد بود تا ایران را تحت الحمایه مالی و نظامی خود قرار دهد که این قرارداد لغو گردید. از سوی چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس ایده دوم را مطرح ساخت: بر اساس ایده چرچیل باید در کشورهای شکست خورده از جنگ دولت قدرتمند محلی بوجود آید. هزینه های این دولت قدرتمند محلی بوسیله منافع خود کشور مورد نظر تامین می گردید و از سوی

این دولت قدرتمند محلی ناپیستی منشاء قدرتی جدای از دولت انگلیس داشته باشد. در نهایت امر دولتمردان انگلیس به این نتیجه رسیدند که در ایران دولت محلی قدرتمند روی کار بیاید و زمینه‌های شکل‌گیری آن را فراهم ساختند. از سویی این اندیشه (دیکتاتوری مصلح) بوسیله اندیشمندان ایرانی چون تقی زاده، داور، تیمور تاش و روزنامه کاوه در آلمان هم دنبال می‌شد. روشنفکران ایرانی پس از مشروطه احساس کردند منویات آنان بوسیله احمد شاه اجرا نمی‌شود. کشف حجاب، راه آهن، ارتش مدرن از خواسته‌های روشنفکران ایرانی پس از مشروطه بود. در واقع دیکتاتور مصلح از مبانی مشترک روشنفکران ایرانی و مقامات انگلیس بود که با کودتای 3 اسفند 1299 ه.ش محقق گردید. اینکه روشنفکران ایرانی چرا به چنین نتیجه‌ای رسیدند ناشی از 1- بحرانهای پس از مشروطه 2- تربیت خانوادگی آنان و پیوند با محافل باب‌وزرشتی‌گری 3- ادبیات فرانسوی که در دوران قاجار بطور وسیع در ایران ترجمه گردید و این ادبیات سراسر ضد دین بود.

منابع و مأخذ

1. آوری، پیتر (1371). سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج، ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
2. افراسیابی، بهرام (1382)، تاریخ جامع بهائیت، تهران، مهر فام.
3. اکبری محمدعلی، (1380). ظهور موقعیت بحرانی در حکومت مشروطه، مجله تخصصی گروه تاریخ، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: شماره یکم، سال دوم.
4. بهار، محمد تقی ملک الشعراء، (1375). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر .
5. بهنام، جمشید، (1379) برلنی‌ها، تهران: انتشارات فرزاد.
6. بهنود، مسعود، (1369). دولتهای ایران از اسفند 1299 تا بهمن 1357 از سید ضیاء تا بختیار، تهران: انتشارات جاویدان .
7. جان، فوران، (1377). مقاومت شکنند، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
8. حسین، مکی، (1358). قهرمان آزادی، ج 1، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
9. رضائزاد، عزالدین (1381)، «شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت»، انتظار موعود، ش 3 و 4.
10. زعیم الدوله تبریزی (1346)، محمد مهدی خان. مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بها، ترجمه فرید گلپایگانی، تهران: فراهانی .
11. زهیری، علی‌رضا (1379). عصر پهلوی به روایت اسناد، قم: معارف.

12. شمیم، علی اصغر، (1379). ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: انتشارات زریاب.
13. شیخ السلامی، جواد، (1368). اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد 1919 ایران و انگلیس، ج 1، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: موسسه کیهان.
14. شیخ الاسلامی، جواد (1368). قتل اتابک و شانزده مقاله‌ی تحقیقی دیگر، چ دوم، تهران، کیهان.
15. عمیدی، نوری، ابوالحسن، (1381). یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، به کوشش مختار حدیدی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
16. فوران، جان، (1383). مقاومت شکننده، ترجمه‌ی احمد تدین، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا .
17. قهرمان میرزا سالور (عین السلطنه)، (1379). خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، جلد نهم به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
18. کرونین، استافنی (1383). رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: جامی.
19. کاظم‌زاده، فیروز، (1371). روس و انگلیس در ایران 1864-1914. پژوهش درباره‌ی امپریالیسم، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، 1371، چاپ دوم.

20. کدی، نیکی، (1377). ریشه‌های انقلاب ایران، چ دوم، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم.
21. _____، (1381). ایران دوران قاجار و بر آمدن رضاخان، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
22. گارثویت جین رالف (1375). بختیاری در آئینه تاریخ، تهران، نشر سهند.
23. مجتهدی، مهدی، (1378). رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، بکوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات خیام.
24. محمدعلی منشور گرکانی، (1368). رقابت شوروی و انگلیس در ایران از 1296 تا 1306 خورشیدی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی.
25. مدنی، سید جلال‌الدین (1376). تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج 3، تهران: پایدار.
26. مستوفی، عبدالله، (1325). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ج 3، تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی.
27. مکی، حسین، (1380). تاریخ بیست ساله‌ی ایران، ج اول، تهران: انتشارات علمی.
28. ملائی توانی، علیرضا، (1378). ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، چاپ اول، تهران: نم و سسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
29. میلانی، عباس (1380). ابوالهول ایرانی. ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی. تهران: پیکان.

30. نجفی، موسی (1378). مقدمه تحلیل تاریخی تحولات سیاسی ایران.

تهران: منیر.

31. نوایی، عبدالحسین (1369). ایران و جهان. جلد 2، تهران: هما.

بررسی روند ورود فرقه اسماعیلیه به مولتان (ملتان) هند

زینب مومنی لندی¹

چکیده

پس از وفات پیامبر اسلام، جامعه اسلامی آن روزگار به دو دسته شیعه (طرفداران علی بن ابی طالب) و اهل تسنن (طرفداران ماجرای سقیفه) تقسیم شده بودند. حال این دو گرایش خود نیز به شاخه‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند. شیعه نیز در طول تاریخ و در طول زندگانی ائمه روند رو به تکامل داشته است. اما با این حال گاهی در میانه راه از مسیر خود جدا و گرایشاتی در آن به وجود آمده بود، که عقاید آنها متفاوت با عقاید تشیع امامیه بوده است. از جمله این گرایش‌ها فرقه اسماعیلی می‌باشد، که با کمک داعیان خود به سرزمین‌های مختلف از جمله یمن، بحرین، هند و... انتقال یافته است. در این پژوهش با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی برآینم، که ضمن توصیف روند ورود فرقه اسماعیلیه به منطقه مولتان واقع در هند و بیان رابطه آنها با حکومت غزنوی که از مخالفان سرسخت اسماعیلیان بوده‌اند، دلایل گسترش این فرقه را در مولتان مورد بررسی قرار دهیم و در این نوشتار نشان داده می‌شود که عامل اصلی ورود این فرقه بدانجا را باید در دوران‌های قبل تر یعنی همزمان با صدر اسلام و فتوحات امویان و همچنین تلاش فاطمیان مصر در جهت رسیدن به اهداف خود در این سرزمین پیدا نمود.

واژگان کلیدی: اسماعیلیه، هند، مولتان، فاطمیان مصر، غزنویان.

1. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی تهران. tarikheslam93@yahoo.com

مقدمه

بررسی منابع تاریخی اسماعیلیان حاکی از آن است که، با ایجاد خلافت فاطمیان مصر که مرکز فرستادن داعیان اسماعیلی به سرزمینهای دیگر همچون یمن، هند و... بوده است، تقریباً بعضی از موفقیت‌های آنها به صورت نظامی صورت گرفته است. مثلاً ابن حوشب داعی موفق اسماعیلی در یمن، برای گسترش عقاید خود طی یک سری فتوحات نظامی در چند مرحله اقداماتی را انجام داده است (به همین دلیل ابن حوشب، را منصور الیمن نیز می‌گویند). با این حال ورود این فرقه به قسمت‌هایی از سرزمین هند همچون ملتان به صورت متفاوت با دیگر سرزمینها همچون یمن بوده است. فرقه اسماعیلیه به آرامی و طی مراحل جای خود را در مولتان باز کرده است. درباره فتوحات نظامی این مکان سخنی به میان نیامده است. و این خود نشان دهنده دعوت نرم داعیان اسماعیلی در آنجا می‌باشد. با این حال وجود یک سری دلایل در هندوستان مرتبط با قبل از ورود اسماعیلیان به آنجا باعث شده است، که این فرقه جای خود را در این مکان باز کند، که در این مقاله به آنها پرداخته می‌شود.

هند و ادیان باستانی آن

نام «هند» از رود «سند» برگرفته شده است. و سند هم از واژه‌ی بومی «سند» به معنی رود اخذ گردیده است. نام هندی هند، بارته، از قهرمانان اساطیری آنجا می‌باشد. هند واقع در جنوب آسیا، شمال آن چین، و از جنوب به اقیانوس هند، از غرب به افغانستان و پاکستان و از شرق به نپال ختم می‌شود.

ساکنان بومی آن از نظر فکری و فرهنگی نسبت به آریایها که حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد به هند وارد شدند برتری داشتند. ولی این اقوام بومی از نظر قوای جنگاوری ضعیف‌تر از آنها بودند. و دلیل مغلوب شدن هندیان در مقابل آریایها همین ضعف در جنگاوری آنها بوده است. با این حال آریایها از نظر آداب دینی، آیین اجتماعی و شیوه اداره مملکتی و امدار بومیان بوده‌اند. (قرایی، 1384: 35 تا 37) تقریباً در تمام منابع از هند به عنوان سرزمین کفر یاد می‌شود. که از پرستش بت‌های بسیاری در این دیار یاد کرده اند.

یکی از این منابع المل و النحل شهرستانی می‌باشد، که در این باره چنین می‌گوید:

«قائلند به اصنام پیشتر از ظهور آدم-علی نبینا و علیه السلام - و با احکام عقلی و حدودی که متضمن مصلحت‌های زندگانی بود مقیدند، که بعضی حکمای ایشان وضع کرده‌اند. براهمه: یاران براهم، اول کسی که انکار نبوت کرد در صورت بشری؛ (اصحاب) بدده: عابدان و زاهدان که ترک لذت دنیاوی می‌کنند؛ اصحاب فکرت و وهم بعد از ریاضت تمام؛ تناسخیان: در صورتهای حیوانی و نباتی؛ اصحاب روحانیت: کابلیه، بهادونیه، باسویه، باهودیه؛ ستاره پرستان؛ پرستندگان آفتاب؛ پرستندگان ماه؛ پرستندگان اصنام: مهاکالیکیه، البرکسهیکیه، جملهکیه، الگنواطریه، و حکمای هندی». (شهرستانی، 1362: ج 1/ 25)

موقعیت جغرافیایی مولتان

مولتان شهری است در بلاد هند در سمت غزنه. (موسوی، 1377: 125) معنی مولتان روزنه طلاست. (مسعودی، 1365: 54). علت آنکه آن را روزنه طلا می‌نامند این است که محمد بن قاسم هنگام فتح آنجا زر بسیاری را از بتکده‌های آن به دست آورد وی اتاق بزرگی داشت و روزنی در بام آن ایجاد و هر چه طلا و زر نزد او می‌آوردند از روزن بام به درون اتاق می‌کشید. (موسوی، 1377: 126). این نظریه درباره نام‌گذاری این مکان درست به نظر نمی‌آید و بهترین حالت این می‌باشد که مسلمانان هنگام فتح آنجا در تنگنا اقتصادی و مالی بودند و چون به ملتان رسیدند. و آن را فتح نمودند، طلا بسیاری را از بتکده‌های آن یافتند. و همین بتکده‌های سرشار از طلا منبع درآمد این منطقه قبل از اسلام بوده است. (یاری، 1393: 60). مولتان امروزه در قسمت جنوبی استان پنجاب واقع در پاکستان می‌باشد.

ورود اسلام به هند

اسلام برای اولین بار در زمان خلفای راشدین وارد هند شده است. (النحر، 1347: 8) با توجه به اینکه در این زمان (خلفای راشدین) هنوز سرزمین‌های همجوار همچون ایران به طور کامل از طریق نظامی فتح نشده بود، پس احتمال ورود اسلام به هندوستان که دور از منطقه فرماندهی فتوحات یعنی عربستان بوده است، از طریق نظامی هنوز صورت نگرفته است.

درباره ورود اولیه مسلمانان به هندوستان باید گفت: آنها (مسلمانان) مدتی بعد از وفات پیامبر در مقام بازرگان و دریانوردان عرب وارد این سرزمین شده بودند. و تحت حفاظت حکمران هندو، در مالابار مقیم شدند. (হারدی، 1369: 16 و 17)

در زمان خلافت عمر و عثمان یک سری حملات نظامی به هند صورت گرفت که هیچ گونه نتیجه‌ای در برنداشت و احتمالاً هدف از این حملات کسب اطلاعات درباره شناخت هندوستان برای حملات بعدی بوده است. (یاری، 1393: 76 تا 79).

به نظر می‌رسد در زمان دو خلیفه عمر و عثمان هدف اصلی مسلمانان دو سرزمین ایران و شامات بوده است. که تمام قوای نظامی کارآمد خود را در این مکانها متمرکز کرده بودند و توجه زیادی به هند و فتح آن نمی‌شد و حملات به هند همان‌گونه که گفته شد، فقط در حد به دست آوردن اطلاعاتی درباره شناخت این سرزمین برای هدفهای نظامی بعدی بوده است. اما توجه به هند در زمان امویان دیگر فقط در حد کسب اطلاعات نبوده است بلکه از اهداف اصلی آنها قرار گرفته بود.

در زمان خلافت ولید بن عبدالملک (86-96 ه.ق / 705-715 م) حجاج بن یوسف پسر عمویش محمد بن قاسم را که جوان بوده است، را به عنوان مأمور فتح سرزمین سند، که با مرزهای شرقی حکومت اسلامی همسایه بود، انتخاب می‌کند. (طوقوش، 1384: 154) محمد بن قاسم با ارتشی منظم خود را آماده مبارزه بر علیه (دهیر) پادشاه یکی از مناطق سند می‌کند. دهیر شکست خورد و به پایتخت خود فرار کرد. محمد بن قاسم شهر را محاصره کرد و اهالی شهر به دفاع از خود پرداخته در این میان دهیر کشته شد. بعلاوه شهر از نظر آذوقه در مضیقه افتادند، و

دیدند که دفاع امکان پذیر نمی‌باشد. از شهر خارج و بر علیه مسلمانان به مبارزه پرداختند. تا همگی کشته شدند. به این صورت فتوحات در سند آغاز می‌شود. محمد بعد از این با درایت و کمک‌های حجاج تمام سند و ملتان را به دست آورد. (دولافوز، 1316: 83).

رشید الدین فضل الله همدانی در کتاب جامع التواریخ در این باره می‌نویسد:

«محمد بن القاسم بن منبه از نواحی سجستان به نواحی سند درآمد و فتح کرد، نخست بهمن و که نامش منصوره نهاد و بلد مولتان بگرفت و نامش محمده نهاد، و در شهرها و قصبات هند توغلی کرد تا به شهر قنوج و زمین قندهار و حدود کشمیر رفت و از آن راه بازگشت، و بعد از او هیچ کس از حدود کابل نگذشت مگر به ایام دولت ترک، وقتی که مالک غزنه شدند.» (فضل الله همدانی، 1382: ج 1 / 51).

با توجه به اینکه بحث اصلی درباره ورود اسماعیلیه به هند می‌باشد. باید چنین گفت: هنگامی که اسماعیلیان وارد سرزمین هندوستان شدند به یکباره با افرادی که دارای آیین‌های مشرکانه بوده‌اند برخورد نکرده‌اند، بلکه ساکنان این مناطق در طی فتوحات مسلمین در گذشته با اسلام آشنا و حتی بسیاری از آنها نیز دین اسلام را پذیرفته بودند و حتی حکام این مناطق نیز مسلمان و نماینده خلفای وقت عباسی نیز بوده‌اند. و این مسئله در گسترش فرقه اسماعیلی در آن سرزمین کمک زیادی کرده است.

اسماعیلیان

بعد از شهادت امام صادق امام ششم شیعیان، در میان طرفداران آن حضرت بر سر جانشینی ایشان، شیعیان امامیه دو دسته شدند: شیعیان امامیه موسویه - اثنی عشریه - این گروه امامت امام موسی کاظم را به عنوان امام هفتم قبول داشتند. و دیگر شیعیان اسماعیلیه که امامت اسماعیل فرزند دیگر امام جعفر صادق را قبول داشته‌اند. و استدلال آنها این بود که اسماعیل فرزند بزرگتر امام جعفر صادق می‌باشد. (طقوش، 1383: 206) شهرستانی در کتاب الملل و النحل در باره این طایفه چنین می‌گوید: «فانلان بامامت اسمعیل بن جعفر و آنکه اوحی وقائم است و منتظر (یعنی انتظار برده شده) اوست». (شهرستانی، 1362: ج 1، 17) گروهی دیگر می‌گویند: با توجه به اینکه اسماعیل در زمان پدر از دنیا رفته بود. این گروه امامت را به فرزند اسماعیل یعنی محمد انتقال دادند. و بر باور این گروه محمد امام هفتم می‌باشد. این گروه را سبعیه نامیدند تا از اثنی عشریه جدا گردند. (طقوش، 1383: 206)

«(آنها با نام‌های مختلفی شناخته می‌شوند) باطنیه و ایشان را این «لقب» کردند، زیرا حکم کردند که هر ظاهری را باطنی هست و هر تنزلی را تاویلی هست. و این طایفه را بغیر از این نزد هر قومی لقبی هست، در عراق ایشان را «باطنیه» خواندند، و قرامطه و مزدکیه نیز و در خراسان تعلیمیه و ملحده. و ایشان گویند: ما را اسماعیلیه گویند: زیرا که تمیز و فرق ما از طوایف «شیعه» با این اسم است، و با این شخص». (شهرستانی، ج 1، 1362: 261)

قبل از تشکیل دولت فاطمی مصر داعیان سیار اسماعیلی برای گسترش افکار خود در مناطق مختلف فعالیت خود را آغاز می‌کرده‌اند. از یک ستاد فرماندهی مخفی بر علیه دستگاه خلافت عباسی رهبری می‌شده‌اند. (هاجسن، 1378: 16) بعدها ابو عبدالله جماعتی نمایان و قدرت عظیمی را بنا و بازماندگانش در کمتر از یک قرن مصر را فتح و شهر قاهره را بنیان نهادند. این سلسله به مناسبت آنکه حضرت زهرا را جدی خود می‌دانند به فاطمی شهرت یافتند. (همان: 7 تا 16) فاطمیان در جهت مخالفت با خلافت عباسی سعی کرده‌اند از نیروی تبلیغی اسماعیلیان در جهت اهداف خود بهره‌برداری کنند.

پایگاه اقتصادی خلافت فاطمی در مصر هم از طریق داد و ستد بازرگانی، و هم از طریق کشاورزی با توجه به وجود رود نیل گسترش یافته بود. (دفتری، 1391: 175) فاطمیان مصر هم یک شبکه وسیع بازرگانی را برقرار کردند و در رقابت با خلافت عباسی که تجارت آنها از طریق خلیج فارس بوده است، راه تجارتي به سوی هند بازکردند که از دریای سرخ (بحر احمر) می‌گذشت، و به تدریج تمام راه تجاری بین‌المللی بین اقیانوس هند و دریای مدیترانه را به دست گرفتند. (دفتری، 1378: 92)

مبلغان فرقه اسماعیلیه تشیع در سده‌ی سوم هجری/ نهم میلادی، بسیاری از غیر مسلمانان را که به اسلام گرویده بودند، با عقاید خود یکی کردند. و بعدها حاکمانی که در مناطق منصوره و مولتان حکومت می‌کردند، از فرقه اسماعیلی بوده‌اند. (هاردی،

1369: 18) این نشان دهنده‌ی تلاش و موفق بودن در بیان اعتقادات خود در این دو منطقه بوده است.

خلفای فاطمی که خلافت عباسی را قبول نداشته‌اند، سعی می‌کرده‌اند که با نفوذ در درون سرزمینهای این خلافت در مناطق مختلف به رقابت با عباسیان بپردازند. و بیشتر در مناطق دور دست فعالیت خود را آغاز می‌کرده‌اند. یکی از این مناطق، سرزمین سند از نواحی هندوستان بوده است، که به علت دوری از مرکز خلافت عباسی، و نیز اختلافات قومی و قبیله‌ای که در میان گروههای عرب مسلمان در آنجا ایجاد شده بود و همچنین حضور شیعیان که از قبل در سند فعالیت می‌کرده‌اند و مردم آنجا با عقاید شیعه نیز آشنا بودند، در نتیجه زمینه برای آغاز دعوت اسماعیلیان در سند آماده بوده است. (یاری، 1393: 137) درباره استقرار شیعیان در آنجا باید گفت: شیعیان اولیه سند پناهندگانی بوده‌اند که به دلیل آزار حکومت‌های اموی و عباسی در پی جستجوی یک مکانی امن و دور به آنجا پناه برده بودند. (هالیستر، 1373: 112) و سابقه فعالیت آنها در آنجا به سال 29 هجری قمری برمی‌گشت. (یاری، 1393: 137)

ورود اسماعیلیان در هند

ابن حوشب یا منصورالیمن که به دلیل فتح قلاع یمن به این نام معروف بوده است. او که از یک خانواده شیعه امامی بود، به دست یک داعی به کیش اسماعیلی درآمد، و سپس به یمن فرستاده شد تا کیش اسماعیلی را در آنجا شروع کند. او در سال (270 ه.ق / 883 م) فردی را به نام هیثم که از بستگانش بوده است را برای اولین

بار به سند فرستاد، و هیثم دعوت اسماعیلی را در شبه قاره هند آغاز نمود. (دفتری، 1378: 60 و 61) هیثم همچنین در ملتان مستقر و به تنظیم حرکت و نشر مبادی آن پرداخت. (تامر، 1377: 147) اطلاعات منابع درباره هیثم در همین حد می‌باشد و درباره‌ی اقدامات او چیز دیگری را ذکر نکرده‌اند و اقداماتش فقط محدود به نشر افکار و عقاید اسماعیلیه بوده است.

سابقه تبلیغات دعوت فاطمی در هند به زمان مستنصر (خلیفه عباسی) بر می‌گردد. حوزه فعالیت اسماعیلیان در ناحیه مولتان در سند بوده است، آنها در زمان حکومت معز¹ بر حکومت مولتان دست یافتند و از طرف معز و خلافت فاطمی مصر، راهنمایی می‌شده‌اند. (هالیستر، 1373: 229)

حدود سال (347 ه.ق / 958 م) بر اثر کوشش‌های یکی از داعیان فاطمی که یک امیر محلی را به کیش اسماعیلی درآورده و توانسته بود یک مملکت وامیرنشینی در سند را تشکیل و مقر آن در مولتان قرار داده بود. و هندوان زیادی را به کیش اسماعیلی در آورده بود، خطبه به نام معز فاطمی خوانده شد. (دفتری، 1378: 109-110) این به اقتدار دولت فاطمی در سند افزود. در حالی که این فرد مشغول پیشرفت آرمان فاطمیان در سند بود، فاطمیان در پی نابودی او بودند چرا که یک سری بدعتها را آورده بود که برای امامان فاطمی خطر ساز بوده است. داعی مذکور در مولتان به نظریه توقف امامت (فرقه‌ی واقفیه، براین اساس آنها معتقد بودند که تنها هفت امام وجود دارد و آخرین آنها محمد بن اسماعیل بوده و امامت با مرگ وی به پایان رسیده است) اعتقاد داشت. و این برای اسماعیلیان به خصوص فاطمیان

که خود را از امامان اسماعیلی می‌دانستند، نگران کننده بود. المعز، خلیفه فاطمی، یکی از داعیان خود را به نام جلم بن شیبان را با دستورهای لازم از جمله قتل وی عازم سند کرد، ولی داعی اسماعیلی سند در یک حادثه اسب سواری کشته شد. (یاری، 1393: 142)

در سال (354ه.ق/ 965 م)، «داعی» جلم بن شیبان، که کاملاً وفادار به فاطمیان بود، به جای داعی قبلی گمارده شد. و دولت اسماعیلی او تا سال (396 ه.ق/ 1005-1006 م) دوام آورد. (دفتری، 1391: 209) او یک سری اقدامات جهت بهبود اوضاع به نفع فاطمیان در سند انجام داد. و تمام اقدامات او با مشورت فاطمیان صورت می‌گرفت. از اقدامات جلم بن شیبان اعاده مذهب اسماعیلی و ابطال تغییرات انجام شده توسط داعی بدعت‌گذار قبلی بوده است. داعی بدعت‌گذار و پیروان وی که تفکر توقف امامت را پذیرفته بودند، المعز به علت اینکه این داعی دارای طرفداران زیادی بوده است نمی‌توانست به ظاهر علیه او کاری انجام دهد. و منتظر فرصت مناسب علیه این داعی بود. جلم بن شیبان فرصت را به دست آورد. و دستورهای لازم را برای لغو بدعت‌های این داعی را از امام فاطمی گرفته که از مهمترین آنها تئوری امامت (امامت مستمر و بلاانقطاع) بود. ضمن اینکه بدعت‌های دیگر وی از جمله آزادیهای مذهبی نیز لغو گردید. (یاری، 1393: 143)

از دیگر اقدامات جلم بن شیبان از بین بردن بتکده ملتان بود. این بتکده بسیار قدیمی بود. و منبع اصلی در آمد مالی شهر به شمار می‌آمد، زیرا مردم از مسافتهای دور به زیارت می‌آمدند و هدایایی به آن تقدیم و حضور زوار مختلف به این شهر رونق

می‌بخشیده است. محمد بن قاسم فرمانده اموی آن را ویران نکرد اما در محل دیگری در نزدیکی آن مسجدی ساخت. و بعدها جلم بن شیبان بت آن را شکست و بتکده را به مسجد تبدیل کرد. (هالیستر، 1373: 382-383)

از دلایل محمد برای این کار می‌توان به منافع اقتصادی این بتکده و شاید به دلیل اینکه اهالی آنجا برای بت احترام زیادی قائل بوده‌اند و در صورت خراب شدن آن توسط فرمانده اموی نوعی نفرت نسبت به مسلمانان و امویان در میان اهالی بومی شهر ایجاد می‌شد و مشکلاتی را برای مسلمین ایجاد می‌کرده است. اما چرا جلم بن شیبان بر خلاف محمد به نابودی بتکده پرداخت؟ شاید دلیل این کار او این بوده است که در آن زمان اکثریت مردم در آنجا مسلمان و دین غالب اسلام بوده است. زیرا از زمان محمد بن قاسم تا زمان خود جلم بن شیبان که زمان طولانی می‌باشد، حکام مسلمان در آنجا حکومت می‌کرده‌اند. و احتمال اینکه دین غالب مردم آنجا اسلام باشد، نزدیک‌تر است.

غزنویان و اسماعیلیان

درباره سلسله غزنویان باید چنین گفت: که پادشاهان آنها چهارده تن بودند که تقریباً 155 سال حکومت کردند و موسس آنها سبکتگین، غلام البتگین بود. البتگین از امرای خراسانی سامانیان در خراسان، در پی ترس از منصور بن نوح سامانی با اتباع خود وارد غزنه و در آنجا اساس دولت غزنوی را بنیان نهاد و پس از البتگین، دامادش سبکتگین به حکومت رسید. (کاشانی، عصمت بابادی، 1394: 74) در سال (380 ه.ق) پس از مرگ جلم بن شیبان، جانشین او شیخ حمید شد. به حکومت

رسیدن او همزمان با افزایش قدرت روز افزون غزنویان بوده است. در سال (381 هـ ق) سبکتگین به ملتان حمله و شیخ حمید که توان مقابله با او را نداشت، با پرداخت خراج سالیانه با سبکتگین صلح کرد. پس از شیخ حمید، پسرش ناصر یا نصر حاکم گردید. درباره دوران او منابع هیچ گونه اطلاعاتی را نمی‌دهند. احتمالاً با دادن خراج به غزنویان حکومت خود را از حملات غزنویان در امان نگه داشته است. پس از او ابوالفتح داود، پسرش حکومت را بر عهده گرفت. (یاری، 1393: 153) اما دوران ابوالفتح داود برابر با دوران حکومت محمود غزنوی، که بی‌شک سرزمین هندوستان از چشمان او پنهان نمی‌ماند، قرار داشت. هندوستان برای او و پدرش و واخلافش بسیار مهم بوده است، اما دلیل اهمیت آن چه بود؟

بیرونی در کتاب تحقیق مال‌الهند خود در باره‌ی حمله غزنویان به هند می‌گوید:

«به عهد سامانیان، چون ناصرالدین سبکتگین به دولت رسید به غزای روی آورد بدان پایه که غازی خواندندش و راه خواری هند به روی آیندگان برگشود و از پس او یمین الدوله محمود که رحمت خدای بر هر دو باد سی و اندی بدان راه می‌رفت و آبادی آن مردمان خراب کرد». (بیرونی، بی‌تا: 12)

سلطان محمود سیاست مذهبی خاصی در حمایت از مذهب سنت و تعقیب قرامطه و بددینان در پیش گرفت. (کاشانی، عصمت بآبادی، 1394: 85) مولتان مرکز اسماعیلیان هند و از نظر جغرافیایی نیز به غزنه نزدیک بوده است، به همین دلیل مورد توجه سلطان محمود قرار گرفت.

اولین لشکرکشی سلطان محمود به مولتان در سال (306 ه.ق) اتفاق افتاد. وجود یک سری بتخانه‌ها در ملتان به خصوص بت معروف آنجا که «آدیتیا» نام داشت، و ثروتهای ناشی از آن زمینه‌های لازم را برای حمله محمود به ملتان را ایجاد نمود. (برتلس، 1346: 94) همان گونه که قبلا ذکر شده است جلم بن شیبان یکی از بتهای ملتان را نابود و بتکده را مسجد کرده بود. اما با این حال چرا هنوز بتکده‌هایی در ملتان وجود داشت. شاید بهترین جواب در این سوال این باشد که بتکده‌ها دارای ثروت زیادی بوده‌اند که به نفع اقتصاد ملتان بوده است به همین دلیل با توجه به اینکه حکومت ملتان، اسماعیلی و دین یکتا پرستی داشته است، با این حال این حکومت از نابودی این بتکده‌ها خوداری کرده است تا از منافع آن بهره مند شود.

اما با این حال تنها به دست آوردن غنائم، سلطان محمود را به تشویق برای حمله به آنجا و نداشت، بلکه برچسب الحاد به ابوالفتح داود داده شده بود و تلاشی که او برای گسترش عقاید اسماعیلیه در آن سرزمین انجام می‌داد یکی از دلایل حمله محمود بوده است، که عنوان جهاد بر آن گذاشته بود. (همان: 94) غزنویان برای نزدیکی به خلافت عباسی و جلب توجه آنها سعی می‌کرده‌اند که علیه دشمنان آنها از جمله اسماعیلیان (قرمطیان) فعالیت کنند.

ولی با این حال عنوان جهاد تنها دلیل حمله محمود به ملتان نبود، زیرا گسترش مذهب اسماعیلی در مولتان، توسط داعیان اسماعیلی برای محمود که قصد تسخیر تمام هندوستان را داشت، بسیار خطرناک و مانع بزرگی بر سر راه او بود. (همان، 94) زیرا اسماعیلیان گروه شیعی طرفدار خلفای فاطمی و غزنویان گروه سنی

طرفدار خلفای عباسی بودند. که به هیچ وجه روابط دوستانه‌ای با هم نداشته‌اند. و عقایدشان کاملاً بر ضد همدیگر بود. و در صورتی که محمود بر علیه اسماعیلیان مولتان بر نمی‌خواست، و با گسترش مذهب اسماعیلی و قدرتمند شدن آنها مطمئناً کار برای محمود در فتوحات بعدی در هند بسیار سخت می‌شد. و این مسئله را محمود به خوبی می‌دانست.

ابن اثیر در کتاب الکامل خود درباره حمله سال (396 ه.ق) به مولتان چنین می‌گوید:

«در این سال (396 ه.ق) یمین‌الدوله به غزوه مولتان رفت. یمین‌الدوله نکوتر آن دید که با او (ابوالفتح داود) به جهاد برخیزد. لیکن در راه، رودها را دید که آب‌ها فراوان دارند... به ویژه رود سیحون که گذر کنار آن هم شدنی نبود. یمین‌الدوله پیکی نزد اندبال² فرستاد و از او خواست پروانه دهد برای رسیدن به مولتان از سرزمین او بگذرد، لیک اندبال نپذیرفت. پس یمین‌الدوله پیش از مولتان به کار اندبال پرداخت. یمین‌الدوله به سرزمین اندبال اندر شد و آن را زیر سم ستوران نهاد. و بسیاری خون ریخت و دارایی مردمان آن را به یغما برد و سرای آن بسوخت و اندبال از پیش او گریخت». (ابن‌اثیر، 1383: ج 12/ 1354)

سپس سلطان محمود بعد از این جریان، برای جهاد با ابوالفتح داود و فتح مولتان بدانجا حرکت کرد و هفت روز مولتان را محاصره، تا اینکه ابوالفتح داود و مردم آنجا در عوض گرفتن مالیات (در هر سال هزار هزار درهم) صلح کرد. (گردیزی، 1315: 53) در پی شورش ترکان سلجوقی، که از دریاچه آمویه گذشته و در

سرزمین غزنویان فساد کرده بودند، حاکم ابیورد و نسا به سلطان محمود در مولتان نامه نوشت و اعلام داشت که کسی غیر از شما توان مبارزه با این گروه از ترکان را ندارد. بنابراین سلطام محمود سریعاً برای مبارزه با ترکان سلجوقی از مولتان خارج شد. (بیهقی، 1342: ج 1/ 371-372) توجه به این نوع پیمان‌نامه صلح میان سلطان محمود و ابوالفتح داود مبنی بر گرفتن مالیات، خود نوعی نقد بر عقیده جهادگرایانه دینی این حاکم غزنوی وارد می‌کند و گرنه او باید در این صلح نامه بر رویه تغییر کیش اسماعیلیان این منطقه به اهل سنت نیز تأکید می‌کرد.

در سال (401ه.ق/ 1010 م) ابوالفتح داود قیام کرد. این بار محمود قصد کرده بود کاملاً به ماجرای مولتان پایان دهد. او به مولتان حمله و آنجا را تسخیر و بسیاری از ملاحده (اسماعیلیان) را کشت. او در آنجا مسجدی را که محمد بن قاسم قبلاً ساخته و توسط اسماعیلیان بسته شده بود را دوباره گشود. و مسجدی را که جلم بن شیبان در بتکده معروف مولتان ساخته بود را بست. در این حمله ابوالفتح دستگیر و درقلعه غوری زندانی شد. (هالیستر، 1373: 385)

بعد از مرگ محمود، شورش و آشوب در مولتان ادامه داشت جانشین محمود یعنی مسعود به این ناحیه لشکر کشید. با تمام این شکست‌ها این فرقه در آنجا ادامه یافت. (برتلز، 1346: 97) و به رغم این شکست‌ها و خصومت‌های پیوسته غزنویان سنی مذهب، این کیش در سند باقی ماند. و بعداً دین سومرها³ شد که در سال (44 ه. ق/ 1051 م) علیه غزنویان شوریدند سلسله‌ای را در تهاته ایجاد کردند، که تقریباً سه قرن ادامه پیدا کرد. (دفتری، 1391: 209). اسماعیلیان در هندوستان امروزی نیز

در حال فعالیت می‌باشند. و تحت عنوان خوجه‌ها⁴ و بهره‌ها⁵ به حیات دینی خود ادامه می‌دهند.

نتیجه‌گیری

از جمله عواملی که زمینه را برای پذیرش اسماعیلیه به هند فراهم ساخت، ورود اسلام به آنجا از زمان‌های بسیار دورتر از ورود این فرقه به این مکان بوده است. این کار ابتدا توسط فاتحان به خصوص امویان صورت گرفت. و بازرگانان نیز با حضور خود در هند، افکار و عقاید اسلام از جمله عدالت، آزادی، مساوات و برابری و برادری و ... را به جامعه آنجا با نظام کاستی انتقال دادند و هندیان اسلام را راهی برای خروج از این نظام و رسیدن به عدالت می‌دانستند. فاتحان هم یک سری اقدامات نظامی را برای فتح این سرزمین انجام و مناطقی نیز که مقاومت نمی‌کرده‌اند با ایجاد قرارداد صلح رابطه درستی را با آنها برقرار و سپس حاکمانی مسلمان که بر آنها حاکم شده بود، نوعی تسامح را بر قرار می‌کرده‌اند. اما به مرور زمان که اسلام از مسیر درست خود خارج شده بود، ولی همچنان عقاید درست اسلام در افکار هندیان وجود داشته است، بنابراین آنها انتظار ظهور گروه جدیدی از اسلام را داشته‌اند که بتوانند دوباره عقاید اسلام را در جامعه آنها گسترش دهد. به نظر ساکنین هند از جمله مولتان، این نیروی جدید اسماعیلیان بوده‌اند. شاید دلیل این تفکر آشنایی قبلی آنها با تشیع بوده است، که شیعیان برای جلوگیری از ظلم عباسیان به آنجا پناهنده شده بودند. و هندیان عقاید شیعی را مناسب‌تر از عقاید اسلام تسنن می‌دانستند. و با توجه به اینکه فرقه اسماعیلیه را برگرفته از تشیع می‌دانسته‌اند، آن را

می‌پذیرفتند. از دیگر عوامل گسترش این فرقه تلاش و کمک فاطمیان مصر در انتقال این عقاید به آنجا در جهت رسیدن به منافع اقتصادی و بازرگانی هند و از بین بردن تسلط عباسیان در آن مکان بوده است. از دیگر دلایل گسترش آن در هندوستان تسامح اسماعیلیان با مردم آنجا به هنگام قدرت گرفتنشان بوده است. هر چند یک بتکده از آنها توسط یکی از داعیان اسماعیلی خراب شده بود، اما وجود بتکده‌های دیگر در آنجا نشان دهنده تسامح این فرقه نسبت به هندوها بوده است. همچنین دور بودن هندوستان از مرکز خلافت عباسی نیز باعث شد که اسماعیلیان در یک دوره کوتاه قدرتمند شوند ولی در نهایت اسماعیلیان مولتان توسط غزنویان از بین رفتند. اما با این حال آنها به فعالیتهای خود ادامه دادند و چراغ آنها در هندوستان هرگز خاموش نشد و حتی تا زمان حال نیز در هندوستان مأمین و جایگاهی دارند.

پی نوشت:

1. محمد بن محمد مشهور به معزالدین یا المعز بدین الله و ملقب به ابومیم، متولد سال (391 ه.ق / 931 م.)، چهارمین خلیفه فاطمی که از سال 341 تا 365 هجری قمری خلافت کرد، در زمان او مصر توسط فاطمیان فتح شد.
2. جانشین جیبال رهبر هندوشاهیان که در شمال قلمرو اسماعیلیان، و از لمغان تا رودخانه چیناپ و از جنوب کشمیر تا مرز ملتان را تحت حکومت خود داشتند. که با اسماعیلیان رابطه خوبی داشتند. زیرا دشمن مشترک آنها غزنویان بود. ولی اسماعیلیان روابط خود را با آنها مخفی نگه می داشتند، زیرا هندوشاهیان کافر بودند.
3. سومرها یهودیانی بودند که مسلمان شده و چون از عراق به هند آمده بودند اصول مذهب قرمطی را قبول و تا سده هشتم هجری قمری بر سند حاکم و حامی قرمطیان بودند.
4. آنها اسماعیلیان نزاری بودند، که عقایدشان عبارت است از آمیزه‌ای از ویشنویزم و تشیع، معتقدند علی بن ابی طالب تناسخ دهم ویشنو از خدایان سه گانه هند (برهما، ویشنو، شیوا) می باشد، و آقاخان را امام حی خود می دانند.
5. بهره‌ها، برخلاف خوجه‌ها نسبت امامان خود را به مستعلی می‌رسانند.

منابع و مأخذ

1. النحر، عبدالمنعم (1374). مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، مترجم و تالیف سید علی خامنه‌ی، بی‌جا: بی‌نا
2. ابن اثیر، عزالدین (1367). تاریخ الکامل، برگردان حمید رضا آژند، ج 12، تهران: اساطیر
3. بیرونی، ابوریحان (بی‌تا). تحقیق مالهند، مترجم منوچهر صدوقی، بی‌جا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی
4. بیهقی، محمد بن حسین (1342). تاریخ بیهقی، ج 1، مصحح و گردآورنده سعید نفیسی، تهران: شرکت چاپ میهن
5. برتلس، آی (1346). ناصر خسرو و اسماعیلیان، مترجم آرین‌پور، بی‌جا: بنیاد و فرهنگ ایران
6. تامر، عارف (1377). اسماعیلیه و قرامطه در تاریخ، ترجمه و تعلیق حمیرا زمردی، بی‌جا: چاپخانه نی، چاپ اول
7. دفتری، فرهاد (1391). تاریخ سنت‌های اسماعیلیه، مترجم فریدون بدره‌ای، تهران: فروزان
8. دفتری، فرهادی (1378). مختصری در تاریخ اسماعیلیه سنتهای یک جماعت مسلمان، مترجم فریدون بدره‌ای، تهران: نشر پژوهش فروزان

9. دولافوز، ث.ف (1316). تاریخ هند، مترجم سید محمد تقی گیلانی، بی‌جا: از نشریات کمیسیون معارف (با اجازه اداره انطباعات)، چاپ اول
10. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (1362). توضیح الملل (ترجمه الملل والنحل)، ج 1، تحریر و ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، با مقدمه و حواشی سید محمد رضا جلالی نائینی، بی‌جا: بی‌نا، چاپ دوم
11. طقوش، محمدسهیل (1384). دولت امویان، مترجم حجت الله جودکی با اضافاتی از رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ ششم
12. طقوش، محمدسهیل (1383). دولت عباسیان، مترجم حجت الله جودکی با اضافاتی از رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ ششم
13. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (1384). جامع التواریخ (تاریخ هند و سند و کشمیر)، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: مرکز پژوهش و میراث مکتوب
14. قرایی، فیاض (1384). ادیان هند، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد
15. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود (1315). زین الاخبار، با مقدمه آقا میرزا محمد خان قزوینی، طهران: مطبعه اتحادیه.
16. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (1365). التنبیه الاشراف، مترجم ابوالقاسم پاینده، بی‌جا: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

17. هاردی، پی (1347). مسلمانان هند بریتانیا، مترجم حسن لاهوتی، مشهد: استان قدس رضوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی
18. هاجسن، گولدین سیمز (1378). فرقه‌ی اسماعیلیه، مقدمه و حواشی از فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی
19. هالیستر، جان نورمن (1373). تشیع در هند، مترجم آرمیدخت مشایخ جلیل‌نیا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول
20. یاری، سیاوش (1393). تاریخ اسلام در هند (از آغاز تا قرن پنجم قمری)، بی‌جا: انتشارات نشر ادیان (وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب)، چاپ دوم

مقالات:

1. کاشانی، سکینه، عصمت بابادی (1394). «برسی مناسبات سلطان محمود غزنوی و محافل مذهبی»، تاریخ‌نامه خوارزمی، ش 8، تابستان، ص 73-88.
2. موسوی، جمال، (1377). «نخستین مراحل ورود اسلام به هند»، مقالات و بررسیها، دفتر 64، زمستان، ص 115-131.

حاکمان افشاری شوشتر در دوره صفویه (1135-907 ه. ق.)
مسعود ولی عرب¹

چکیده

از مهم‌ترین طوایف افشار که در شوشتر حضور داشته‌اند و دارند، طایفه گندزلو و آرشلو هستند که بخش‌های از این طایفه در محله بلیتی شوشتر اقامت دارند و به زبان شوشتری صحبت می‌کنند و بخش دیگری از این طایفه، در روستاهای اطراف شوشتر، ساکن هستند و به زبان بختیاری صحبت می‌کنند. در این پژوهش برآنیم که اوضاع سیاسی، اجتماعی شهر شوشتر را در زمان حکومت خاندان افشاری در دوره صفوی را بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: عصر صفویه، قبایل افشار، گندوزلو، ارشلو، شوشتر.

1. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه شهید چمران اهواز.

m.valiarab@yahoo.com

تاریخ دریافت: 1394 / 6 / 6 تاریخ پذیرش: 1394 / 8 / 12

مقدمه

تشکیل دولت صفویه در ایران، در قالب یک دولت شیعه دوازده امامی، یکی از طولانی‌ترین و پرجاذبه‌ترین فصول تاریخ اسلام و ایران است، زیرا پیدایش این مذهب به مدت 9 قرن به مبارزات بی‌امان خود ادامه دادند تا اینکه مذهب شیعه دین رسمی ایران اعلام شد. از اقدامات مهم شاه اسماعیل اول (907-930 ه.ق) تعامل میان ایرانیان (تاجیک‌ها) با ترکمن‌ها (قزلباش‌ها) بود. برخورد میان دو عنصر تاجیک- قزلباش اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. قزلباش‌ها که عامل اصلی در به قدرت رسیدن صفویه محسوب می‌شدند، عناصر ایرانی نیز، به عنوان مردان قلم، در صف دیوانیان و نمایندگان دیرپای دیوانسالاری ایرانی بودند.

قزلباش‌ها که اهل شمشیر بودند، فرماندهی سپاه را مختص خود می‌دانستند و خدمت در زیر فرمان یک صاحب منصب ایرانی را توهین برای خود تلقی می‌کردند. البته اگر به قزلباش‌ها هم مقامات سیاسی داده می‌شد، برای ایرانیان (تاجیک‌ها) توهین محسوب می‌شد. بعد از وفات شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب به قدرت رسید. شاه تهماسب اول هنگام جلوس بر تخت سلطنت 10 سال داشت. قزلباش‌ها از کمی سن او، سود جسته به سرعت برای کسب موقعیت ممتاز خود بر ایرانیان (تاجیک‌ها) دست به کار شدند و مدت ده سال (930-940 ه.ق) قدرت را قبضه کردند و امور دولت را در دست گرفتند.

جنگ‌های داخلی در این سالها صدمات زیادی به کشور وارد ساخت. هم‌چنین منجر به آشفته‌گی و هرج و مرج شد. شاه تهماسب که حدود 10 سال (930-940 ه.ق) این اوضاع را تحمل کرده بود، تصمیم گرفت شخصاً به سرکوب

قزلباش‌های نافرمان بپردازد، در واقع او با کشتن سردار متمرّد خویش، حسین خان شاملو که از قزلباش‌های مقتدر بود، استقلال خویش را از سران قزلباش اعلام کرد.

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که افشارهای شوستر در سال‌های (932-1030 ه. ق.) چه تأثیری در اوضاع اجتماعی - سیاسی شوستر گذاشتند؟ فرض ما بر این است که افشارهای شوستر در تحولات سیاسی این شهر تأثیر گذار بودند و در تداوم و تحول حاکمیت شوستر نقش اساسی داشته‌اند.

درباره‌ی پیشینه‌ی پژوهش شایان ذکر است که در مورد حکومت افشارهای شوستر در دوره صفویه تا به حال پژوهش مستقلی صورت نگرفته و تنها منبعی که اشاره به حکومت افشارهای شوستر کرده است، تذکره شوستر می‌باشد و منابع دوره صفوی اطلاعات محدودی ارائه داده‌اند. اهمیت تحقیق حاضر که به روش کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی است. در این است که به بررسی ورود افشارها در شوستر و تأثیر آنها بر اوضاع سیاسی، اجتماعی شوستر پرداخته است و در آن تلاش شده با استفاده از منابع دست اول دوره صفویه و منابع مرتبط با دوره صفوی به بررسی اقدامات و خدمات خاندان ترک تبار افشاری که از طرف شاه تهماسب اول به حکومت شوستر انتخاب شدند، بپردازد.

تحقیق حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که خاندان‌های گندوزلو و ارشلوی افشاری چه تأثیری بر حیات اجتماعی و سیاسی شهر شوستر داشتند؟

• پیشینه حضور افشارها در ایران

میرزا مهدی خان استرآبادی که در سخن گستری اصیل درباره تاریخ افشاریه، نمونه است، نادر شاه را از ایل «قرقلو» می‌داند که تیره‌ای از افشارند و افشارها را از جنس ترکمان می‌شناسد و مسکن و مأوای قدیم آنها را ترکستان می‌داند. (شعبانی، 1389: 6؛ استرآبادی، 1341: 27-26)

سعید نفیسی، درباره افشارها می‌نویسد:

«جماعت افشار و برخی نظایرشان از دوده ترکمانان نبوده و در ترکستان نیز استقرار نداشته‌اند، بلکه از گروه ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قبچاق‌ها بودند و از حدود قرن 5 میلادی در آن سوی قفقاز به سر می‌برده‌اند. بر این اساس، تیره‌ها و طوایف متعدد افشار در حدود قرن 8 هجری قمری از محل استقرار خویش در قفقاز مهاجرت کرده و به سوی شام رفته‌اند. اینان نزدیک به دوست سال بعد از هجوم مغولان، از شام به ایران آمده‌اند، زبان آنان هم، ترکی غربی است و با ترکی شرقی و به عبارتی لهجه ترکستانی (جغتایی) بسیار تفاوت دارد.» (نفیسی، 1335: 19-13) اگر چه مورخان و محققان دیگری از جمله کسروی و لارنس لکه‌هارت، سابقه ورود افشارها را به ایران و ذکر نامی از آنان را در منابع تاریخی بسیار قدیمی-تر از این‌ها می‌دانند. کسروی می‌نویسد:

«ایل افشار که از زمان سلجوقیان به ایران آمده‌اند، در آغاز قرن ششم هجری، ما آنان را در خوزستان می‌یابیم. شلمه نامی از ایشان در زمان سلجوقیان 550-570 ه.ق. حدود بیست سال در خوزستان فرمانروایی داشته است.» (کسروی، 1362: 69-)

لارنس لکهارت نیز در این زمینه می‌نویسد: «راجع به قبیله افشار نیز تا اندازه‌ای بین مورخان تردید است؛ اما دلایل بر اینکه ایل افشار اصالتاً ترک است، قوی‌تر به نظر می‌رسد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی مورخ مشهور عصر ایلخانان مغول، افشارها را (فضل‌الله همدانی، 1384: 57) می‌داند و می‌گوید: «وشار موسس قبیله، در جناح چپ لشکر جد خویش، اغوز، که از سران معروف ترک به شمار می‌آید، جنگیده است». (لکهارت، 1331: 28) او اشاره می‌کند که در قرن 13 میلادی افشارها در برابر مغول‌ها به طرف باختر روی آوردند و ابتدا در آذربایجان و سپس در سایر نقاط ایران پراکنده شدند. شاه اسماعیل اول، ارتش خود را از افشارها و قبایل دیگر ترک تشکیل داده بود. (شعبانی، 1389: 8)

• پیشینه حضور افشارها در شوشتر

منابع تاریخی درباره حیات روزمره مردم ایران و یا چگونگی تأثیر ورود سلجوقیان به ایران اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. بسیاری از نویسندگان پیشرفت‌های دوره سلجوقی را، به وزراء خصوصاً نظام‌الملک (متوفی 485 ه. ق.)، وزیر نخستین آلپ ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی بود نسبت می‌دهند. (لمبتن، 1385: 10-12) دولت سلجوقی بعد از مرگ نظام‌الملک و ملک‌شاه، شکوه و عظمت خویش را، از دست داد. در دوره جانشینان ملک‌شاه، نبردهای بی‌سرانجامی میان شاهزادگان این خاندان، اتفاق افتاد که نفوذ قدرت دولت سلجوقی را، کاهش داد در جنگ‌هایی که میان سلطان محمد و برکیارق روی داد، خوزستان و دارالملک آن، تئستر، به دست سرداران و طرفداران وابسته به برکیارق، افتاد که از مهم‌ترین این سرداران در

خوزستان، خاندان برسق، را می‌توان نام برد. در سالهای 550 ه.ق تا حدود سال 590 ه.ق، خوزستان و مرکز آن تَستَر (شوشتر)، توسط خاندان شَمَلِه که مدتی اتابک سلطان ملکشاه بن محمود سلجوقی بود، اداره می‌شد. امیر ایدغدی معروف به شَمَلِه و مشهور به قساوت بود. سلطان ملکشاه بن محمود سلجوقی تلاش کرد خوزستان را از نفوذ قدرت خاندان شَمَلِه، برهاند، اما توفیق چندانی نصیب او نگشت، سرانجام وزیر خلیفه الناصر عباسی، که موید بن قصاب بود، توانست خاندان شَمَلِه را، سرنگون سازد. (ابن اثیر، 1361: 23؛ 291؛ ابن خلدون، 1363: 753/2-750)

• محله بلیتی، کانون استقرار قبیله افشار

منطقه بلیتی شوشتر در گذشته بدلیل وجود آب فراوان و خاک حاصلخیز، دارای باغ‌ها و نخلستان‌های بی‌نظیری بوده که در نوشته‌های سیاحان ایرانی قرون اولیه اسلامی که از این شهر تاریخی دیدن کرده‌اند، این مسئله بصورت خاصی عنوان شده است. هر چند بروز حوادثی چون سیل و خشکسالی، در مواقعی به رونق این باغ‌ها لطمه وارد می‌کرد، اما تا همین چند دهه گذشته نیز بر آبادانی، برکت و طراوت و زیبایی این شهر همچنان سایه گسترده بود؛ بازارهای شهر صبح هر روز از عطر خوشبوی سبزی و سیفی و میوه‌هایی که باغبان‌ها برداشت کرده بودند، هوش از سر هر رهگذری می‌ربود. در گذشته باغاتی در حاشیه شرقی گرگر، چسبیده به کانال انحرافی (دهنه بلیتی) وجود داشته است که این زمین در دوره قاجاریه و پهلوی جزو املاک خانواده آقا سلطان علی تاجر شوشتری بوده است. در مورد وضعیت «چم» مورد نظر سخنی نمی‌نویسم چون سندی که پیش رو دارید، گویای شرایط باغ مورد

نظر بوده است. این سند در تاریخ 1358 ه. ق. نگاشته شده است اما در دوره صفویه این املاک جزئی از املاک وسیع خاندان افشاری بوده است. (اسناد شخصی خاندان شرف الدین شوشتری)¹

در زمان صفویان، افشارها در خوزستان، بسیار فراوان بودند و چندان ترسی از پادشاهان صفوی نداشتند و از صفویان، چندان پیروی و پشتیبانی نمی-کردند. (کسروی 1356 : 57؛ امام اهوازی، 1379: 333)

تنها طایفه افشار که تاکنون در خوزستان بازمانده طایفه گندزلو است، که تیره معروفی از ایل افشار بوده و اکنون در شهر شوشتر و نزدیکی‌های آن، ساکن هستند. این تیره افشار از آغاز روزگار صفویان در شوشتر، نیرومند و استوار بودند. در شهر شوشتر، محله‌ای که در کنار شهر و در آن طرف رودخانه گرگر (بر وزن زرگر) جای دارد و به نام بلیتی شناخته می‌شود، مخصوص گندزلوهاست. همچنین در شمال و شرق تا چند فرسنگ از شوشتر آبادی‌هایی دیده می‌شود که ساکنان آن، از تیره افشار گندزلوها هستند.

گندزلوها تا توانسته‌اند زندگانی ایلی خود را از دست نداده‌اند و با مردم نیامیخته‌اند. چنانکه در هیچ یک از خصوصیات رنگ و رخسار و اندام، شباهتی به شوشتری‌ها (خوزستانیان) ندارند. گذشته از این‌ها، در شکل جامه و در بیشتری از عادت‌ها و نوع زندگانی از شوشتری‌ها متمایز هستند، از جمله شوشتری‌ها عموماً دستاری از پارچه کبود راه راه که «اُو شور» می‌نامند، به سر می‌بندند. (البته در آغاز سده چهاردهم هجری خورشیدی) اما گندزلوها کلاهی از نم‌به سر می‌گذارند. زن-های شوشتری، در حفظ حجاب و مسئله محرم و نامحرم، بسیار تقید و کوشش

دارند، اما زن‌های گندزلو حتی آنها که در محله بلیتی¹ ساکن هستند، مانند بیشتر زن‌های ایلات و عشایری، روبند و چادر استفاده نمی‌کنند. همه گندزلوها چه در شوشتر و چه در آبادی‌های نزدیک شوشتر - به گویش شوشتری سخن می‌گویند و از زبان ترکی، که زبان نیاکانشان بوده، هیچ آگاهی ندارند. (کسروی، 1356: 58-59؛ امام اهوازی، 1379: 335)

لرد کرزن گفته‌های میرعبداللطیف خان را درباره اختلاف‌های محله‌های شوشتر تأیید می‌کند، به گفته او «شوشتر به چندین محله تقسیم شده است که هر کدام خان و دسته جداگانه دارند. شوشتری‌ها در کوچه‌های شهر به رفع اختلافات خود می‌پردازند». (کرزن، 1380: 2 / 447)

در روستای در خزینه که از توابع شوشتر محسوب می‌شود، خاندان افشار حضور مستمر داشته‌اند و در زمان اکتشاف نفت در این منطقه حضور داشته‌اند. پیش از ساخت روستا، زنی بنام خُزینَه در محل فعلی روستا اقامت داشته که محل سکونت وی را دارالخُزینَه می‌نامیدند، زمین‌های منطقه کلاً جزو املاکی بود که از سده‌های گذشته متعلق به طوایف گندزلو افشار بوده و به عنوان چراگاه مورد استفاده قرار می‌گرفت. پرویز خان افشار اولین شخصی بود که در این روستا تعدادی از مردم را گرد آورده و به ساخت خانه می‌پردازد؛ با حضور شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان، در خزینه به عنوان محلی مناسب با قابلیت‌های مورد نیاز شرکت نفت انتخاب شده و پرویز خان از آن زمان در کسوت رئیس حراست شرکتی که در بین مردم به «روستوز» (محل استراحت، کمپ) معروف بود، در «درخزینه» بکار گرفته

1. Boleti.

می‌شود و در این میان، بسیاری از اهالی روستا نیز به استخدام شرکت نفت ایران و انگلیس در می‌آیند؛ در همین زمان بود که پرویز خان شروع به ساخت عمارت مشهور خود در روستای درخزینه می‌نماید. چنانچه استاد یدالله نظری که در حدود 78 سال سن دارد، به عنوان دستیاری جوان و تازه کار در ساخت عمارت پرویزخان به همراه معمار عمارت حضور داشته و بعدها خود شخصاً به ساخت خانه‌هایی در روستا می‌پردازد. (تحقیقات میدانی ولی عرب- زاهدزاده در سال‌های 1392-1391 ه. ش).

افشارهای شوشتر در دوره شاه تهماسب اول (930-984 ه. ق)

از مهم‌ترین طوایف افشار که در شوشتر حضور دارند، طایفه گندزلو هستند که بخش‌های از این طایفه در محله بلیتی شوشتر اقامت دارند و به زبان شوشتری صحبت می‌کنند و بخش دیگری از این طایفه، در روستاهای اطراف شوشتر، ساکن هستند و به زبان بختیاری صحبت می‌کنند.

تیره‌های ایل افشار، شامل، کنگرلو (کنکرلو)، قرارکوزلو (قراگوزلو)، قاسملو، قرخلو، فره نی، احمدلو، بکشلو، ایرلو، ارشلو، کندوزلو (گندزلو)، حسین بی سفره چی از امرای افشار در دوره شاه اسماعیل اول بود. (امینی هروی، 1383: 133). تیره‌های دیگر افشار، اعلی قزلو ارشلو، حاجی لو، قزلو، قراحمزه لو، قرقلو، احمدلو. (ملک سیستانی، 1383: 212؛ هاشم میرزا سلطان، 1379: 109) در شوشتر تیره‌های قرارکوزلو (قراگوزلو)، کندوزلو (گندزلو)، از ایل افشار حضور داشته‌اند. مؤلف

«شجره الملوک و احياء الملوک» از اقتدار ایل افشار در خراسان و سیستان در عصر صفوی خبر می‌دهد. (رهبرن، 1349: 241-231)

درباره حضور ایل افشار، در خوزستان و ولایت شوشتر، مرکز آن، منابع تاریخی عصر صفویه، اشاره‌هایی به حضور ایشان، در این ولایت نموده‌اند. سید عبدالله جزایری (1173 ه.ق) در کتاب تذکره شوشتر نام چند نفر از حاکمان شوشتر که از ایل افشار، بوده‌اند را بیان ذکر کرده است

آن دولتی که می‌طلبیدیم روز و شب پرسیده راه خانه و خود بر در آمده.

(ترکمان، 1382: 1/ 371)

نخستین فردی که از ایل افشار به حکومت شوشتر منصوب گردیده است، مهدیقلی سلطان افشار بوده است، که شاه طهماسب اول (930-984 ه.ق)، دستور داد او را سرکوب کنند. زیرا بعد از یک سال فرمانروایی در شوشتر، طغیان نمود. به همین دلیل سوندک برادر مهدیقلی، پیش از رسیدن حیدرقلی سلطان، او را کشت. (اعتماد السلطنه، 1367: 2/ 795؛ حسینی قمی، 1383: 289)

مؤلف خلد برین درباره سوندوک بیک افشار² بیان داشته است که در او حاکم سرخس بوده است. اما در سال 932 ه.ق حاکم شوشتر گردیده است. (الحسینی قمی 1383: 283؛ روملو، 1357: 2/ 409؛ مومن کرمانی، 1384: 39) در سال 943 ه.ق کچل خان افشار از طرف شاه طهماسب به حکومت شوشتر رسید. (حسینی قمی، 1383: 1/ 262؛ منشی قزوینی، 1387: 185)

در سال 946 ه.ق، حیدرقلی سلطان افشار حاکم شوشتر می‌شود. (حسینی قمی، 1383: 1/ 289؛ حسینی فسایی، 1382: 2/ 797؛ مومن کرمانی 1384: 162) شاهان

صفوی، در اداره‌ی نمودن ایالت خوزستان، با مشکلات زیادی روبه‌رو بودند. خاندان مشعشی در دورق و اطراف آن، همواره مشکل ساز بودند و خاندان رعناشی در دزفول، هم‌علیه حکومت صفویه طغیان نمودند. به همین دلیل پادشاهان صفوی به شوشتر مرکز ایالت خوزستان، بسیار حساس بودند، زیرا موقعیت سوق الجیشی شوشتر اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. شوشتر با وجود قلعه مستحکم و نفوذناپذیر سلاسل، امکان طغیان و سرکشی حاکمان منصوب صفویه را در شوشتر، فراهم می‌ساخت، به همین دلیل پادشاهان صفوی، نگران عصیان این حاکمان منصوب خود، در شوشتر بودند. اگر چه ایل افشار و دیگر طوایف قزلباش، به حکومت شوشتر می‌رسیدند، اما زمان حکومت هر کدام از امرای قزلباش زیاد طولانی نبود؛ زیرا همواره نیروی گریز از مرکزشان، هویدا می‌شد. در سال 948 ه. ق. علاءالدوله رعناشی حاکم دزفول سر از اطاعت شاه تهماسب برتافت. شاه تهماسب اول برای سرکوبی او به سوی خوزستان آمد. اما علاءالدوله حاکم دزفول، به بغداد گریخت. شاه تهماسب حکومت دزفول را هم به حیدرقلی سلطان افشار «حاکم شوشتر» سپرد. (روملو، 1357: 2 / 388)

از حاکمان دیگر افشاری شوشتر در عصر صفویه می‌توان به حسن بیگ افشار (واله قزوینی اصفهانی، 1372: 644) رستم سلطان ارشلو افشار (جزایری، 1388: 119) امیر ارسلان آرشلو افشار لکه فرزند نهم شاه تهماسب به نام، احمد میرزا صفوی بود که فرزند شاه تهماسب در سال 985 ه. ق. به دست امیر ارسلان ارشلو کشته شد. (ترکمان، 1382: 1 / 125-130) از مردان مقتدر دیگر خاندان افشار خلیل خان افشار را می‌شود ذکر کرد، او در سال 985 ه. ق. (پری خان همشیره

(خواهر) شاه اسماعیل دوم را به قتل رساند. (حسینی فسایی، 1382: 418) ابوالفتح خان افشار (952-955 ه.ق)، محمد سلیمان خان افشار (968-971 ه.ق)، شاهویردی سلطان گندزلو افشار (986-987 ه.ق)، علی سلطان افشار (990-987 ه.ق)، احمد سلطان افشار (990-992 ه.ق)، خسرو سلطان افشار (994-992 ه.ق) شاهویردی سلطان گندزلو افشار برای دومین بار (1002-994 ه.ق) به حکومت شوشتر رسیده بودند. (جزایری، 1388: 119؛ امام اهوازی، 1379: 317-320) ایالت خوزستان و مرکز آن، ولایت شوشتر، همواره از تاخت و تاز اعراب و ترک تازی‌های الوار (گرها) بی‌نصیب نبوده است. (مرعشی شوشتری، 1391: 72؛ همان، 1352: 24)

قاسم علی سلطان افشار (وحید قزوینی، 1383: 156) قوچ بیگ روملو، محمد سلطان روملو در سال 989 ه.ق حاکم نیشابور بوده است. ایغوث سلطان چاوشلو از طایفه استاجلو حاکم شوشتر بود. (وحید قزوینی، 1383: 72؛ حسینی قمی، 1383: 665 / 2)

قوم آرشلو، طایفه‌ای از ایماق افشار بودند که در لنجان اصفهان اقامت داشتند، امیرخان ترکمان امیرالامراء آذربایجان در سال 970 ه.ق متوجه خراسان شد، او بیگلربیگی آذربایجان (افوشته‌ای نطنزی، 1373: 548، 231، 55، 38) و حاکم تبریز در سال 988 ه.ق گشته بود. (واله قزوینی اصفهانی، 1372: 610) و به روایت مولف روضه الصفویه سر خلیل سپاه آذربایجان بود. (جنابدی: 1378: 601) برخی دیگر از منابع صفوی از حضور او در دارالسلطنه قزوین در سال 985 ه.ق خبر

می‌دهند. (شرف خان بدلسی، 1377: 255؛ افوشته‌ای نطنزی، 1373: 125، 103-102، 64)

در سال 993 ه. ق طایفه تکلو ترکمان، به جهت قتل امیر خان ترکمان، با پسر شاه محمد خدابنده، شاهزاده حمزه میرزا که مسئول قتل او، شمرده می‌شد آغاز مناقشه نمودند. (افوشته‌ای نطنزی، 1373: 493)

از حاکمان دیگر شوشتر، محمد خلیفه افشار بود. (واله قزوینی اصفهانی، 1372: 411)، همچنین می‌توان به سیوندگ بیگ قورچی باشی افشار، حسن سلطان افشار، ابوالفتح خان سلطان افشار، احمد سلطان افشار، نام برد.

زر مشت افشار بودی بوسه او را بهاء سلبت آورد و سرا پر زر مشت افشار شد.

(جنابدی، 1378: 484، 435-345)

از دیگر حاکمان افشاری شوشتر، شاهوردی سلطان افشار (افوشته‌ای نطنزی، 1373: 551-550) علی سلطان پسر دیگر خلیل خان افشار (واله قزوینی اصفهانی، 1382: 418؛ واله قزوینی اصفهانی 1372: 642)

خسرو سلطان افشار (ترکمان: 1382: 1/ 140-93) احمد سلطان جغتای را می‌توان

نام برد.

سلطان جغتای بود گل گلشن خوبی لیکن سوی رضوان اجلش راهنمون شد.

(بداونی، 1379: 3/ 127)

• سند تاریخی از املاک گندوزلوهای افشار

در این باره جهانگیر قائم مقامی به شرح فرمانی از شاه سلیمان صفوی می‌پردازد؛ ابتدا این سند را شخصی به نام منوچهر بختیار به همراه روان نویسی آن ارائه داده است و سپس قائم مقامی شرحی بر آن نوشته است، گویا اصل سند به آقای منوچهر بختیار تعلق داشته است. (قائم مقامی، 1352: 66)

به دلیل کهنگی سند مزبور³، رقم آخر تاریخ کتابت آن مشخص نیست، اما بین 1089 – 1080 ه.ق یعنی دوره سلطنت شاه سلیمان صفوی نوشته شده است و جزو اسناد دیوانی از نوع « پروانچه» که به طور خاص در این دوره وجود داشته است، محسوب می‌شود. از مشخصات ظاهری این سند مُهر دایره‌ای شکلی است که در وسط و بالای سند به چشم می‌خورد، دور تا دور آن نام‌های مبارک دوازده امام به این صورت نوشته شده است: «اللهم صل علی نبی الوصی و البتول السبطین و السجاد و الباقر و الصادق و الکاظم و الرضا و التقی و النقی و الزکی و المهدی» و در وسط آن نیز نوشته: «بنده شاه دین سلیمان است». در تحمیدیه (حمد آغازین سند) نوشته شده: «هو الملک لله»⁵ و در طُغرا⁶ به احتمال زیاد با رنگ سرخ نوشته شده: «فرمان همیون (همایون) شد».

از متن سند چنین بر می‌آید که در حدود سال نگارش آن (1089-1080 ه.ق) حکام بختیاری چراگاههای گندزلو واقع در ساحل راست کارون را جزو قلمرو خود دانسته و از آنها مطالبه حق «علفخوار» و «آبخوار» کرده‌اند. طبق اسناد حکومتی رود کارون از قدیم حد فاصل بین قلمرو بختیاری و منطقه شوشتر بوده است. بر این اساس گندزلوها به دلیل این مطالبه حکام بختیاری، شکایتی به شاه سلیمان صفوی

برده و او نیز پس از بررسی سوابق و مدارک دیوانی، طبق همین سند فرمانی صادر می‌نماید که حکام بختیاری حقی راجع به ناحیه سکونت گندزلوهای شوشتر ندارند. شیوه شاهان صفوی بر این منوال بوده که برخی از ایلات را به نواحی مختلف کوچ داده و اختیار حکمرانی آن منطقه را به آنها می‌سپردند، به همین دلیل، حمایت شاه سلیمان از طوایف افشار در این سند به خوبی نمایان است.

متن پروانچه

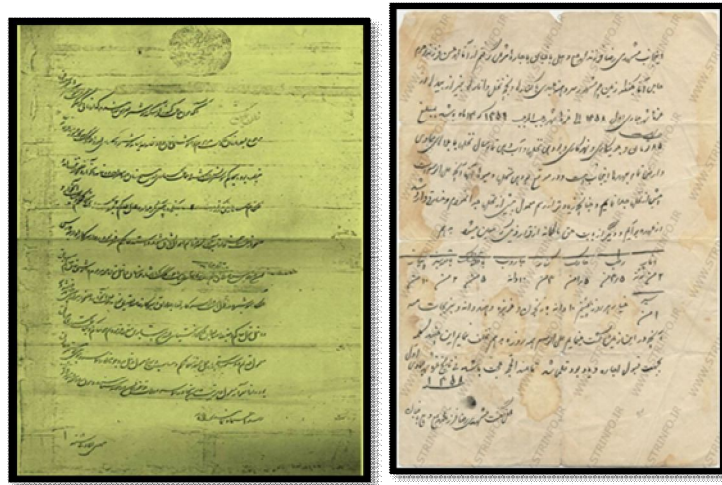
«فرمان همیون شد آنکه چون جماعت گندزلو سکنه شوشتر به عرض رسانیدند که از زمانی که حکومت شوشتر به محمد سلطان⁷ مرجوع بوده، تا زمان حکومت⁸ مرحوم واخوشتی خان، رودخانه حد میان شوشتر و بختیاری بوده و آخور⁹ کلککه به جهت عبور بر رودخانه مزبور بوده، به حاکم شوشتر نسبت داشته و جماعت بختیاری در هیچ زمان در این طرف رودخانه آبخوار و علف‌خوار ننموده‌اند و حکام بختیاری هرگز از این جماعت به هیچ وجه مطالبه نکرده و چیزی نگرفته‌اند و الحال حاکم و جماعت بختیاری بخلاف حکم و حساب آبخوار و¹⁰ علف‌خوار [] طلب می‌نمایند و از آب عبور نموده مزاحم احوال ایشان می‌شوند و استدعای حکم اشرف نمودند و از سرکار¹¹ او اراجعه فارس نوشته‌اند که مبلغ دو تومان و سه هزار و پانصد و هشتاد و پنج دینار تبریزی از بابت آخور کلک گذار¹² شاه خراسان [داخل] تیولنامه‌چه مرحوم واخوشتی خان حاکم سابق الکاء شوشتر و دزفول است و از سرکار اوراچه عراق و سرکار¹³ خاصه تصدیق نمودند که به علت آبخوار و علف-خوار مزبور چیزی ظاهر نمی‌شود که داخل تیولات و ضبط ضابطان و الکاء بختیاری بوده باشد؛ بنابراین مقرر فرمودیم که حاکم و جماعت بختیاری موافق معمول قدیم و

دستور استمرار عمل نموده، بخلاف حکم و حساب و نهج معمول، مدخل در وجوه مزبور ننماید و بنوعی که مستمر و قانون بوده از آن قرار معمول و مرتب داشته، تجاوز ننمایند، در این باب قدغن دانسته، در عهده شناسند و چون «پروانچه» به مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند. تحریراً فی شهر جمادی الاولی به نظر می‌رسد که تیول برابر ناحیه یا ولایت بوده است، در دوره صفویه به تیول اشاره‌های بسیار شده، در سال‌های نخست سلطنت شاه طهماسب اول (930-984 ه.ق) تیول به همراه اصطلاح الکا (ناحیه یا قلمروی که در اختیار طایفه‌ای بود) به کار می‌رفت. از اشاره‌های موجود در متون نمی‌توان دریافت که این دو اصطلاح مترادف بوده‌اند یا نه، هرچند می‌توان فرض کرد که احتمالاً تیول واگذاری حق گردآوری مالیات الکا به صاحب آن یا مصونیت‌هایی در داخل الکا بوده است. (منشی قمی، 1383: 195/1).

نتیجه‌گیری

تشکیل دولت صفویه در ایران، در قالب یک دولت شیعه دوازده امامی، یکی از طولانی‌ترین و پرجاذبه‌ترین فصول تاریخ اسلام و ایران است، زیرا پیدایش این مذهب به مدت 9 قرن به مبارزات بی‌امان خود ادامه دادند تا اینکه مذهب شیعه دین رسمی ایران اعلام شد. در طلوع و غروب دولت صفویه، عامل پیدا و پنهان تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی زیادی وجود دارد، یکی هم، مسأله ایلات و عشایر و تأثیر آنها در صعود و سقوط این سلسله است؛ زیرا تردیدی نیست که این قبایل بعدها در تأیید شاه اسماعیل صفوی تأثیر بسیار داشتند و یکی از آن 9 قبیله که جزء مدافعان عصر صفوی نام برده می‌شود، قبیله افشار یا اوشار (افاشره) بودند. از اقدامات مهم شاه اسماعیل اول (907-930 ه.ق) تعامل میان ایرانیان (تاجیک‌ها) با ترکمن‌ها

قزلباش‌ها) بود. شاه تهماسب اول هنگام جلوس بر تخت سلطنت 10 سال داشت. قزلباش‌ها از کمی سن او، سود جسته به سرعت برای کسب موقعیت ممتاز خود بر ایرانیان (تاجیک‌ها) دست به کار شدند و مدت ده سال قدرت را قبضه کردند و امور دولت را در دست گرفتند. (930-940 ه. ق.) جنگ‌های داخلی در این سالها صدمات زیادی به کشور وارد ساخت. هم‌چنین منجر به آشفتگی و هرج و مرج شد. در زمان صفویان، افشارها در خوزستان، بسیار فراوان بودند و چندان ترسی از پادشاهان صفوی نداشتند و از صفویان، چندان پیروی و پشتیبانی نمی‌کردند. تنها طایفه افشار که تاکنون در خوزستان حضور دارد، بازمانده طایفه گندزلو است که تیره معروفی از ایل افشار بوده و اکنون در شهر شوشتر و نزدیکی‌های آن، ساکن هستند. این تیره افشار از آغاز روزگار صفویان در شوشتر، نیرومند و استوار بودند. در شهر شوشتر، محله‌ای که در کنار شهر و در آن طرف رودخانه گرگر (بر وزن زرگر) جای دارد و به نام بُلیتی شناخته می‌شود محل اسکان طایفه گندزلوها می‌باشد. هم‌چنین در شمال و شرق تا چند فرسنگ از شوشتر آبادی‌هایی دیده می‌شود که ساکنان آن، از تیره افشار گندزلوها هستند. گندزلوها چه در شوشتر و چه در آبادی‌های نزدیک شوشتر به گویش شوشتری سخن می‌گویند و از زبان ترکی، که زبان نیاکانشان بوده، هیچ آگاهی ندارند.



- 1) سوندوک بیک: سوندرا به ضم سین و کسر (ال)، سپاه سالار هندوان در دربار محمود سبکتکین بوده است. (تاریخ بیهقی، 1/2 777)
- 2) بنده شاه دین سلیمان است: به دلیل اینکه این مَهر کیفیت مطلوبی نداشت، لذا از روی سندی دیگر از شاه سلیمان، مَهر وی را برای استفاده بهتر شما خواننده گرامی انتخاب نمودم.
- 3) المَلکُ لله: احتمالاً در هنگام کپی اولیه سند در بالا قرار داشته و چاپ نشده است.
- 4) طُغرا: امضاء یا کلمه فرمان و حکم حاکم و پادشاه که با خطی پیچیده و زیبا نوشته می‌شد.
- 5) حکومت شوشتر به محمد سلطان: احتمالاً حاجی محمد رعناشی مد نظر بوده؛ به هنگام حمله شاه اسماعیل اول به خوزستان ملا قوام الدین نامی از خاندان رعناشی که معلم فرزندان سید محمد مشعشع بود، همراه پسران خود به اسماعیل پیوستند. و اسماعیل نیز به پاداش این سر سپردگی، یکی از آنان را بنام شیخ محمد، به امارات دزفول و دیگری را بنام، حاجی محمد، به حکومت شوشتر گماشت. ولی حکومت حاجی محمد در شوشتر چندان دوامی نیافت، زیرا پس از

چندی وی بدست برادرزاده خود بنام خلیل الله، کشته شد و از آن پس خلیل الله، هم جانشین پدر در دزفول گشته و هم حکومت شوشتر را بدست گرفت. نظر دیگر این است که محمد سلطان افشار حاکم شوشتر در دوره صفویه بین سالهای 968-971 ه.ق منظور بوده است.

(6) واخوشتی خان حاکم شوشتر در سالهای 1078-1042 ه.ق از خاندان گرجی باراتاشویلی که حدود 120 سال در شوشتر حکومت کردند. (1042-1167 ه.ق / 1634-1750 م)

(7) کلک: قایق کوچک

(8) علفخوار: محلی از ساحل رودخانه که بواسطه وضعیت زمین آن بتوان به راحتی قایق یا کلک را به آب انداخت.

(9) اواراجه: حق آب و علف و چراگاه.

(10) شاه خراسان: نام محلی و گذاری کنار رودخانه کارون در شوشتر (منسوب به امام رضا علیه السلام).

(11) خاصه: اداره ثبت و ضبط ارقام مالیاتی.

منابع و مأخذ

1. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، (1371). تاریخ کامل اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی.
2. ابن خلدون، (1363). العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ 1، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات.
3. استرآبادی، میرزاهدی خان، (1377). جهانگشای نادری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
4. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (1367). تاریخ منتظم ناصری، چ 1، تهران، دنیای کتاب.

5. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله، (1373). نقاوه‌ی الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
6. امام اهوازی، محمد علی، (1379) تاریخ خوزستان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
7. امینی هروی، امیر صدر الدین ابراهیم، (1383). فتوحات شاهی، ج 1 تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
8. بداونی، عبدالقادر بن ملوک شاه، (1379). منتخب التواریخ، ج 1، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
9. بدلیسی، شرف خان، (1377). شرفنامه، تهران، اساطیر.
10. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (1374). تاریخ بیهقی، تهران، انتشارات مهتاب.
11. ترکمان، اسکندربیگ، (1382). تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، امیرکبیر.
12. جزایری، سید عبدالله، (1388)، تذکره شوستر، تصحیح مهدی کدخدای طراچی، ج 1، اهواز، تراوا.
13. جنابدی، میرزابیگ، (1378). روضه الصفویه، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
14. حسینی القمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین، (1383). خلاصه التواریخ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
15. حسینی فسایی، میرزاحسن، (1382). فارسنامه ناصری، ج 3، تهران، امیرکبیر.
16. روملو، حسن بیگ، (1357). احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بابک.

17. رهر، برن، (1349). نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
18. سلطان، هاشم میرزا، (1379). زبور آل داود، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب.
19. سیوری، راجر، (1382). تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر.
20. سیستانی، ملک شاه حسین محمود (1383) احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح: منوچهر ستوده تهران، علمی و فرهنگی.
21. شعبانی، رضا، (1389). تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره- های افشاریه و زندیه، تهران.
22. شوشتری، نورالله، (1391)، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه.
23. فضل الله همدانی، رشید الدین، (1384). جامع التواریخ، تاریخ اغوز محمد روشن، میراث مکتوب، تهران.
24. فوران، جان، (1377). مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
25. قزوینی، میرزا محمد طاهر وحید، (1383). تاریخ جهان‌آرای عباسی، چ 1، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
26. کسروی، احمد، (1362). تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، خواجه.
27. لکهارت، لارنس، (1331). نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران، بی نا.
28. لمبتون، آن، (1385). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، چ 3 تهران، امیرکبیر.

29. مرعشی شوشتری، علاء الملک، (1352)، فردوس در تاریخ شوشتر، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
30. مزاولی، میشل، (1368). پیدایش دولت صفوی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستر.
31. منشی قزوینی، بوداق، (1387)، جواهر الاخبار، تهران، میراث مکتوب.
32. مومن کرمانی، ملا محمد، (1384). صحیفه‌ی الارشاد، تهران، علم.
33. نفیسی، سعید، (1336). تاریخ اجتماعی و سیاسی دوره معاصر تهران، بی تا.
34. نوایی، عبدالحسین، غفاری فرد عباسقلی، (1386). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران، سمت.
35. واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف، (1372). خلد برین، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
36. واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، (1382). ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
37. وحشی بافقی، (1385). دیوان وحشی بافقی، به کوشش پرویز بابایی، تهران، نگاه.

***Applying Classic English Policy In The Rise And Fall
Of Reza Pahlavi***

Behzad Ghasemi¹

Abstract

After A Period Of Direct Intervention In Iran's English, About The Political Developments In Iran Changed Its Policy, The English Military Obligations For Reasons Such As Reducing Concerns About The Presence Of Rival Troops (Russians And Germans), Preservation Political Status To Advance The Goals And Interests Of The Country Were Forced To Evacuate Its Military Forces From The Other Side Wanted To Protect Its Interests In The Region. In Order To Meet The Objectives And Interests In Iran Were Not In Place; Great Britain's Traditional Policy On Long-Term Investment Flows And Specific People Took To The Appropriate Time Of The Exploit, Paper, Classic Policy Of "Traditional" Britain Seeks, To The Fundamental Question Answered That, How Britain's Role In The Rise And Fall Of Reza Pahlavi? To Speak More Precisely, The Rise Of Reza Sixty Beam Rezakhani Tours And Resignation And Exile Of Reza Shah Pahlavi Reza Khani In What Context Are Involved.

1 . Phd Islamic Revolution History. Ghasemi.B1981@Gmail.Com

It Seems, England Policy Sequence To Create The Two Chief Political And Military Coup (Rzamyrapnj And Sydzya') Use. Other Mechanisms Frqhsazy And Passivity In The Face Of French Secular Literature Translation And Addition Of A Constitutional Crisis In The Late Qajar And Contribute To This Issue. The Findings Show That The UK Since The Entry Into Colonial Presence In West Asia And Especially In The Political And Economic Intervention From The Qajar Era Has Had A Strategy And A Single Political Doctrine; But With Different Tactics Into Action, And This Exemplary History Of Pahlavi, "Reza" Can Be A Model For Studies Of The Current Political Developments In Iran And The Middle East.

Keywords: *English, Reza Pahlavi, The Traditional Policy, Practice, Iran.*

Review The Ideas Of Modern Historiography On Beyhaqi

Shahram Ardshyryan¹

Abstract

The Present Study Focused On The Historygraphy Thought Of Great Historian Of 4th & 5th (A.H) Century A. Beyhaghy .It Attempts On Iranian Biography & New Way Of Historygraphy. Beyhaghy Is One Of The Ghaznavy Series Secretaries & Takes Developmental Steps. He Suggested New Way To Historygraphy & Edited It To Aesthetic Features & Tend To The Leader Of Historian. The Aim Of Writer Is Investigating It According To Beyhaghy's History However The Research Is Investigated The Descriptive-Analytical From Beyhaghy & Other Sources.

Keywords: *Beyhaqi, Historiography, Ghaznavids, Mission Court.*

1 . Phd Student Of Islamic History Of Iran-Khwarizmi.

Mukhtar Thaqafi And Zobayryan, Understanding Or Conflict?

Ali Sarafraz¹

Mostafa Lal Shateri²

Hossein Rezanejad³

Abstract

Mukhtar Ibn Abu Ubayd Thaqafi Is One Of The Prominent Features Of Islamic History. His Uprising For Vengeance Of Husain Ibn Ali (As) Created Numerous Reactions Against Him. These Reactions Were From Different Groups And Individuals, Including Abd Allah Ibn Al-Zubayr Ibn Al-Awam. This Article Aims To Answer The Question By Descriptive-Analytical Method Which With Regard To The Nature Of Mukhtar's Uprising Which Had Been For Vengeance Of Imam Husain Against The Umayyads And On The Hand Ibn Zubayr Also Collaborates With Mukhtar At This Point, What Relations There Were Between Them From Beginning To The End? In This Regard Relations Between Mukhtar Thaqafi And Zobayryan Was Not In The Same Method From Beginning To The End, But Due To Time Demands, Accompany With Fluctuations That Took Root Along Their Opinion And Was Followed The Process Of Join And Break, Agreement And

1 . MA In History At The University Of Mashhad.

Alisarafraz134953@Gmail.Com

2 . MA In History At The University Of Mashhad.

Mostafa.Shateri@Yahoo.Com

3 . MA In History At The University Of Mashhad.

Rezanezhad_Hossein@Yahoo.Com

Contrast And The Peak Of It Was Facing Severe Military And Mukhtar Thaqafi's Martyrdom.

Keywords: *Mukhtar Thaqafi, Abd Allah Ibn Zubayr, Zobayryan, Musab, Kufa, Mecca.*

The Orientalism And The Early History Of Islam

Fateme Jafarnia¹

Abstract

The Studying The History Of The Lands Of The Islamic East At The Same Time With Movement Of Translation Of Islamic Texts In The Thirteenth And Fourteenth Centuries Ad Were European Interest. Orientalism Studies In Different Parts Of Europe And Different The Goals, Motivation, Nature And Content Formed. Research Some Orientalists Quranic Issues, Some Of The Prophet And Some Arabic - Islamic History Belongs. However Orientalim Of Wider Area From Islamic And Muslims, And All Activities Regarding Whether Islamic Or Non-Islamic In The East Contains. This Article Translation Of Part The Book Al Alastshraq And Tarikh Alislami Compilation Doctor Farouk Omar Fawzi Is That To Review The East Studies In The Early Islamic History Has Paid.

Key Words: East, Islam, The Prophet, Quran.

1 . Assistant Professor Of History University Of Payme Noor.

***Gharat Muawiyah And Its Impact On The Rise Of The
Umayyads***

Fouad Purariyn¹

Abas Roghanchiyan Roodsari²

Abstract

Gharat Muawiyah Of Important Events In The Second Half Of The Fourth Caliph Ali(A) Happened In Islamic Lands And A Sort Of Insecurity, Confusion And Fear In The Government. Central Government After Three Internal War Of Attrition Had Lost All Their Strength And The Insubordination Of His Troops Were Largely Unable To Prevent Attacks. Finally, The Attacks That Undermine The Central Government In The Eyes Of The People, Skepticism And Suspicion And Fear Of Government Khalifa Dinner That Led To The Martyrdom Of Imam Ali(A) Was The Result Of Circumstances Of The Accident, The Power Of The Inveterate Enemies Of Islam (Tolaqa') Led Mu'awiya Ibn Abi Sufyan And The Establishment Of The Umayyad Dynasty.

Key Words: *Gharat, Umayyad, Mu'awiya Bin Abi Sufyan, Nu'man Ibn Bashir, Zahhak Bin Qais, Sufyan Ibn 'Awf, Bosr Ibn Abi Artah.*

1 . Associate Professor Of History At The University Khwarizmi.

Pour721@Gmail.Com

2 . Khwarizmi Tehran University MA In Islamic History.

Javad.Rudsari@Gmail.Com

Branch Afshari Rulers Of The Safavid Dynasty

Massoud Vali Arab¹

Abstract

Afshar Tribes In The Valley Have An Important Presence There, Gandezloo Tribe And Clan Arasahloo Which Parts Of The Valley Tickets Are Staying In The Neighborhood And Speak The Language Shoushtari And Another Part Of The Tribe, In The Villages Around The Valley, Inhabit And Speak The Language Bakhtiari-Up. In This Study Believe That The Political, Social And Shushtar Afshari Dynasty During The Reign Of The Safavid Period To Review.

Keywords: *Safavid Era, Afshar Tribes, Gandezloo, Arasahloo, Shushtar.*

1 . Graduate Masters Of Islamic History At The University Of Ahvaz Martyr Chamran. M.Valiarab@Yahoo.Com

***Investigating The Arrival Of Esmailiye Sect In Multan
Region Of India***

Zeinab Momeni Landi¹

Abstract

After The Demise Of Prophet Muhammad, The Islamic Society Was Divided Into Two Sects Shi'ite (Followers Of Ali) And Sunni (Proponents Of The Saghifah). These Sects Are Divided Into Smaller Branches. The Shi'ite Has Evolved Throughout The History And The Lives Of The Messengers. However, During Its Course Some Divergences And Orientations Have Emerged Whose Beliefs Were Different From Imamie Shi'ite. One Of These Sects Is The Esmaili, Which Thanks To Its Preachers, Has Been Expanded To Various Regions Such As Yemen, Bahrain, India Etc. In This Study By Relying On Library Research And A Qualitative Approach, We Intend To Describe The Arrival Of The Esmaili Sect To The Multan Region Of India And Its Relationship With Ghaznawid Empire Which Was A Fierce Opponent Of Esmailis. We Will Explain The Reasons Of The Expansion Of This Sect In Multan And It Will Be Shown That The Main Reason For The Arrival Of This Sect In That Region Should Be Sought In Former Periods Of The Arrival Of Islam And Victories Of Omavids As Well As The Attempt By Fatemid Of Egypt To Achieve Their Goals In This Region.

Key Words: *Esmailie, India, Multan, Fatemid Of Egypt, Ghaznawids.*

1 .M.A. Degree In Islamic History Kharazmi University.
Tarikhislam93@Yahoo.Com

***National Assembly Elections Of The Twentieth Case Study
Of District Khaf***

Said Abedi¹

Fatemh Dolatyari²

Abstract

The Theme Of This Study Is Khaf Constituency Election Period In The Twentieth. The Decisions Of The National Assembly During The Course Of The Nineteenth Changes Occurred In The Electoral Process, Such That It Can Be Increased From Two Years To Four Years And Extend The Term Of Parliament Constituency And Consequently Increase The Number Of Representatives Of Some City In The Country. Khaf Of The Twentieth Period Based On The Above Mentioned Article Of The Right Of Representation Was Paramount. The People Of This City Until The Twentieth Period As A Subset Of Torbat To Choose Their Representative. Elections For The First Time In This Area Is Not Borderless And Local Authorities Seek To Influence The Outcome Of The Election. Despite The Legal Measures Taken, Somewhat Formal Elections With Fraud Was Carried Out. In Any Case, In This Process, Seyed Mohammad Qureshi, The First Regional Representative To The National Assembly Khaf Way. Including Measures Can Be Represented Him During The Renovation Of The Palace And Paragraph Salama Noted. In

1 . MA In Islamic History Of Iran University Of Kharazmi.

Saeidabedi90@Yahoo.Com

2 . Graduate Student Of Islamic Revolution History Institute Of Imam

Khomeini And The Islamic Revolution. Fatemehdolatyari@Gmail.Com

This Study, Library Documents And Oral History It Has Been Tried To Use The Documents And Proceedings Of The National Assembly To Review The Election In This Constituency And Political Development Performance Mohammad Qureshi Addressed.

Keywords: *The National Assembly, Twentieth Period, Elections, Khaf, Mohammad Qureshi.*